

در واکنش به افزایش شدید بهای نفت، کشورهای صنعتی جبهه واحدی را اتخاذ و آژانس بین‌المللی انرژی را تأسیس کردند و همزمان به تبلیغ درباره لزوم حفظ انرژی و گسترش منابع انرژی غیر نفتی پرداختند. ایران، الجزایر و ونزوئلا به عنوان تندروترین تولیدکنندگان نفت شناخته شدند و برای کاهش یا حداقل تثبیت بهای نفت تحت فشار قرار گرفتند. واکنش شاه طرفداری از موازنه بین افزایش بهای نفت و کالاهای صنعتی وارداتی از جهان غرب بود.

در ماه فوریه دولت ایران یک برنامه جاه طلبانه کمکه‌های خارجی را اعلام کرد. لیکن پیش از پایان سال، ازدیاد تولید نفت و کاهش تقاضا در بازارهای بین‌المللی اجباراً سبب کاهش این برنامه شد.

تحصیلات اجباری تا سن چهارده سالگی، تغذیه در مدارس و بهداشت برای عموم رایگان اعلام شد. دستور داده شد مدارس خصوصی از بین بروند.

دولت که با کمبود مسکن و مواد غذایی روبه‌رو شده بود که علت آن هم عمدتاً تورم و ندانم‌کاریهای اقتصادی خودش بود، کوشید تقصیر را به گردن بخش خصوصی بیندازد، که مسبب کلیه مشکلات مملکت معرفی گردید. علاوه بر مبارزه بر ضد سودجویی و احتکار، مقررات جدید قیمت‌گذاری اعلام شد و ارتش مسؤول اجرای آن گردید.

دولت آمریکا که می‌خواست سهم بیشتری از درآمد حاصله از افزایش بهای نفت ببرد، خواهان "راههایی برای عمیق‌تر کردن و وسعت بخشیدن به پیوندهای هم‌اکنون محکم" موجود با ایران گردد (یادداشت از سفیر آمریکا خطاب به علم برای ملاحظه شاه، ۱۳ آوریل ۱۹۷۴).

این [راهها] شامل ایجاد یک کمیسیون مشترک اقتصادی در سطح کابینه جهت "بررسی زمینه‌های کلی مورد علاقه یا پروژه‌های خاص" می‌شد معنای این پیشنهاد آن بود که در کشوری که ظاهراً متعهد به تجارت آزاد بود، یک نظام اقتصادی به شدت متمرکز و متکی به دخالت دستگاه دولت، شکل می‌گرفت. یادداشت ضمناً به "همکاری" در توسعه امکانات ایران در زمینه انرژی اتمی، صنعت پتروشیمی و ارتباطات اشاره می‌کرد که عملاً منجر بدان می‌شد که ایران کالاها و خدمات مورد نیاز خود را از آمریکا بخرد بی آنکه به پیشنهادهای رقابتی از رقبای تجاری آمریکا دسترسی داشته باشد. علم هشدار داد "موافقتنامه‌های ثابت از نوعی که آمریکاییها پیشنهاد می‌کنند با سیاست مستقلانه‌ای که ما تا به حال پیش گرفته‌ایم مغایرت دارد." به گفته شاه "شما دارید مرا برحذر می‌دارید که نباید مثل عربستان سعودی مستعمره آمریکا شویم." (خاطرات، ۲۵ فروردین) کمیسیون مشترک اقتصادی طبق توافق ایجاد شد و فهرست بلند بالایی از پروژه‌های مختلف به ارزش دهها میلیارد دلار برای بررسی به آن ارائه شد. لیکن در سالهای بعد، با وخامت تدریجی اوضاع مالی ایران و رکود نسبی در بازار نفت، تمامی پروژه بی سرو صدا کنار گذاشته شد.

نخستین علائم حاکی از اینکه شاه از سلامتی کامل برخوردار نیست، در طول سفری به جزیره کیش بروز کرد. علم در خاطرات خود آورده که چطور دکتر ایادی، پزشک مخصوص شاه، به استقبال او آمد و توصیه کرد پروفیسور ژان برنار، خون شناس فرانسوی، برای معاینه شاه دعوت شود (خاطرات، ۲۰ فروردین) تشخیص بیماری والدنستروم

-نوعی سرطان خون - توسط گروه متخصصین فرانسوی فقط با پروفیسور صفویان و بعداً با دکتر ایادی در میان گذاشته شد، و نه با خود شاه. فرانسوی‌ها که در مداوای شخصیت‌های برجسته در سایر کشورهای دنیا تجربه داشتند، معتقد بودند که اختفای کامل جهت جلوگیری از سوء استفاده دیگران از وضع شاه الزامی بود. گزارشهای پزشکی ارسالی به پروفیسور صفویان از شاه به عنوان "شماره ۲" یاد می‌کرد - "شماره یک" خود علم بود، که از مدت‌ها پیش توسط همان پزشکان معالجه می‌شد. شهبانو تا دو سال بعد از حقیقت دور نگه داشته شد. به علم هیچ‌گاه گفته نشد. شاه شخصاً از ماهیت دقیق بیماری‌اش بی‌اطلاع بود، با اینکه حتی پیش از انقلاب تدریجاً به میزان وخامت آن پی برده بود.

سه شنبه، ۱۱ دی

سفیر انگلیس، به رغم تعطیل سال نو، به دیدنم آمد. به دستور دولتش پرسید که آیا امکان دارد با شاه تماس گرفته و پیشنهاد کنند که افزایش بهای نفت مرحله به مرحله به اجرا درآید. به گفته سفیر اینک نگرانی واقعی وجود دارد که دوبرابر کردن بهای نفت بلافاصله پس از افزایش در اکتبر می تواند سبب رکود جهانی شود. می خواست بداند، نظر شاه در این باره چیست؟ به او اطمینان دادم که شاه علاقه ای به تضعیف اقتصاد کشورهای صنعتی ندارد، و این که ما افزایش بها را طبیعی و اجتناب ناپذیر تلقی می کنیم... به او گفتم، درخواست او مبنی بر افزایش مرحله ای، بدین معناست که او در اصل از ما می خواهد به نفع کشورهای پیشرفته ای چون کشور خودش فداکاری کنیم... تردید دارم که شاه با این [پیشنهاد] موافقت کند و در هر صورت می باید مورد موافقت کلیه اعضاء اوپک قرار گیرد... سفیر پاسخ داد او اطلاع دارد که بعضی از تولید کنندگان، به عنوان مثال عربستان سعودی، همین حالا هم موافق افزایش مرحله ای می باشند...

بعداً سفیر آمریکا را برای صرف ناهار ملاقات کردم. پرسیدم که آیا سفیر انگلیس با او در مورد پیشنهاد اقداماتی که مانع رکود شود تماس گرفته است. او پاسخ داد که با او تماس گرفته شده بود، اما در وضعی نیست که بتواند تا زمانی که از واکنش و اشینگتن مطلع نشده است اظهار نظر کند...

چهارشنبه، ۱۲ دی

پاسخ شاه به پیام مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۷۳ نیکسون را به سفیر آمریکا

دادم.

[اظهار نظرهای دست نوشته شاه در حاشیه پیام نیکسون به چشم

می خورد:]

اول، ونزوئلا و نیجریه و اندونزی و لیبی و الجزایر را مجاب کنید قیمت هایشان را پایین بیاورند؛ آنوقت ما هم می نشینیم و صحبت می کنیم.

[در حاشیه نامه علم مورخ ۹ دی که ملاقاتش را با سفیر آمریکا گزارش می دهد، شاه نوشت:

به سفیر بگویید، در صورت لزوم به او بنویسید، که نماینده عراق گفت بشکه ای ۱۲ دلار خیلی پایین است. زکی یمانی معتقد بود خیلی بالاست. مابقی با ما موافق بودند، با اینکه وزیر نفت کویت وقتی روز بعد به کشورش رسید اظهار داشت که ۱۲ دلار خیلی پایین بود. حتی اگر کلیه نمایندگان عرب گفته بودند که خیلی بالاست ما روی همان ۱۲ دلار می ایستادیم.]

از سفیر آمریکا پرسیدم آیا به عقیده او معقول بود که از نیمی از تولید کنندگان نفت خواسته شود قیمت هایشان را پایین بیاورند. او پاسخ داد، "حقیقتش این است، البته بین خودمان بماند، که باید بگویم معقول نیست. اما آخر نیکسون چه کار می تواند بکند؟ خودتان را جای او بگذارید. او با یک مشکل جدی روبروست و می خواهد سعی کند آن را حل نماید..."

شاپور ریپورتر تلفن کرد تا اعلامیه زکی یمانی را گزارش دهد که در اصل بشکه ای ۶ دلار درآمد را پیشنهاد کرده بود، اما تسلیم تقاضای شاه برای ۷ دلار شد، او ادعا می کند که ملک فیصل او را به خاطر موافقت با بهای بالاتر شماتت کرده است.

ادعای یمانی در مورد ملک فیصل یا اغراق آمیز است یا یک مشت دروغ. هیچ پادشاهی علیه منافع خودش بدین شکل عمل نمی‌کند، تا جایی که وزیری را به خاطر چیزی که در واقع پیروزی بزرگی است شماتت کند.

جمعه، ۱۴ دی

... ملاقات فوری‌ای با وزیر دارائی داشتم که شاه فرستاده بود تا مرا در جریان گفتگوهایش با سفیر آمریکا بگذارد... او به سفیر گفته بود که زکی یمانی در واقع می‌خواست جانب اعتدال را بگیرد... ابتدا بشکه‌ای ۵/۴۵ دلار را برای تولید کننده پیشنهاد کرده بود و فقط تحت فشار از جانب کویت، ابوظبی و عراق با بشکه‌ای ۶ دلار موافقت کرده بود. ما دست آخر بشکه‌ای ۷ دلار را پیشنهاد دادیم، و این به عنوان مصالحه‌ای بین تندروها و میانه‌روها پذیرفته شد. در واقع ما قیمت اعلام شده را به بشکه‌ای ۱۲ دلار محدود کردیم، در صورتی که عراق، ابوظبی و کویت همگی خواهان ۱۴ دلار بودند. ضمناً او به سفیر گفته بود که تقاضای عربستان سعودی که شراکتش را فوراً از ۲۵ درصد به ۵۱ درصد بالا ببرد به جای اینکه تا ۱۹۸۰ منتظر شود، همراه با تقاضای کویت برای ۶۰ درصد مشارکت بدین معناست که نفت این کشورها می‌تواند در بازار آزاد تا بشکه‌ای ۱۷ دلار به فروش برسد. از سوی دیگر، پیشنهاد کویت مبنی بر اینکه سهم شرکتها را به بهای رسمی و نه ارزش بازار بخرد به معنای ۱ میلیارد دلار ضرر به شرکتها به نفع کویت است. در عین حال این پیشنهاد خود به خود توسط ایران، عربستان سعودی و قطر برای موافقتنامه‌های جدیدشان اعمال می‌شود که این امر به معنای انتقال ۳ میلیارد دلار دیگر از دارائی شرکتها است.

ظاهراً سفیر امریکا تازه دارد مفهوم پیشنهادهای عربها را درک می‌کند، و حالا کاملاً ترس برش داشته است...

دوشنبه، ۱۷ دی

...امروز صبح به لندن عزیمت کردم...

پنج ماه است که دخترم ناز را ندیده‌ام. او را خیلی دوست دارم اما با وجود این با اکراه تمام موافقت کردم که این همه راه را تا لندن برای دیدن او بیایم. خیلی ترجیح می‌دادم در تهران بمانم و از بارش برف لذت ببرم. معمولاً وقتی به خارج می‌روم خبر ورودم را به تهران اطلاع می‌دهم. همسر من می‌خواست بداند که چرا این بار تلگرافی نفرستادم. اما شخصی که معمولاً با این تلگرافها به او اطمینان خاطر می‌دادم، شخصی که قلبش همراه با قلب من می‌تپید، زیر برفهای مشهد در خاک است.^۱ آنهایی که باقی مانده‌اند عشقی به شخص من ندارند بلکه صرفاً علاقه‌شان به خاطر آن است که دارای مقام مهمی هستیم. خود من هم، متقابلاً احساسی جز حفظ ظاهر ندارم...

لندن، سه شنبه، ۱۸ دی

... تبلیغات چیه‌ای عرب در اروپا منته‌ای کوشش خود را به کار می‌برند تا افزایش بها را به گردن شاه بیندازند. آنها امیدوارند انتقاد از تحریم نفتی‌شان را که شاه با صراحت تمام با آن مخالفت کرده بود، منحرف سازند. [برای دو ماه آینده خاطراتی در دست نیست. در ماه اسفند علم به تهران

۱. در اینجا علم به مادرش اشاره دارد که سال پیش فوت کرده بود.

[بازگشت.]

سه شنبه، ۱۴ اسفند

شرفیابی... شاه به خاطر درگیری‌های مرزی شب گذشته با عراقی‌ها بسیار مکدر است، گفتگوی ما دائماً بوسیله تلفنهای رئیس ستاد که آخرین اخبار را می‌داد، قطع می‌شد. شاه دستوراتش را با خونسردی تحسین آمیزی صادر می‌کرد... آدمی کاملاً حرفه‌ای در کار خود...

چهارشنبه، ۱۵ اسفند

شرفیابی. دیروز سربازان ما حال عراقیها را جا آوردند و این موضوع روحیه شاه را تقویت کرد. به او گفتم از رادیو شنیده‌ام که کشورهای اروپای غربی با توافق دو جانبه با تولید کنندگان نفت موافقت کرده‌اند. این امر به معنای زدن پنبه کفرانس اخیر واشینگتن است، آنها به رغم آن همه جنجالهای تبلیغاتی که پیرامون آن صورت گرفت. شاه گفت، "کاملاً درست است. شکستان آنقدرها هم مرا ناراحت نمی‌کند. این آمریکاییهای لعنتی، بخصوص دوست عزیزمان آقای کیسینجر، باید دست از تظاهر به اینکه هر چه آنها می‌گویند وحی منزل است، بردارند."

آن وقت به مقالات مختلف در [روزنامه‌های] نیویورک تایمز، واشینگتن پست و دیلی استار اشاره کرد که به شاه به خاطر پیشنهاد کمک به جهان سوم تبریک گفته بودند. گفت، "زیر سر مک نامارا است. او یک دموکرات دست چپی به تمام معناست."

به من دستور داد که به وزارت امور خارجه اطلاع دهم که آنها نباید به

هیچکس اجازه دهند در کارهایشان دخالت کند بجز شاه. "حتی ممنوع کرده‌ام که برادر هویدا، نماینده ما در سازمان ملل، مستقیماً به هویدا گزارش دهد..." بعداً تعداد زیادی رؤسای ایلات کرد را به حضور پذیرفتم. روحیه‌شان به نظر عالی می‌آید.

...سر شام موضوع صحبت پیروزی ما بر عراقی‌ها بود. آنها در عملیات پنجاه نفر تلفات داده‌اند و مقدار زیادی اسلحه از جمله دو زرهپوش...

پنجشنبه، ۱۶ اسفند

در التزام رکاب شاه به فرودگاه رفتم تا قابوس سلطان عمان را بدرقه کنیم... شاه هنوز هم با دمش گردو می‌شکند، چون امروز صبح عراقی‌ها، که شکست سختی خورده‌اند، خواهان پایان گرفتن درگیریهای مرزی شده‌اند. سفیر شوروی هم در فرودگاه حاضر بود و مدت کوتاهی با شاه تنها بود، و ظاهراً پیشنهاد کرده که نقش میانجی را با عراقی‌ها بازی کند. همین طور هم داوودخان از افغانستان تلگراف کرده، و خواسته نقش میانجی را به عهده گیرد...

شاه مجدداً سفیر شوروی را ساعت ۷ امشب به حضور پذیرفت. در این ضمن ملاقاتی با سفیر پاکستان داشتم. او جهت بهبود رابطه شاه با بوتو که حالا فهمیده است به هیچکس غیر از شاه نمی‌تواند متکی باشد، نهایت کوشش‌اش را به عمل آورد. او ضمناً از انزجار ما نسبت به قذافی خبر داشت، و می‌دانست که با دعوت کردن از او به کنفرانس اسلامی در لاهور، امکان شرکت کردن شاه را منتفی کرده است. بدتر از همه این که، بی محابا پیش رفته و توافقیهای

نظامی، سیاسی و اقتصادی و پیمان دوستی تمام عیاری با لیبی امضاء کرده است. البته خودش از این حماقت پشیمان شده ولی تا جایی که به ما مربوط می شود کار از کار گذشته است. در یک مرحله بو تو بود که آن قدر پافشاری می کرد تا شاه به پاکستان برود. حالا التماس می کند که ما او را اینجا بپذیریم. شاه هم به حق به او کم محلی کرده...

جمعه، ۱۷ اسفند

شرفیابی... درباره ناآرامی در دانشگاهها صحبت کردیم. شاه اظهار داشت، "اصلاً نمی فهمم. بیشتر مشکلاتمان را پشت سر گذاشته ایم و سربازان ما نشان داده اند که می توانند مثل شیر بجنگند. اما هنوز هم جنجالی که توسط اقلیت کوچکی از دانشجویان برپا شده، دست از سرمان بر نمی دارد." من گفتم، بعضی از آنها دلشان می خواهد شهید شوند و دیگران مقایسه های نابجایی بین نظام سیاسی ما و دموکراسیهای اروپایی می کنند. شاه به تندی گفت، "اما دموکراسی برای اروپا چه کرده است؟" ... و اضافه کرد، "بسیاری از این خرابکاران حقوق بگیر قدرتهای خارجی هستند." من اشاره کردم که اگر ما معتقد باشیم که با این همه پیشرفت مادی مردم دیگر حق ابراز هیچ گونه شکایتی ندارند، فرمایش ایشان صحیح است. اما، از سوی دیگر اگر صادقانه اعتراف کنیم که حکومت ما نواقصی هم دارد، آنوقت یاد می گیریم که به این به اصطلاح خرابکاران به دیده دیگری بنگریم. او پاسخ داد، "به رئیس دانشگاه تهران بگوئید که انتظار دارم دانشجویانش سرسپردگی شان را به این آب و خاک نشان دهند. همین طور هم دانشجویانمان در سایر جاها."

چند نفر از دانشجویان ایرانی سفارتهای ما را در استکهلم، بروکسل و

لايه اشغال کرده اند و خواهان آزادی سیاسی بیشتر در ایران هستند. از دولتی سرببی بی سی، این وقایع تا جای ممکن بزرگ شده است. مسخره است!...

شنبه، ۱۸ اسفند

ملاقاتی دیگر با سفیر پاکستان. او از رویدادهای اخیر خیلی ناراحت است و تقاضا دارد شاه بو تو را بپذیرد. این را در شرفیابی ام گزارش دادم. شاه گفت، "لابد نمی توانم تا ابد آن را به تأخیر بیندازم. تاریخ مناسبی برای دیدارش تعیین کنید." من پیشنهاد کردم که می توان او را به جزیره کیش دعوت کرد بدون شک از این که در محفل خصوصی شاه پذیرفته شود، سر از پا نخواهد شناخت. شاه مدتی فکر کرد و بعد پاسخ داد در آنصورت بو تو باید قبل از عزیمت ما به کیش به تهران بیاید.

...شاه به من دستور داد ۱۰,۰۰۰ دلار در ماه به پادشاه... بپردازم. در ضمن مقرری ماهیانه پرداختی به پادشاه افغانستان باید از ۱۰,۰۰۰ دلار به ۱۱,۰۰۰ دلار افزایش یابد تا شهریه مدرسه بچهایش را تأمین کند؛ ضمناً باید خانه ای هم در رم برای او بخریم. همه این مخارج باید از بودجه سری دولت تأمین شود، اما با وجود این شاه اصرار دارد که حساب دقیق هزینه این پولها در اختیار دولت قرار داده شود...

دوشنبه، ۲۱ اسفند

...ناهار شاهانه. شیخ محمد بن مبارک، وزیر خارجه بحرین، آنجا بود. جوان باهوشی که به زبان انگلیسی تسلط کامل دارد... درباره اصرار آمریکا به این که بهای نفت تا حد امکان پایین نگه داشته شود صحبت کردیم. شاه گفت،

"واشینگتن به زکی یمانی متکی است. اما حتی صدها یمانی هم نمی‌توانند مانع جریان حوادث شوند." نزدیک به آخر ناهار کسی صحبت روابط خاص موجود بین ما و بحرین را پیش کشید. معمولاً من در این جور مواقع ساکت می‌مانم، اما امروز مجبور بودم به میهمانانمان بفهمانم ما چه از خود گذشتگی‌هایی کرده بودیم تا موفق به حل مسئله بحرین شویم. گفتم، "هیچ سیاستمداری، یقیناً هیچ عوام فریبی جرأت نمی‌کرد راهی را که ما انتخاب کردیم برود. چنین شجاعتی خاص مردانی از سلک شاه یا دوگل است." پاسخ شاه به این گفته چنانکه ویژگی اوست، متفرعانه بود: "من آزادم چنین تصمیماتی را بگیرم صرفاً بدین خاطر که رشته‌های اعتماد متقابل مرا به ملت پیوند می‌دهند."

سه شنبه، ۲۲ اسفند

شرفیابی... متن مصاحبه شاه را با ساندی تایمز تقدیم کردم. آن را برای انتشار در مطبوعات داخلی تأیید کرد. ضمناً متن مصاحبه‌های تلویزیونی با شبکه‌های آمریکائی ان بی سی و سی بی اس را از سر تا آخر خواند. اولی عالی بود، اما مصاحبه سی بی اس او را دلخور کرد.^۱

...اردشیر زاهدی تلگراف کرده که بگوید ممکن است کیسینجر مجبور شود سفرش را از سال نو ایرانی به حوالی ۲۸ آوریل به تعویق اندازد. ضمناً

۱. شاه در مصاحبه‌اش با سی بی اس اشاره کرده بود که آمریکا در حال حاضر از زمان پیش از به اصطلاح تحریم نفتی تولیدکنندگان عرب نفت بیشتری دریافت می‌کند. وقتی نظر ویلیام سایمون، رئیس اداره انرژی فدرال خواسته شد، او اظهارات شاه را به عنوان مهملات غیر مسؤولانه رد کرد.

می‌گوید که در پی اظهارات منتشر شده سایمون، نیکسون از طریق کیسینجر عذرخواهی کرده است. خبر را تلفنی به اطلاع شاه رساندم که با تغییر برنامه سفر موافقت کرد...

جمعه، ۲ فروردین - چهارشنبه، ۱۴ فروردین

دو هفته گذشته را طبق معمول همه ساله در کیش گذراندم. شاه هر روز به سواری یا شنا پرداخت. هوای عالی...

به او گفتم که یک یک آرزوهایش ظاهراً به تحقق پیوسته است. تقریباً باورنکردنی است، اما درآمد نفتی ما از ۲ میلیارد دلار به ۱۶ میلیارد دلار افزایش یافته؛ باران سنگین نوید برداشت محصول خوبی را می‌دهد، و شاه اینک در میان دولتمردان خاورمیانه بلارقیب است. او پاسخ داد، "اما من هنوز آرزوهای دیگری هم در سر دارم. اول بودن در خاورمیانه کافی نیست. ما باید خودمان را به سطح یک قدرت بزرگ جهانی برسانیم. چنین هدفی به هیچ وجه دست نیافتنی نیست..."

بالاخره موافقت کرد که بوتو برای عرض احترام به کیش بیاید... همه چیز خوب پیش رفت، و ظاهراً شاه از مذاکراتش رضایت دارد.

[در طول این مدت شاه نامه مهمی از پرزیدنت نیکسون

دریافت کرد]

اعلیحضرتا،

این نامه را در ارتباط با اظهارات علنی اخیر رئیس

اداره انرژی فدرالمان، ویلیام سایمون، در پی پخش نظریات

خود شما در ارتباط با تأثیر تحریم اعراب بر واردات نفتی

آمریکا، می نویسم.

مایلم صراحتاً به شما بگویم که هیچ بهانه‌ای برای لفاظی آقای سایمون وجود ندارد، و تقاضا دارم عذرخواهی ما را بپذیرید. چنانکه در مصاحبه مطبوعاتی ام متذکر شدم، حساب خودم و دولت‌م را از اظهارات ایشان جدا می‌کنم... یکبار دیگر می‌خواهم تأکید کنم، چنانکه مطمئناً شما هم مستحضرید، کماکان بالاترین اهمیت را برای روابط گرم و سازنده‌ای که بین دو کشورمان وجود دارد، و پیوندهای مستحکم دولتی که ویژگی روابط شخصی خود ما بوده است، قائل هستم...

پنجشنبه، ۱۵ فروردین

شرفیابی. در باره مرگ پرزیدنت پمپیدو صحبت کردیم. این مرد می‌دانست که مبتلا به سرطان است، با وجود این وظایف رسمی‌اش را تا آخرین لحظه ادامه داد... شجاعتش دنیا را متحیر کرده است. از شاه پرسیدم که آیا در مراسم تشییع جنازه شرکت می‌کند. قرار است نیکسون، برژنف و بیشتر سران دولتهای اروپایی شرکت کنند. او گفت، "خیلی در این باره فکر کرده‌ام. واقعیت این است که ما هرگز خیلی نزدیک نبودیم. باعث گرفتاری خواهد شد اگر این بصورت سابقه‌ای درآید و من مجبور شوم در تشییع جنازه همه سران دول شرکت کنم. در مورد دوگل و آیزنهاور خیلی فرق می‌کرد. آنها مردانی با مقام بسیار بالاتری بودند، مردانی که من خوب می‌شناختم." من اشاره کردم که شاه اینک دولتمردی با شهرت بین‌المللی است و نباید بگذارد خوش آمدنها و

بد آمدنهاش بر اعمالش تأثیر بگذارد. پاسخ داد، "حق باشماست. شهبانو پیشنهاد کرد که به نمایندگی از طرف من بروم اما مطمئنم اگر شاهپور غلامرضا بجای من برود کافی باشد." من اظهار تردید کردم که والا حضرت برای این کار از وجهه کافی برخوردار باشد. حداقل شاهپور عبدالرضا یا نخست وزیر باید به نمایندگی از طرف شاه بروند. شاه موافق نبود: "غلامرضا کافی است. قرار نیست که سخترانی کند یا در مذاکراتی شرکت نماید..."

یکشنبه، ۱۸ فروردین

شرفیابی. نامه‌ای را از قابوس سلطان عمان تقدیم کردم که از ما تقاضا می‌کرد در اولین فرصت ممکن برای او مریبان نظامی بفرستیم. گزارش دادم که ساواک کتابخانه‌های تعدادی از انجمنهای دانشجویی در محدوده دانشگاه تهران را توقیف کرده است. آنها ادعا می‌کنند که کلیه کتابها مخربند. من گفتم، "هیچ کتابی را در یک دانشگاه نمی‌توان مخرب خواند. در هر صورت، اعلیحضرت شخصاً دستور داده‌اند که دانشجویان باید آزاد باشند هر چیزی را که می‌خواهند بخوانند، و مسائل را از زاویه‌های مختلف مطالعه کنند." شاه پاسخ داد، "ببینید که کتابها پس داده شوند، و به اشخاص مسؤل بگوئید که در آینده چنین حماقتهایی بدون مجازات گذاشته نخواهد شد..."

...امروز بعد از ظهر در التزام رکاب شاه به کیش عزیمت کردم. برای اولین بار مصاحبی همراه خود نیاورده‌ام...

دوشنبه، ۱۹ فروردین

به بندرعباس پرواز کردیم. از آنجا سوار یک هلیکوپتر نیروی دریایی

آمریکا شدیم و به ناو هواپیمابر کیتی هاوک، که در حال حاضر در دریای عمان لنگر انداخته است برده شدیم. سیاحتی بسیار جالب. من به ویژه تحت تأثیر انضباط ناویان آمریکایی قرار گرفتم، کاملاً متضاد با راه و رسم زندگی هیپی وار سایر جوانان آمریکایی است...

نیروی عملیاتی یک سری مانورهای باشکوه را به نمایش درآورد با قدرت آتش باورنکردنی.

با رئیس ستاد نیروی دریایی آمریکا، سفیرشان و فرمانده نیروی عملیاتی ناهار خوردیم. شاه معلومات خود را در باره هر موضوعی، اعم از امور نظامی، سیاسی و اقتصادی، نشان داد. یک نفر درباره پایگاه دریایی در دیگوگارسیا، که انگلیسیها اخیراً به آمریکاییها تحویل داده‌اند صحبت کرد. آمریکاییها خوشحالند که کنگره بودجه لازم را برای توسعه محل تصویب کرده است. من خاطر نشان کردم که باید منتظر بشویم و ببینیم دولت جدید کارگری در انگلستان چه سیاستی را در پیش خواهد گرفت، اما به گفته رئیس ستاد آمریکا احتمال اینکه اعتراضی داشته باشند کم است. شاه در اینجا به گفتگو ملحق شد و گفت که نسبتاً دولتهای کارگری به آمریکاییها نزدیک‌تر از محافظه کاران هستند. این اظهار نظر مورد موافقت کامل سفیر آمریکا، که سالها رئیس سیا بوده، قرار گرفت. سفیر گفت، "با وجود این من علتش را نمی‌فهمم." شاه گفت، "کاملاً واضح است. آنها سنگینی بار دفاع را به گردن آمریکاییها می‌اندازند تا بتوانند منابع خود را به آموزش و توسعه‌های اجتماعی معطوف کنند!" - تحلیلی که مورد تحسین همگان قرار گرفت.

در بازگشت که از روی جزیره قشم پرواز می‌کردیم، من در کابین خلبان به شاه ملحق شدم - او هواپیمای جت استارش را شخصاً خلبانی

می‌کرد. گفتم، "می‌توانم فکرتان را بخوانم. اعلیحضرت دارند مجسم می‌کنند که وقتی از منابع گاز جزیره بهره برداری کردیم و صنایع عظیم فولاد در محل تأسیس شد، چه می‌شود... ضمناً داشتید فکر می‌کردید که با فولاد ساخته شده چه خواهیم کرد، و کجا می‌توانیم کارخانه‌ای جهت شیرین کردن آب دریابسازیم." او تأیید کرد که این درست چیزی است که در فکرش بود. گفت، "اما ضمناً داشتم فکر می‌کردم که آیا باید ناوهای هواپیمابر ابتیاع کنیم. ممکن است پول حرام کردن باشد. در حال حاضر ما درگیر جنگهای اقیانوسی نیستیم، و حتی بدون هواپیماها، هزینه آن چیزی بالغ بر ۱/۵ میلیارد دلار خواهد شد. با توجه به شرایط فعلی ما می‌توانیم هر تعداد پایگاه هوایی که بخواهیم در امتداد سواحل خلیج فارس بسازیم..."

در این فکرم که از دیدار امروز چه برداشتی باید بکنیم. از یک سو تأکید شاه بر اینکه قدرتهای بزرگ باید خلیج فارس و دریای عمان را تخلیه کنند. در عین حال، خیلی هم بد نیست که متفقین ما هنوز هم می‌توانند نمایشی مانند نمایش امروز را اجرا کنند، با توجه به مقدار کمکی که عراقی‌ها از مسکو دریافت می‌کنند، و مرتباً بنادرشان را به روی کشتیرانی روسی باز می‌کنند...

سه شنبه، ۲۰ فروردین

امروز صبح اقامتگاه رسمی ام را ترک کردم و به دیدن شاه رفتم، و انتظار داشتم او را خیلی سرحال ببینم. دیروز بعد از ظهر و دیشب خیلی به او خوش گذشته بود. در عوض پزشک مخصوص او که از آپارتمان شاه بیرون می‌آمد به استقبال آمد. مرا کناری کشید و توصیه کرد که باید فوراً در پی پروفیسور ژان برنار، خون شناس فرانسوی، بفرستیم که بیاید و شاه را معاینه

کند. از او پرسیدم چرا، لیکن جزئیات را به من نگفت. صرفاً تکرار کرد که باید فوراً در پی برنار بفرستیم. مثل این بود که همه دنیا روی سرم خراب شد. به حدی ناراحت شدم که حتی فراموش کردم انعامی برای خدمتکاران در جزیره بگذارم. وقتی شاه سرانجام پایین آمد کاملاً سالم می نمود و نمی توانستم خودم را وادار کنم که از او بپرسم چه ناراحتی دارد. با وجود این در اتومبیلی که ما را به فرودگاه می برد او با سؤال درباره اینکه دو هتل دیگر کی در کیش ساخته می شود، نگرانی مرا بیشتر کرد. "باید عجله کنند. می خواهم که در طول عمر من تمام شوند."

در وضعیت وحشتناکی بودم، به این فکر که چه نوع بیماری می توانست چنین ناگهانی بروز کند. در هواپیما به چیزی جز این نمی توانستم فکر کنم که بر سر این مملکت بدون رهبرش چه خواهد آمد... اگر شاه در هواپیما نبود، واقعاً فکر می کنم ترجیح می دادم که هواپیما سقوط کند. حداقل در آن صورت از چنین افکار دردآوری در امان بودم...

چهارشنبه، ۲۱ فروردین

شرفیابی. فوراً جویای سلامتی شاه شدم، و توضیح دادم که به پاریس تلفن کرده ام اما به من اطلاع داده شده که ژان برنار تمام هفته در سفر خواهد بود. شاه پاسخ داد طحالش مشکوک به نظر می رسد، چون متورم شده است و او می خواهد مطمئن شود که تغییری در گردش خونش بوجود نیامده است. به شنیدن این نفس راحتی کشیدم. پیشنهاد کردم حالا که مسئله فقط چک - آپ است، شاید رضایت دهند که پروفیسور میلی یز - متخصص در امراض داخلی، که مرا مداوا می کند و اکنون در تهران است ایشان را معاینه کند. او این پیشنهاد

را رد کرد چون هر سال بوسیله پروفیسور فلینگر در وین چک - آپ می شود و فکر می کند که نظرهای مختلف را خواستن اشتباه است. با وجود این تأیید کرد که می توانیم یک هفته دیگر صبر کنیم تا پروفیسور ژان برنار فرصت کند به دیدن او بیاید...

بعد از ناهار با سفیر جدید انگلیس سر آنتونی پارسونز ملاقات کردم... در واقع آدم بسیار فهمیده ای است و در کلیه کشورهای خاورمیانه به استثنای عربستان سعودی خدمت کرده است... صحبت با او لذت بخش بود...

شنبه، ۲۴ فروردین

...نامه ای از سفیر آمریکا دریافت کردم. از طرف دولتش و کیسینجر پیشنهاد می کرد که همکاریهای آمریکا و ایران بر اساس رئوس توافق شده بین آمریکاییها و عربستان سعودی گسترش یابد.^۱

سر شام شاه به یاد دوران کودکی اش افتاد. ظاهراً پیشکارش دکتر نفیسی، وقتی دونفری در سوئیس بودند هرگز به او اجازه نمی داد به اسکی یا شنا برود. در نتیجه فکر می کند ممکن است با نوعی عقده بزرگ شده باشد. به عقیده من شاه هیچ نوع عقده ای ندارد، شاید به استثنای علاقه گاه به گاهش به تملق شنیدن. ما ایرانی ها آن قدر به بادمجان دور قاب چینه عادت داریم که از هر دروغی که تحویلیمان دهند خوشمان می آید.

یکشنبه، ۲۵ فروردین

شرفیابی. نامهٔ سفیر آمریکا موضوع اصلی گفتگو بود. شاه به من دستور داد که جوابی تهیه کنم و سفیر را برای شرفیابی سه شنبه آینده احضار کنم. من وظیفهٔ خود دانستم که به او هشدار دهم که موافقتنامه‌های ثابت از نوعی که آمریکاییها پیشنهاد می‌کنند با سیاست مستقلانه‌ای که ما تا به حال پیش گرفته‌ایم مغایرت دارد. آمریکا به ما متکی است، و کاملاً قابل تفهیم است که چرا شاه با آنان همکاری کرده است؛ پس ما چه احتیاجی به موافقتنامه‌های رسمی داریم؟ ما باید در سیاست خارجی مان جانب اعتدال را پیشه کنیم. شاه به تندی گفت، "به عبارت دیگر شما دارید مرا بر حذر می‌دارید که ما نباید مثل عربستان سعودی مستعمرهٔ آمریکا شویم. من کلیهٔ جوانب مسئله را کاملاً در نظر گرفته‌ام و کاری غیر از این نخواهم کرد که میزان همکاری فعلی مان را با واشینگتن حفظ کنم..."

دوشنبه، ۲۶ فروردین

...یکبار دیگر توجهش را به کمبود مواد غذایی ضروری جلب کردم، مثلاً قیمت بالای شکر. تعجب می‌کنم که هنوز هم چیزی در این باره نمی‌گوید... ریاست جلسهٔ رؤسای خانه‌های فرهنگ روستایی را برعهده داشتم. وقتی اعلام شد که تا بحال فقط یک درصد دهکده‌های ما از آب تمیز لوله کشی استفاده می‌کنند، خیلی ناراحت شدم. با اینکه مسئله آن قدرها هم جدی به نظر نمی‌رسد، چون سایرین می‌توانند آب تمیز از چاههایشان یا قناتها بکشند. شرم آورتر این است که از هر بیست و پنج دهکده فقط یکی برق دارد، رقم مسخره‌ای با توجه به توسعهٔ ملی. باید شاه را آگاه کنم.

شرفیابی... در پی خرید سهام شرکتها توسط قطر و کویت، که هر دو اینک بیش از ۵۰ درصد از تولید نفت خود را کنترل می‌کنند، درآمد ایران هم حدوداً تا ۴ میلیارد دلار بالا خواهد رفت. ۱. به عبارت دیگر، برای سال مالی فعلی درآمد خالص ما بالغ بر ۲۲ میلیارد دلار خواهد بود. شاه با این تحلیل موافق بود. گفت، "پولش را که داریم. حالا باید آن را برای رسیدن به "تمدن بزرگ" بکار گیریم." ۲. من پیشنهاد کردم که مستمری ملکه عصمت، آخرین همسر رضا شاه، را افزایش دهیم. شاه گفت، "بسیار خوب... من که نمی‌توانم منکر این واقعیت شوم که در سال گذشته هزینهٔ زندگی ۱۲ درصد بالا رفته." من کمی جسارت به خرج دادم و گفتم اشتباه به عرضشان رسیده است. رقم واقعی چیزی بالاتر از ۲۰ درصد است. شاه پاسخ داد، "مهمل می‌گویید، به شما اشتباه عرض کرده‌اند، نه به من..."

سه شنبه، ۳ اردیبهشت

...شرفیابی. نامه‌ای را از سفیر مان در رباط تقدیم کردم. سفیر در گزارش مورخ ۲۹ فروردین ۱۳۵۳، ملاقاتی را با شاهزاده مولائی عبدالله شرح می‌دهد. مولائی عبدالله به طور

۱. به یادداشت مقدمهٔ ۱۹۷۴ مراجعه شود.

۲. نخستین همسر رضا شاه هنگامی که افسر جوان ارتش بود درگذشت. همسر دومش، که ملکه شد، مادر شاه بود. بعدها رضا شاه به ترتیب با دو زن از خانوادهٔ قاجار ازدواج کرد. یکی مادر غلامرضا بود و دیگری -عصمت- مادر برادران ناتنی شاه عبدالرضا، محمود رضا، احمدرضا، حمیدرضا و خواهر ناتنی اش فاطمه.

خصوصی گفته بود که برادرش ملک حسن به او مظنون شده که در توطئه‌ای با شاه و ملک فیصل برای سرنگونی او همدست شده است. شاهزاده به طور خصوصی گفته بود که امکان دارد توطئه‌ای به رهبری سرهنگ دلیمی، رئیس سازمان امنیت مراکش، در کار باشد.

با سفیر لبنان ملاقات کردم و درباره وضعیت شیعیان لبنان بحث کردیم. به او گفتم که دوست مشترکمان، موسی صدر، اگندش را درآورده است. او از هرکس که دست دادن دارد، پول می‌گیرد، عراق، مصر، مراکش یا حتی لیبی. سفیر ما را از رها کردن شیعیان لبنان فقط بخاطر ندانم کاریهای صدر برحذر داشت. با اینکه ممکن است این استدلال عاقلانه‌ای باشد، شک دارم شاه را قانع سازد که حمایتش را ادامه دهد.

بعداً با نماینده اسرائیل ملاقات کردم. او احساس می‌کند که اخیراً روابط بین دو کشورمان به سردی گرائیده...

چهارشنبه، ۴ اردیبهشت

شرفیابی. شاه مصر است که ما تا زمانی که موسی صدر در رأس کار است نمی‌توانیم به شیعیان لبنان کمک کنیم. او به سفیرمان در بیروت دستور داده یک فرصت دیگر به صدر داده شود تا قابل اعتماد بودنش را به ثبوت

۱. یک روحانی ایرانی که متنفذترین رهبر شیعیان لبنان شد و در دهه ۱۹۷۰ به مقام ریاست شورای شیعیان لبنان انتخاب شد. او در شرایط اسرارآمیزی، هنگام سفری به لیبی در ۱۹۷۸، ناپدید شد.

برسانند. شاه هرگونه مشکلی را در روابط با اسرائیل تکذیب کرد. گفت، "اگر ما از اعراب پشتیبانی می‌کنیم به این علت است که ادعاهایشان مشروع است. ما راه دیگری نداریم. در واقع پس از جنگ ۱۹۶۷ هم دقیقاً همین کار را کردیم."

سفیر آمریکا به من اطلاع داد که بر خلاف انتظار، کیسینجر قصد سفر به ایران را ندارد. من اظهار داشتم که مفهومی این است که از چیزی دلخور است. شاه گفت، "گور پدر کیسینجر. به او محل نگذارید، و به اردشیر بگویید که باید از دعوت کردن او خودداری کند و هیچ گونه اشاره‌ای نکند که ما در انتظار سفر او هستیم."

درباره ولیعهد که قرار است امسال تابستان از انگلستان دیدن کند صحبت کردیم. بار دیگر من عقیده خودم را ابراز کردم که اشتباه است به او اجازه داده شود دائماً در احاطه زنان باشد. تعدادشان خیلی زیاد است: شهبانو، مادر بزرگش خانم دیبا، معلم سرخانه‌اش مادموازل ژوئل، و یک گله معلمه‌های مدرسه، گفتم، "پسرک به آموزگار سخت گیرتری، مثلاً یک فرد نظامی، نیاز دارد." شاه گفت که او هنوز دارد موضوع را بررسی می‌کند و این که در این ضمن ما باید برای ولیعهد یکی دو تا دوست دختر پیدا کنیم. من اشاره کردم که شاید هنوز جوانتر از آن باشد که علاقه‌ای به این جور چیزها داشته باشد. شاه به تندی گفت، "ابداً این طور نیست. وقتی من همسن او بودم

۱. از صدر خواسته شد از هرگونه تماس بیشتر با کشورهای غیردوست با ایران خودداری کند.

همه چیز را خوب می‌فهمیدم. یک دل نه صد دل عاشق ایران تیمورتاش بودم.^۱

...سفير انگلستان به دیدنم آمد و ما درباره روابط اقتصادیمان، ارتش، و وضعیت فعلی سیاستهای خاورمیانه صحبت کردیم. در اشاره به ولیعهد، سفير گفت که اگر به یک معلم انگلیسی نیاز داشته باشم، دختر خودش که هیجده سال دارد، حاضر است این وظیفه را بعهده گیرد. به من اطمینان داد که او نه هیپی است و نه کمونیست. جرأت نکردم که پرسم آیا خوشگل هم هست، اما قول دادم موضوع را بررسی کنم...

جمعه، ۶ اردیبهشت

...شرفیابی. مدتی درباره جوانان امروزی و ناآرامی‌های دانشگاهی صحبت کردیم. من خاطر نشان کردم که ناآرامی دلایل بسیار دارد. شورشی بودن طبیعی جوانان، عدم گفت و شنود با دانشجویان، بی‌لیاقتی مقامات دانشگاهی، و مهمتر از همه، عملکرد مفتضحانه دستگاههای تبلیغاتی ما. تقریباً مثل این است که قصد داشته باشند با نثار کردن تملقهای مسخره به شاه، موفقیت‌های واقعی او را کم ارج سازند...

۱. دختر عبدالحسین تیمورتاش (۱۳۱۲-۱۲۶۱)، که وزیر دربار و دومین مرد قدرتمند ایران بعد از رضا شاه بود. او بعدها دستگیر شد و به مرگ محکوم گردید. دخترش ایران، روزنامه نگار شد، و در دهه ۱۹۵۰ به عنوان وابسته مطبوعاتی در سفارت ایران در پاریس خدمت می‌کرد. سپس به عنوان وابسته شد و تا انقلاب ۱۳۵۷ این سمت را برعهده داشت. ایران تیمورتاش در شهریور ۱۳۷۰ در پاریس درگذشت.

چهارشنبه، ۱۸ اردیبهشت

...امشب شاه از عیدی امین رئیس جمهور اوگاندا که ناگهان تصمیم گرفته است از جده به تهران پرواز کند تا نقش میانجی را بین ایران و عراق ایفا کند، پذیرایی کرد. شخصیت جالبی است. گروهبان پیشین در ارتش انگلیس و مشت زنی ماهر. به خود درجه فیلد مارشالی داده و پشت سر هم بیانه‌ها و اعلامیه‌های مسخره‌ای صادر می‌کند. اخیراً به نیکسون تلگراف کرده و خواسته که به آمریکا دعوت شود، تا به ملت آمریکا توضیح دهد که رئیس جمهور در جریان واترگیت کاملاً بی‌تقصیر است...

سه شنبه، ۲۴ اردیبهشت

هوشنگ انصاری، وزیر جدید دارائی، نیمه شب به من تلفن کرد تا بگوید که تولیدکنندگان نفت عرب با پیشنهاد شاه مبنی بر ذخیره بخشی از درآمدها نزد صندوق بین‌المللی پول موافقت کرده‌اند... با اینکه آنها به جای نرخ بهره ۸ درصد پیشنهادی ما، ۷ درصد را پذیرفته‌اند. چنانچه ما هم با نرخ پایین‌تر موافقت نکنیم، همه ابتکار شاه به هدر خواهد رفت. عربها از انصاری خواسته‌اند ظرف یکساعت پاسخ دهد. با اکراه تمام شاه را که حالش تعریف چندانی هم نداشت بیدار کردم. او با نرخ تغییر یافته موافقت کرد.

۱. با مداخله امین، با اینکه کاملاً غیرمنتظره بود، مؤدبانانه برخورد شد. او که شدیداً تحت تأثیر رفتار شاه، که ریشه‌های اختلاف را برای او تشریح کرده بود، قرار گرفت، ظاهراً هدف مأموریت سرخودش را فراموش کرد، و به شاه توصیه کرد که یک بار و برای همیشه کلک عراقی‌ها را بکند!

چهارشنبه، ۲۵ اردیبهشت

شرفیابی. ضمن صحبت درباره انتخابات ریاست جمهور فرانسه، من ابراز عقیده کردم که والرئ ژیسکار دستن برنده خواهد شد، اما شاه موافق نبود، و گفت که هنوز خیلی زود است که بتوان گفت و اینکه نشریه امروز صبح لوموند شدیداً از فرانسوا میتران جانبداری می کند... او اظهار داشت که چقدر از وضعیت فعلی اروپای غربی ناراحت است. فقط آلمان و انگلیس هستند که اطمینانی برمی انگیزند، آنهم به این علت که آنها توانسته اند هنوز هم برای ستها احترام قائل شوند. در این ضمن تنها آمریکا است که نقطه اتکاء جهان آزاد باقی می ماند...

پنجشنبه، ۲۶ اردیبهشت

شرفیابی. دو روز گذشته شاه دچار کھیر شده و حال خوشی ندارد... گزارش دادم که خانم دیبا قصد دارد به شیراز سفر کند. دستور داده ام که او را در مهمانسرای استانداری سکنی دهند، و نه در کاخ ارم. شاه گفت، "خوب کردید. کاخهای سلطنتی که هتل نیستند، با اینکه مطمئن نیستم مادرزمن از ترتیبات شما خیلی خوشش بیاید." *از طرف دیگر، من به شاه گفتم که من به شما پیشنهاد می دهم که به شیراز سفر کنید.* اخیراً اردشیر زاهدی به ما تلگراف کرده تا توصیه کند از یک نماینده مجلس آمریکا، از حزب دموکرات که اردشیر ادعا می کند حتماً در انتخابات ریاست جمهوری آینده برنده خواهد شد، استقبال گرمی به عمل آوریم. پاسخ شاه این بود که سؤال کند آیا یکی از اعضای مجلس خود ما می توانست هرگز انتظار چنین استقبالی را از کاخ سفید داشته باشد؟ به عبارت دیگر، آیا قرار است ما هم مانند یکی دیگر از مستعمرات آمریکا رفتار کنیم؟ اردشیر به

وضوح شرم زده شده، چون حالا تلگراف زده و سعی کرده خودش را توجیه کند، که اسباب سرگرمی شاه شد.

بعد از نهار به دیدن شاهدخت بلقیس و والا حضرت محمود، فرزندان پادشاه افغانستان، که به عنوان میهمانان ما در شاهدشت اقامت دارند، رفتم... پاسخ شاه را به نامه ارسالی از طرف پدرشان دادم و از والا حضرت محمود خواستم که به پادشاه بگوید که ما مشتاقیم ایشان تماسشان را با مملکتشان حفظ کنند و امید به بازگشت را از دست ندهند. کسی چه می داند آینده برای ایشان چه در بر دارد؟

در منزل مجید اعلم شام خوردیم. به شاه عرض کردم که آیت الله میلانی از مشهد تلفن کرده است و به من اطلاع داده که آیت الله خوئی، که در حال حاضر در عراق زندگی می کند، مورد ایدای رژیم بعثی عراق قرار گرفته است و محتاطانه می پرسد که آیا می تواند به ایران پناهنده شود. شاه گفت، "البته، بگذارید بیاید. ما گذشته ها را فراموش می کنیم و از ایشان توقعی نداریم."... در پی آن به من گفت که قرار است بوتو فردا برای سفر کوتاهی به تهران بیاید، و من باید کلیه ترتیبات لازم را برای آن بدهم.

جمعه، ۲۷ اردیبهشت

ورود بوتو فاتحه استراحت روز جمعه مرا خواند. وزرای دفاع و امور خارجه اش او را همراهی می کردند. من نهار را با آنها خوردم در حالیکه بوتو به تنهایی با شاه غذا خورد. مطمئنم باز هم کاسه گدایی به دست گرفته اند. پس از نهار بوتو را به فرودگاه همراهی کردم، که در آنجا مرا به طور خصوصی در جریان شرفیابی اش گذاشت و از من خواست سعی خود را به کار

برم و تقاضاهایش را با شاه پیگیری کنم. ظاهراً بر روابط ویژه کشورش با ایران تأکید کرده بود، و گفته بود که کاملاً نیاز ما را به روابط نزدیکتر با هند درک می‌کند. در دراز مدت این به نفع همه خواهد بود، اما ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که عامه مردم پاکستان هم آن را بفهمند؛ آنان نیاز به تظاهری از ایران حاکی از حمایت مداوم دارند (تقاضای آشکاری برای پول بیشتر)... بوتو اضافه کرد، "ممکن است من موافقتنامه نظامی با لیبی را پذیرفته باشم، اما تنها به این خاطر این کار را کردم که نظامیان به من گفته‌اند که باید از هر کس که بتوانیم اسلحه تهیه کنیم، چنانچه لازم باشد، حتی از خود شیطان... با وجود این، من به آنها هشدار داده‌ام که کمک اقتصادی را از هیچکس غیر از ایران نپذیرند. در طول سفرم به کیش، به من مبلغ ۱/۲ میلیارد دلار ظرف سه سال آینده وعده داده شد، اما اعلیحضرت بعد از آن فقط با ۴۵۰ میلیون دلار موافقت کرده‌اند. من حالا از ایشان خواسته‌ام که حداقل ۳۰۰ میلیون دلار در سال اول وام بدهند، و در پی آن هم وامهای ۲۰۰ میلیون دلاری برای سالهای دوم و سوم..." همین که داشت سوار هواپیما می‌شد، خاطر نشان کرد که شاه وعده داده است ظرف دو روز به او پاسخ دهد و از من خواست که مطمئن شوم به این وعده وفا کند.

آخر شب وزیر خارجه پاکستان به دیدنم آمد تا اظهار کند که شرایط اعتباری پیشنهادی ما بسیار سخت است - و امی هفت ساله، با دو سال مهلت و بهره ۲/۵ درصد. او ادعا می‌کند که تقریباً همه کسان دیگر، انگلستان و آمریکا و حتی استرالیا، شرایط بهتری پیشنهاد کرده‌اند، و از من خواست که توجه شاه را به این نکته جلب کنم بدون اینکه آن را طوری بنمایم که گویی تقاضای دیگری از جانب پاکستان است.

...امروز صبح، که پیش از ورود بوتو با شاه صحبت می‌کردم، نظرم تأیید شد که هویدا از موقعیت بسیار مستحکم تری برخوردار است... ترسم از این است که باید برای سالهای سال او را تحمل کنیم، با اینکه خدا می‌داند راز بقایش در چیست. دعا می‌کنم که اگر هویدا نخست وزیر باقی بماند به شاه یا پایه‌های رژیم ما صدمه نرساند. از این بابت امید کمی دارم. فقط اگر می‌توانستم به گونه‌ای بدگمانی ام را به گوش شاه برسانم...

شنبه، ۲۸ اردیبهشت

پیش از این که خود من شرفیاب شوم نخست وزیر مدت ده دقیقه به حضور پذیرفته شد. شاه در آغاز گفتگو از من خواست که به عامری بگویم اظهاراتش در روزنامه حزب مخالف که خواهان پرداخت مزایا به معلمان است شرم آور است. شاه گفت، "چیزی جز خرابکاری نیست. آیا عمداً قصد تحریک آنها را دارد؟... به او بگوید که اگر باز هم از این نوع لاطائلات از دهانش بیرون بیاید، پدرش را درمی‌آورم." واضح است که نخست وزیر حسابی شاه را تحریک کرده است.

دولت دارد لایحه‌ای را تهیه می‌کند که به موجب آن کاسبکارانی که به جرم گرانفروشی محکوم شده‌اند مشمول اشد مجازات حتی اعدام خواهند شد. به عرض رساندم که در خور شاه نیست که تقریباً هر گونه جرمی را مشمول مجازات اعدام کند. او پاسخ داد، "کاری بیشتر از روسها نمی‌کنیم." اما من اشاره کردم که این کاملاً بی ربط است. آنگاه سعی کرد که این حرکت را با این استدلال که منظور از آن صرفاً یک عامل بازدارنده است توجیه کند. من متقاعد نشدم، و تکرار کردم که قانون خیلی سختی است و به آبروی ما در

خارج از کشور لطمه می‌زند. بعد عرض کردم که باید راهی برای نگهداری از خانواده‌های قاچاقچیان مواد مخدر که اعدام شده‌اند بیابیم. خانواده‌های بی‌گناه نمی‌باید مجازات شوند. موافقت کرد و به من دستور داد موضوع را با شهبانو مطرح کنم...

آخر وقت امشب با اگنیو، معاون سابق رئیس جمهور آمریکا، ملاقات کردم. او به شدت نسبت به نیکسون تلخکام بود و عقیده دارد که نیکسون او را قربانی کرده، و تقصیر و اترگیت را به گردنش انداخته است. ضمناً از گروه ذی نفوذ یهودی در آمریکا انتقاد کرد که به عقیده او کل ماجرای و اترگیت را به عنوان دستاویزی برای تضعیف نیکسون و ممانعت از تغییر حمایتش از اسرائیل به نفع عربها به راه انداخته‌اند. به طور کلی، حرفهای خیلی زیادی درباره نفوذ سری یهودی‌ها در دولت واشینگتن داشت. به نظرم مرد در مانده‌ای می‌آید. دو روز است که در تهران است و خیلی سعی کرده با من تماس بگیرد، اما این اولین فرصتی است که برای دیدن او پیدا کردم...

دوشنبه، ۳۰ اردیبهشت

شرفیابی... حدود شش ماه پیش رئیس جمهور فنلاند نامه‌ای نوشت و کسی را توصیه کرد که متعاقباً در یک شرفیابی به حضور پذیرفته شد. لیکن، از آن هنگام نامه رئیس جمهور بدون جواب، و بدون جلب توجه، روی میز شاه مانده. شاه پرسید، "می‌گوئید چکار کنم؟" من پاسخ دادم دیگر خیلی برای جواب دادن دیر شده بود. برای سربه سر گذاشتن با او اضافه کردم که من در صورتی که کارمندان خودم متهم به چنین سهل انگاری شوند، آنها را اخراج می‌کنم. شوخی را به دل نگرفت.

...امروز ولیعهد نخستین پرواز انفرادی‌اش را انجام داد، با این که دستور داده‌ایم که به منظور حفظ مصالح ملی، در آینده همیشه خلبانی به همراه داشته باشد. یک بار دیگر به شاه تذکر دادم که پسرک باید محتاط‌تر باشد. او پاسخ داد، "واهمه نداشته باشید. او آرام و بر خودش مسلط است. می‌داند دارد چکار می‌کند..."

چهارشنبه، ۱ خرداد

شرفیابی... از شاه پرسیدم که آیا حقیقت دارد که تبلیغات درباره پرواز دیروز ولیعهد را ممنوع کرده است؟ اگر چنین است، با نامه تبریکی که آماده کرده بودم چکار کنم. او پاسخ داد، "آن را بفرستید. خود ولیعهد است که مایل است از جلب توجه احتراز کند. از آن حرامزاده‌های مطبوعاتی پرسید که آیا واقعاً باور دارند که موقعیت پسر شاه شایسته اهمیت کمتری از یک چاقوکشی بین دو اوباش است. من تمایلی ندارم که مطبوعات را تحت فشار گذارم، اما واقعاً باید به خاطر اولویت هاشان از خودشان خجالت بکشند..."

فریدون هویدا، سفیر ما در سازمان ملل متحد، به طور خصوصی به ما گفته بود که کورت والدهایم، دبیرکل سازمان ملل، قصد دارد مقام ریاست یک برنامه کمک رسانی بین‌المللی به آفریقا را به شهبانو پیشنهاد دهد. بعد از ناهار شهبانو مرا احضار کرد و به من گفت که چقدر از اینکه والا حضرت اشرف در مورد نیازهای آفریقا به طور علنی اظهاراتی کرده، ناراحت است. من توضیح دادم که اظهارات والا حضرت ربطی به طرح سازمان ملل متحد ندارد. سخنان والا حضرت بالبداهه در یک اجتماع مدیران امور تبلیغات ایراد شده بود. آن وقت موافقت کردیم که بیانیه‌ای در مورد پیشنهاد سازمان

ملل صادر کنیم. لیکن وقتی موضوع را به شاه گزارش دادم، او به حق اشاره کرد که ما در وضعیتی نیستیم که تا زمانی که والدهایم عملاً تماسی نگرفته، بیانیه‌ای صادر کنیم. به عبارت دیگر دو ساعت گذشته را به هدر داده‌ام...

جمعه، ۳ خرداد

...از سفیر آلمان پرسیدم که دوست دارد به مناسبت پایان مأموریتش در تهران چه برنامه‌ای برای او ترتیب دهم. او چند ساعت سواری را پیشنهاد کرد، و بنابراین امروز بعد از ظهر او و چهار فرزندش رابه سواری بردم...

قرار است فردا شاه و من یک روزه به مشهد برویم. در چنین فرصتهایی از من انتظار می‌رود پرواز را صرف گزارشهایی در باره کارهای مختلف بکنم. باید سعی کنم امشب این گزارشها را تهیه کنم. از تجربیات گذشته می‌دانم که اگر پیشنهادهای خود را به ترتیب معینی ردیف کنم شانس بهتری برای کسب تأیید شاه دارم. اگر جزئیات زیادی را بگنجانم، حواسش پرت می‌شود و تصمیم‌گیری به تعویق می‌افتد. او هم آدم است، و طبیعی است که از مشکلات خسته شود. آدم باید تلخ و شیرین را با هم درآمیزد و کمی از هر دو را ذره ذره به او بخوراند. دو چیز به او آرامش می‌دهد: گزارشهای برنامه‌های موفق مملکتی، و نامه‌های خصوصی که فقط به من داده می‌شود تا به او برسانم. بنابراین چنین موضوعاتی قطبهای دوگانه‌ای هستند که محتویات پرونده‌ام را بر اساس آنها تهیه می‌کنم.

دوشنبه، ۶ خرداد

شرفیابی... گزارش دادم که عامری، رهبر حزب مردم، تقاضای

شرفیابی کرده است. شاه گفت، "آدم احمقی است، با این وراجیه‌هایش راجع به گرایشهای ضد انقلابی دولت. بهش بگوئید برود به جهنم."... در این حال که صحبت دولتها و جناحهای مخالف شد، تعریف کردم که ادوارد هیث چگونه در چین مورد استقبال قرار گرفته بود. او دیگر نخست وزیر نیست، بلکه رهبر جناح مخالف است... اما به گفته بی بی سی، چینها توانایی درک جناح مخالف رسمی را ندارند و صرفاً او را نخست وزیر سابق می‌خوانند. شاه خنده زورکی کرد، البته می‌توانم بگویم خیلی هم خوش نیامد...

سه شنبه، ۷ خرداد

شرفیابی، دیرتر از معمول چون شاه برای مشاهده شلیک آزمایشی موشکهای جدید ماوریک رفته بود. با قیافه عبوس برگشت، ظاهراً از تمرینهای هدف‌گیری راضی نبود... هر چه گفتم نتوانستم او را سر حال بیاورم، تا اینکه یکی از آن نامه‌های عاشقانه‌ای را که برای او رسیده بود تقدیم کردم... خاطر نشان کردم که صلاح نیست ولیعهد جمعه آینده با یک هواپیمای سبک بونانزا به کرمانشاه پرواز کند. شاه پاسخ داد که خلبان باتجربه‌ای در هواپیما خواهد بود، اما من گفتم تجربه در برابر کوههای بلندی که جلوی مسیر را می‌گیرند، به چه کار می‌آید. شاه پاسخ داد، "من می‌دانم راجع به چه چیز صحبت می‌کنم. شما نمی‌دانید. از آن گذشته، داریم در باره پسر من صحبت می‌کنیم نه پسر شما. من به او اجازه داده‌ام و نمی‌توانم حرفم را پس بگیرم."... افزایش قیمت کاغذ، اطلاعات و کیهان، دو روزنامه مهم عصر، را ناگزیر ساخته که قیمت تکفروشی شان را دو برابر کنند. دیروز با مدیران این دو روزنامه ملاقات کردم که شکایت می‌کردند تیراژ پایین رفته و این که شاه

باید روشی را که در خارج هم متداول است اتخاذ کند، یعنی که تولید آنها را سوبسید کند. این کار به آنها اجازه می‌دهد که به قیمت قبلی شان برگردند، و در عین حال کاهش قیمت به نام شاه تمام می‌شود. شاه گفت، "خوب، خوب، که این آقایان می‌خواهند به من رشوه دهند. اصلاً چرا ما باید هر چیزی را که در خارج می‌شود تقلید کنیم؟... آنها باید تا جایی که می‌توانند با افزایش قیمت کنار بیایند. مردم هم دیر یا زود آن را می‌پذیرند." ...

آقای رابرت ملیش برای ناهار میهمان من بود. او سخنگوی دولت انگلیس در مجلس عوام است. مردی دوست داشتنی با لهجه مشخص پایین شهری. هم اکنون در یک شرفیابی پذیرفته شده، و بسیار تحت تأثیر اعلیحضرت قرار گرفته است، می‌گوید کاشکی اروپای غربی هم دارای رهبری همپایه شاه بود...

شنبه، ۱۱ خرداد

شرفیابی... تلگرافی را از اردشیر زاهدی تقدیم کردم، که مقاله‌ای را در واشینگتن پست گزارش می‌داد و اظهار عقیده‌های مختلف درباره ایران را که از شخصیت‌های مهم آمریکایی جمع آوری کرده بود، پشت هم ردیف کرده بود. شاه گفت، "از او پرسید چرا این قدر به نوشته‌های مطبوعات اهمیت می‌دهد. این مطالب چه به نفع ما باشد چه به ضرر ما، کوچکترین تفاوتی در نحوه اجرای سیاست ما نمی‌گذارد. فکر می‌کنید چه کسی ایران را به موقعیت شکوهمند فعلی اش رسانده: روزنامه نگاران خارجی یا خود من؟"

نیکسون قصد دارد مسافرتی به خاورمیانه بکند و پرسیده است که آیا شاه مایل است که ایران در این برنامه گنجانده شود. شاه پاسخ داد. "ابداً سفر

فعلی او ربطی به ما ندارد، با اینکه البته اگر خیلی دلش می‌خواهد بیاید خوشحال می‌شوم او را بپذیرم. به طور کلی آمریکاییها با درایت قابل تحسینی نسبت به ما رفتار کرده‌اند و واقعاً چیزی برای گفتگو باقی نمانده است." من شخصاً فکر می‌کنم که عدم تمایل شاه به دعوت کردن از نیکسون از وضع رو به وخامت او در کشورش ناشی می‌شود.

یکشنبه، ۱۲ خرداد

شرفیابی... جزئیات سفر قریب الوقوع اعلیحضرتین را به فرانسه تقدیم کردم. شاه چند تا از اسامی کسانی را که به عنوان ملتزمین رکاب پیشنهاد کرده بودم خط زد، از جمله معاونم امیر متقی. ظاهراً متقی از چشم شهبانو افتاده، یا اینکه قربانی دسیسه بازیهای درباری شده... من اشاره کردم که با توجه به این که او تقریباً کلیه افراد مهم را در دولت و مطبوعات فرانسه می‌شناسد، وجود او امتیازی محسوب می‌شود. شاه گفت، "متأسفانه باید بگویم، این امتیازات دیگر به درد نمی‌خورند. من دیگر آن قدر در دنیا مهم هستم که در فرانسه هم مثل همه جای دیگر پوشش خبری خیلی خوبی داشته باشم." سعی نکردم پاسخی بدهم...

دوشنبه، ۱۳ خرداد

شرفیابی. ولیعهد دستور داده که هواپیمای آموزشی اش به حال آماده باش دائمی در آشیانه نگه داشته شود تا او هر وقت بخواهد بتواند پرواز کند. شاه گفت، "هر کار دلش بخواهد می‌تواند با آن بکند. دلیلی وجود ندارد که ارتش یا کسان دیگر وقتی او آنجا نیست نتوانند از آن استفاده کنند."

کمبود نان را در سطح شهر گزارش دادم، شرم آورتر این که حداقل یک میلیون تن گندم در سیلوهای سرتاسر کشور ذخیره شده است... ماه گذشته درست همین موضوع در مورد شکر اتفاق افتاد. مثال خوبی از بی کفایتی اداری... دیشب چند تن از نگهبانان کاخ به من تلفن کردند که بگویند نتوانسته بودند نان برای خانواده‌هایشان بخرند. همانطور که به شاه گفتم، "چطور می‌توانیم انتظار داشته باشیم مردم بدون نان سر کنند وقتی که مرتباً به آنها می‌گوئیم ما در بحبوحه عصر طلائی هستیم." به نظر آمد که شاه کاملاً یکه خورد و به من دستور داد کمیسیونی تشکیل دهم تا به این موضوع رسیدگی کند...

سه شنبه، ۱۴ خرداد

شرفیابی. جوایای سلامتی شاه شدم چون به نظر خیلی سر حال نمی‌آمد. گفتم، "به همان خوبی هستم که می‌شود انتظار داشت. اما یک چیز را به من بگوئید. چرا آدم‌هایی را که اجازه می‌دهم به من دسترسی داشته باشند این قدر باد توی کله‌شان می‌افتد و از خودراضی می‌شوند؟ امیر هوشنگ دولو، با همه کثافت کاریهایی که در گذشته کرده، خواسته که همراه من به فرانسه بیاید. آیا نمی‌فهمد ممکن است چه لطمه‌ای به من بزند؟ گذشته از هر چیز دیگر، شهبانو مثل شصت تیر به سراغم می‌آید. با وجود این هیچکس به احساسات من اهمیت نمی‌دهد، بلکه فقط به آن چیزی که می‌توانند از من در بیاورند. به دولو بگوئید که تقاضایش رد شده. برای توجیه خودش به من گفت که سبب گلی برای تبریک به ژیسکار دستن فرستاده است. فکر می‌کند کیست که برای رئیس جمهور فرانسه گل بفرستد."

ملک حسین نامه‌ای به شاه نوشته و چند تا از هواپیماهای اف-۵ ما را به عنوان هدیه خواسته است. دیروز سفیر آمریکا در این باره به من هشدار داد. شاه گفت، "هر چه خواسته به او بدهید. نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که مرد بیچاره پول هواپیمایش را بدهد، و از آن گذشته، کسی می‌خواهد آنها را بخرد؟"

چهارشنبه، ۱۵ خرداد

...امروز بعد از ظهر با سفیر افغانستان ملاقات کردم که نامه‌ای از داوودخان را به من تسلیم کرد... داوود از نحوه تکذیب شایعات حاکی از اینکه والا حضرت بلقیس در تهران دیده شده، از جانب من ابراز رضایت کرده بود... اما من هرگز چنین تکذیبی نکرده بودم، در واقع همان طور که به سفیر گفتم، او آمده بود اینجا تا از شوهرش خبر بگیرد. در پی اطمینانهای سفیر، شاه به او گفته بود که جای نگرانی برای سلامتی شوهرش وجود ندارد. سفیر از صراحت من ناراحت شد، و توضیح داد که او به خاطر حفظ روابط خوب بین ما و داوود گزارش کذب به کابل فرستاده بود. بعد از او پرسیدم آیا دولتش با پادشاه تبعیدی در تماس است. او پاسخ داد که آنها ماهیانه ۷۰۰۰ دلار به او، ۲۰۰۰ دلار به ملکه و ۱۰۰۰ دلار به هر یک از فرزندانشان مستمری می‌پردازند. اما در ضمن تقاضای او را برای پرداخت خسارت اموال مصادره شده سلطنتی رد کرده بودند.

بعد برگشت به موضوع سفر قریب الوقوع داوود به مسکو. ظاهراً روسها از دولت افغانستان مطمئن خواهند شد لیکن در عین حال به آنها هشدار داده خواهد شد که از دخالت در امور داخلی اش خودداری کنند. او عقیده

دارد که داوود حرفش را به کرسی خواهد نشاند، و تأکید می‌کند که این رویداد بسیار مهمی خواهد بود. او کمونیستهای افغانی را به دیدهٔ حقارت می‌نگریست، و ادعا می‌کرد که داوود کلک یکایک آنها را در بازگشت از مسکو خواهد کند... من به او گفتم برای داوود آرزوی موفقیت می‌کنم، و پرسیدم وضع ارتش چطور است. او اظهار داشت که کنترل ارتش دارای اهمیت حیاتی است، اما از دادن جواب صریح خودداری کرد...

یکشنبه، ۱۹ خرداد

تقدیم استوارنامه توسط سفیر جدید آلمان غربی. طبق معمول نسخه‌ای از سخنرانی‌اش چند روز پیش برای من فرستاده شده بود. موضوع اصلی‌اش تمایل آلمان به مبادلهٔ دانش تکنولوژی در قبال کالاها و خدمات ایران بود، و اهمیت زیادی برای چنین روابطی از گذشته و تداوم آن و در حال و آینده داده بود. من سعی کردم به او هشدار دهم که شاه دوست دارد تمایز عمده‌ای بین ایران در گذشته و کشور در موقعیت فعلی قائل شود. مطمئن بودم که مردک به توصیهٔ من توجه کرده است، اما در واقع سخنرانی‌اش را تقریباً تغییر نداده ایراد کرد. شاه هم خوب خدمتش رسید، و پاسخ داد که تکنولوژی آلمان دیگر مورد علاقهٔ ما نیست. چنانچه آلمان مایل به ادامهٔ روابط خوبش با ایران است بهترین راهش این است که یاد بگیرد سر جای خودش بنشیند. سابقه ندارد که یک سخنرانی تشریفاتی چنین واکنشی را بیافریند، اما من قلباً به شاه افتخار کردم. سفیر نمی‌تواند بگوید که من به او هشدار نداده بودم، اما با وجود این ممکن است آن قدر احمق باشد که مرا به خاطر آنچه پیش آمد سرزنش کند. ... در ضیافتی برای دیپلماتهای خارجی در کاخ نیاوران شرکت کردم.

... سرمیز، من کنار شهبانو، روبه روی شاه نشستم. اظهار داشتم که دکتر فریدون مهدوی، وزیر بازرگانی که از ایتالیا بازگشته، آن کشور را غرق در بحرانهای عمیق اقتصادی و سیاسی یافته، و همه دعا می‌کردند که خداوند به آنها رهبری همپایهٔ شاه اعطاء کند. شاه اظهار کرد، "شاید بتوانم برای مدتی خدماتم را در اختیار آنها بگذارم." در این لحظه شهبانو وارد گفتگو شد، و گفت با همهٔ پیشرفتهایی که کرده‌ایم، مردم ناراضی‌اند. بالاتر از همه کمبود مواد غذایی و سوء مدیریت اداری. من مجبور بودم نظر او را تأیید کنم، اما می‌توانستم ببینم که شاه چقدر ناراحت شده است...

دوشنبه، ۲۰ خرداد

امروز صبح زود با هوشنگ انصاری، وزیر دارایی، ملاقات کردم. دربارهٔ مشکلات مختلف اقتصادی و اداری موجود گفتگو کردیم. به عنوان مثال، آیا درست است حالا که آموزگار وزیر کشور شده همچنان عهده‌دار مسائل نفتی و روابط با اوپک باقی بماند؟ او با استعداد است، اما هیچ کس نمی‌تواند بدون کمک از عهدهٔ این همه مسؤلیت برآید. نمی‌توانم بفهمم چرا شاه، با چنین انتصابات عمداً نابجا، امور را از مسیر واقعی خود خارج می‌کند...

شرفیابی. دربارهٔ سفر خاورمیانه‌ای نیکسون صحبت کردیم. شاه تعجب کرد که او خواسته سه روز تمام در عربستان سعودی بماند. من عرض کردم که شاید این یک راه انحراف توجه از واترگیت باشد، و این که شاید هم در فکر وارد آوردن فشار بر سعودیها جهت کاهش بهای نفت باشد. کیسینجر اهداف خود را در این راستا کاملاً مشخص کرده است. شاه شک دارد که

نیکسون بتواند حرفش را پیش ببرد و باز هم خاطر نشان کرد که چقدر عجیب است یک رئیس جمهور آمریکایی بخواهد این همه وقت صرف عربستان سعودی کند...

احساس کردم که او نگران شده. برای بهتر کردن روحیه او چند تا از آن نامه‌هایی را که خیلی از خواندندشان لذت می‌برد تقدیم کردم و درباره موضوع مورد علاقه خصوصی اش صحبت کردیم...

متعاقباً شهبانو را برای استقبال از ملکه اردن به فرودگاه همراهی کردم، که به عنوان میهمان شخصی شهبانو اینجا آمده تا اقدامات ما را در امور رفاه اجتماعی ملاحظه کند.

چهارشنبه، ۲۲ خرداد

شرفیابی... باز هم والا حضرت اشرف از جانب شرکتهای مختلف خصوصی که در آنها سهم دارد تقاضاهایی کرده است. شاه اظهار داشت، "چطور می‌تواند هم نقش یک زن تاجرماب را بازی کند، و آنوقت در عین حال همه ثروت شخصی اش را ببخشد، یا حداقل ادعا کند که می‌خواهد آن را ببخشد... به هیچ یک از تقاضاهایش ترتیب اثر نخواهم داد."

شنبه، ۲۵ خرداد

شرفیابی... شاه شکایت کرد که دولو هنوز هم موی دماغ او می‌شود که اجازه یابد در سفرش به فرانسه به او ملحق شود. من گفتم، "مردم حاضر و آماده‌اند که از الطاف همایونی سوء استفاده کنند. اجازه دهید من به او بگویم که امید موفقیت ندارد." شاه دستور داد که هر کاری می‌توانم بکنم.

او آخر بعد از ظهر شاه به من تلفن کرد و گفت، "به آن پس مانده‌هایی که در میهمانی‌های شام در کاخ می‌بینم اخطار کنید که اجازه ندارند کارهای خصوصی تجاری‌شان را با من مطرح کنند. اگر تقاضایی دارند باید از طریق شما باشد، همینطور هم اگر شکایاتی دارند." ظاهراً حوصله‌اش از آن دسته از اطرافیانش که مدتهاست از خوش طبعی او سوء استفاده کرده‌اند به تنگ آمده است.

غروب نماینده ایتلیجنس سرویس بریتانیا در تهران به دیدنم آمد تا به من هشدار بدهد که کدبانوی کاخ، یک زن انگلیسی به نام فلورانس، بانفر اول کاگ ب در سفارت شوروی رابطه دارد. هم تکان خوردم و هم وحشتزده شدم... این را سر شام گزارش دادم... شاه دستور داد زنک بدون اخطار قبلی اخراج شود...

یکشنبه، ۲۶ خرداد - جمعه، ۳۱ خرداد

هم اکنون از سفر کوتاهی به پاریس بازگشته‌ام. در سال گذشته گلبولهای سفید خونم به میزان غیرعادی تکثیر شده‌اند، که ظاهراً به علت نوعی ویروس است. تحت نظر پروفیسور میلی یز و پروفیسور ژان برنار قرار دارم، و باید برای چک - آپ به پاریس بروم...

در غیاب من، احمقهای امور تشریفات خرابکاری کرده‌اند. دیگر قرار نیست ژیسکار دستن شاه را در دیدارش از ایالات فرانسه همراهی کند. یقیناً شاه باید انتظار ادب بیشتری را از رئیس جمهور کشوری داشته باشد که ۵ میلیارد دلار از ما می‌خواهد. وقتی ملکه انگلستان دیدار مشابهی از فرانسه به عمل آورد، دوگل حتی با اینکه بیمار و بستری بود، او را در بازدیدهایش

همراهی کرد...

یکشنبه، ۲ تیر

شرفیابی کوتاه... که بعد از آن شاه نخست وزیر، وزیر دارائی و چندین عضو کابینه را برای گفتگو درباره تورم به حضور پذیرفت. رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، به همراه مشاورینش هم شرکت کردند، چون شاه مسؤولیت اعمال کنترل قیمتها را در سرتاسر کشور به عهده ارتش گذاشته است... بعد تهران را ترک کرد تا به زوریخ پرواز کند و فردا از آنجا عازم فرانسه خواهد شد.

شنبه، ۸ تیر

شاه با هواپیمای کنکورد بازگشت و پروازش از پاریس به تهران فقط دو ساعت و نیم طول کشید... او از کل سفر ابراز رضایت زیادی کرد و به من گفت که فرانسوی‌ها با او چون یکی از خودشان رفتار کرده بودند... شام شاهانه... بعد از شام به من دستور داد کثافت کاریهای دولو را رفع و رجوع کنم. مرد که رسماً به عنوان یک معتاد به تریاک شناخته شده است، و از یک اداره ویژه دولتی سهمیه دریافت می‌کند. با وجود این راننده‌اش را به اصفهان فرستاده تا ۳۰ کیلو تریاک برای او بیاورد. در راه بازگشت اتومبیلش تصادف کرد و همسر راننده کشته شد. اتومبیل دیگر مقصر بود، اما به محض اینکه ژاندارمری و پزشکی قانونی درباره احتمال توطئه قتل شروع به تحقیق کردند طبیعتاً متوجه تریاکهای دولو شدند... وقتی به خانه رسیدم فرمانده ژاندارمری را احضار کردم که اظهار

داشت علاوه بر تریاک، آثار هروئین هم در اتومبیل دیده شده است. این ضربه هولناکی بود. در این کشور یک آدم به خاطر تملک یک گرم هروئین اعدام، و خانواده‌اش بی سرپرست می‌شود. من چه باید بکنم؟... بالاخره تصمیم گرفتم که چنانچه شاه خواهان پرده پوشی باشد، تقاضا کنم از مقام خود در دربار معاف شوم.

در این ضمن به فرمانده گفتم که به تحقیقاتش ادامه دهد. آن وقت به دولو تلفن کردم که به کلی این موضوع را که چیزی غیر از تریاک در اتومبیل بوده است تکذیب کرد. کمی بعد فرمانده تلفن کرد و تأیید کرد که این درست است. گزارش اولیه‌شان نادرست بوده است، بار سنگینی از دوشم برداشته شد.

یکشنبه، ۹ تیر

در رختخواب بستری هستم... اما توانستم به شاه تلفن کنم و از جمله به او بگویم که پرونده دولو مختومه شده است... با وجود این، خاطر نشان کردم که چقدر تکان خورده بودم که اولین سؤال مرد که از من این بود که بر سر تریاکها چه آمده است، بدون کوچکترین فکری برای جراحات راننده یا مرگ غم‌انگیز همسرش. شاه گفت، "آدمهایی امثال دولو در فساد غوطه می‌خورند. هیچ چیز غیر از کثافت خودشان را نمی‌بینند..."

سه شنبه، ۱۱ تیر

شرفیابی. صورت شاه کمی متورم بود. ظاهراً حساسیتش مجدداً او را دچار کهیر ساخته است... چند ماه پیش اسرائیلیها موافقت کردند که ۴۰۰،۰۰۰ تن نفت از ما

بخرند. بخشی از معامله از این قرار بود که ۱۳۰۰,۰۰۰ تن به نرخ قدیمی بشکه‌ای ۴ دلار، و مابقی بشکه‌ای ۱۷ دلار فروخته شود. حالا شکایت می‌کنند که شرایط معامله رعایت نشده است. شاه با اکراه با پیشنهاد من موافقت کرد که روی فروشهای آینده آنها تخفیف دهیم...

پنجشنبه، ۱۳ تیر

شرفیابی... شاه اعلام کرد که حالا به این نتیجه رسیده که مجازات اعدام برای قاچاقچیان مواد مخدر خیلی شدید است. ظاهراً موجب شده که اشخاص مختلف در فرانسه ما را قصاب بنامند. من از این تغییر عقیده استقبال کردم، اما اشاره کردم که اگر قاچاق مواد مخدر دیگر جرمی مشمول مجازات اعدام نیست، مجازات اعدام برای گرانفروشی که قرار است به زودی بر اساس لایحه جدید دولت اعمال شود، بسیار شرم آور خواهد بود...

شنبه، ۱۵ تیر

شرفیابی... در باز شد و در وسط گفتگوی ما ولیعهد یک راست وارد شد. شاه به آرامی رفتار کرد و به سؤالیهای مختلفی که پسرک می‌خواست پرسد، پاسخ گفت. من کار را خراب کردم چون خودم را وسط انداختم، و از او پرسیدم که آیا می‌داند که ملکه الیزابت در طول سفر قریب الوقوع او به انگلستان او را به ناهار دعوت کرده است. شاه چپ و راست به من علامت داد و به سرعت موضوع را عوض کرد. به محض اینکه والا حضرت رفت، به من گفت، "باید مواظب باشیم که به رضا فشار نیاوریم. اگر از قبل درباره ناهار به او بگوئیم از شرکت خودداری خواهد کرد. از طرف دیگر، اگر بعد از اینکه به لندن رسید

درباره آن اطلاع پیدا کند، فکر می‌کند که یک قرار حتمی در برنامه سفرش است و تشخیص می‌دهد که انجام این بخش از برنامه می‌تواند برای روابط انگلیس و ایران مهم باشد. در اینصورت بحثی پیش نخواهد آمد و او هم وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام می‌دهد. "بعد، مثل اینکه، این فکر همان وقت به سرش افتاده باشد، اضافه کرد، از این به بعد، والا حضرت و برادر و خواهرهایش اجازه ندارند در ساعات کاری وارد اتاق من شوند، مگر با اجازه قبلی..."

دوشنبه، ۱۷ تیر

شرفیابی... گزارش دادم که خانه والا حضرت فاطمه در نوشهر تخریب شده تا برای ساختمان جدید کاخ سلطنتی جا باز کند. دولت موافقت کرده که ۶۰۰,۰۰۰ دلار (۴۲ میلیون ریال) به او خسارت بپردازد. شاه گفت، "مهمل نگوئید. به دولت چه مربوط است؟ منم که زمین را گرفته‌ام و خودم هم خسارت مورد ادعای او را می‌پردازم."

ضمناً موافقت کرد که ۴۰۰,۰۰۰ دلار (۲۸ میلیون ریال) به والا حضرت شهناز برای اقامتگاه او و سایر هزینه‌های خانگی بپردازد. خیلی خوشحالم که نسبت به دخترش مهربانتر شده است. او و شوهرش می‌توانند مقداری از آن را به حساب تغییر دادن راه و رسم زندگی‌شان بگذارند، اما بالاتر از همه او مدیون شهبانوست که شجاعانه به نفع او پادرمیانی کرده است. ...شهبانو اعلام کرده که دلش می‌خواهد میهمانسرایسی در اقدسیه، نزدیک کاخ نیاوران بسازد. اما این فکر با خشونت از طرف شاه رد شد. گفت، "به شهبانو بگوئید، که می‌توانیم نیاوران را برای میهمانانمان بگذاریم، و کاخ

جدیدی مخصوص خودمان بسازیم." جرأت نکردم پرسیم این کاخ جدید را کجا و چگونه می خواهد بسازد. در گذشته هر بار او این موضوع را مطرح کرده از دست مخالفت شهبانو با آن دلخور شده است. ممکن است شهبانو در این باره صداقت داشته باشد اما به گمان من نگرانی شهبانو از افکار عمومی درست نیست.

چهارشنبه، ۱۹ تیر

شاه در سواحل دریای خزر به سر می برد... سفیر آمریکا با یادداشتی درباره پایگاه دریایی شان در بحرین به دیدنم آمد. آن را همراه با شرح گفتگویمان برای شاه فرستادم. به گفته سفیر، چندی پیش دولت بحرین اعلام کرد که مایل است قراردادی را که بر اساس آن این کشور به عنوان بندر مبدأ برای کشتی دریاداری فرماندهی نیروی خاورمیانه عمل می کند، خاتمه دهد. اینها همه نتیجه تشنجهای حاصله از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل است. بر اساس مفاد موافقتنامه موجود بحرین باید حداقل یکسال به آمریکاییها اخطار قبلی بدهد. به عبارت دیگر اگر بحرینیها تغییر عقیده ندهند، تا اکتبر امسال از شر ناوگان آمریکا خلاص خواهند شد. با توجه به بی ثباتی فعلی اوضاع خلیج فارس و میزان کمک شوروی به تقویت نیروی دریایی عراق، چنانچه بحرین به اتمام حجت خود عمل کند، برای آمریکا، خودما، عربستان سعودی و دیگران بسیار زیان آور خواهد بود. به همین جهت سفیر مایل است حمایت دولت ما و سعودیها را جلب کند. شاهزاده فهد قول داده با بحرینیها صحبت کند لیکن تا بحال بدون نتیجه مانده است. سفیر گفت، "همان طور که می دانید، عربها حرف و عملشان یکی نیست." من به او

اطمینان دادم که در مورد شاه هرگز نمی شود چنین چیزی گفت. او تعجب کرد که من باید او را این قدر احمق فرض کنم که در حرف شاه تردید کند. تا جایی که او می تواند بگوید، شیخ بحرین و ولیعهدش با ادامه حضور آمریکا موافقت می کنند. مشکل وزیر امور خارجه شان است که همه آنها را بپا کرده و آنها را از لغو اتمام حجتشان باز می دارد...

یکشنبه، ۲۳ تیر

شرفیابی و به دنبال آن ناهار شاهانه در نوشهر... در باره وضع رو به وخامت نیکسون صحبت کردیم. شاه اظهار کرد، "کاسه ای زیر نیم کاسه وضع فعلی او وجود دارد." پرسیدم آیا منظورشان گروههای ذی نفوذ یهودی است؟ پاسخ داد، "نه یهودیها. نه، همه آنها توطئه ای است که توسط سیا، کمپانیهای بزرگ و مستی مردان متنفذ که هویتشان جزو اسرار بسیار محرمانه است، سر هم شده است. همانها بودند که قتل کندی را ترتیب دادند. حالا هم خورده حسابی با نیکسون دارند که باید تصفیه کنند، با اینکه نمی دانم چرا." پس از چند لحظه تفکر ادامه داد، "شاید همه آنها تخیلات است. اما صمیمانه امیدوارم که در باره توطئه گران درست گفته باشم. اگر همه آنها صرفاً در نتیجه تصادف باشد، برای آینده جهان آزاد ناگوار خواهد بود."

شهبانو اصرار دارد که یک هواپیمای خصوصی بفرستیم تا پادشاه یونان را به ایران بیاورد اما من درباره درستی این کار ابراز تردید کردم. شاه پاسخ داد، "طبق دستور ایشان عمل کنید، با اینکه پادشاه احتمالاً برای همیشه پادشاه سابق باقی خواهد ماند. آمریکاییها می ترسند که اگر یونان از دیکتاتوری نظامی مبدل به سلطنت مشروطه شود، در آنصورت خدا می داند

کشور به دست کدام گروه از متعصبین چپ خواهد افتاد و کنترلش از دست آمریکاییها خارج می‌شود."...

امروز بعد از ظهر، به موقع برای ملاقاتی با کاردار سفارت آمریکا به تهران بازگشتم. ظاهراً مجلهٔ آمریکن بانکر مجدداً از زبان ویلیام سایمون، معاون خزانه‌داری آمریکا، اظهارات توهین آمیزی نسبت به شاه چاپ کرده است. کاردار تلگرافی از طرف سایمون تحویل داد که اظهارات بیان شده را تکذیب می‌کرد. اما من نتوانستم خودم را نگه دارم و حسابی به هر دو نفر بد و بیراه گفتم. به کاردار گفتم دیگر حاضر نیستم به مهملاتی که تحویل می‌دهد گوش دهم. او به شدت خجلتزرده شد، اما به من اطمینان داد که آمریکن بانکر قبول کرده است تکذیب سایمون را چاپ کند!

دوشنبه، ۲۴ تیر - چهارشنبه، ۲ مرداد

پنج روز تا جمعه ۲۸ تیر را در سفر بر پشت اسب بر فراز کوههای مرتفع البرز گذراندم... در همین زمان بود که نظامیان یونان، به عنوان اولین قدم به سوی وحدت یونان و قبرس، به جان اسقف ما کارپوس سوء قصد کردند. ترکیه سریعاً و با قدرت واکنش نشان داده، ارتش اشغالگری به جزیره

۱. بنا به گزارش چاپ شده در آمریکن بانکر مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۴، سایمون گفته بود "شاه احمق است" تلگراف متعاقبش خطاب به سفارت آمریکا در تهران به قرار زیر است: "در مصاحبه با خبرنگار آمریکن بانکر هرگز اظهاراتی که هدفش توصیف شاه به شیوه‌ای موهن باشد نکرده‌ام. مقاله تهیه شده توسط خبرنگار نتیجه سوء تفاهم فاحش او از نظریات من بوده است، زیرا که در واقع من بالاترین احترام و ستایش را برای رهبری شاه در برنامه‌های اقتصادی و توسعه اجتماعی گسترده کشورش قائلم."

فرستاد که دولت مستعجل ایجاد شده توسط کودتاچیان یونان را سرنگون کرد. بلافاصله اعضای فرماندهی نظامی یونان، که در اثر شکست وجهه‌شان را از دست داده بودند، به طور "دسته جمعی" استعفا کردند... به همین علت، علیرغم نظر آمریکاییها، واقعاً این امکان وجود دارد که از اعلیحضرت کنستانتین دعوت به بازگشت شود...

دوشنبه به نوشهر سفر کردم تا به حضور شاه شرفیاب شوم. اشاره کردم که آمریکاییها چقدر از رویدادهای اخیر در یونان عصبانی بودند... شاه گفت، "همیشه همین است. توصیه‌های مرا به ضرر خودشان نادیده می‌گیرند." دیروز ملک حسین و خانواده‌اش وارد شدند تا به شاه در نوشهر ملحق شوند.

شنبه، ۵ مرداد

شرفیابی... ملک حسین چند دقیقه گفتگوی ما را قطع کرد تا با شاه گفتگو کند. اول صبح با مصطفی بارزانی ملاقات کرده بود. در پایان گفتگوی آنها به من اجازه ورود داده شد. شاه در حضور ملک حسین به انگلیسی به من گفت، "به سفیر آمریکا بگوئید که منابع مصری به ما هشدار می‌دهند که عراق قصد دارد سیاست خود را تغییر دهد و سیاست سایر کشورهای عرب را پیش گیرد. ملک حسین و من در صمیمیتش شک داریم... مایلیم که آمریکاییها تحقیق کنند و وقتی شک ما تأیید شد، به مصر از افتادن در دام عراق هشدار دهند. اگر خود ما چنین هشدار را بدهیم مصریها احتمالاً آن را به حساب غرض ورزی ما می‌گذارند."

سه شنبه، ۸ مرداد

... امروز بعد از ظهر شاه و ملک حسین به اتفاق از نوشهر به تهران پرواز کردند و در آنجا مراسم تودیع به عمل آمد... گزارش دادم که سفیر انگلیس عقیده دارد اعلیحضرت کنستانتین شانس خوبی برای بازگشت به سلطنت دارد. شاه اظهار داشت هرکار می توانسته کرده که به آمریکاییها فشار بیاورد...

پنجشنبه، ۱۰ مرداد - شنبه، ۱۳ مرداد

در سه روز گذشته در کنفرانس رامسر به منظور افزایش حجم برنامه پنجم عمرانی بوده ام... سرم با یک سری آمار باورنکردنی به دوار افتاده است. دو سال پیش حداکثر هزینه پیش بینی شده ۲۴ میلیارد دلار بود. امروز کم و بیش سه برابر شده و به ۶۸ میلیارد دلار رسیده است... شاه در مدت کنفرانس اظهار داشت که خشونت‌های تروریستی دو سال گذشته به مذاکرات ما بر سر نفت ارتباط داشته است. من پرسیدم که چه دلیلی برای این ادعا دارد. گفت، "مطلقاً هیچ، اما این دلیل نمی شود که حقیقت نداشته باشد!"

دوشنبه، ۱۴ مرداد

شرفیابی در نوشهر... شاه پرسید که آیا واکنش عمومی نسبت به کنفرانس رامسر و بهبود برنامه مثبت بوده است؟ پاسخ دادم که مورد استقبال قرار گرفته است اما ارقامی که ما به هم بافته بودیم فراتر از فهم بیشتر آدمها، حتی خود من بود. این جور چیزها باید به زبان ساده و عوام فهم بیان شود، و

تازه آن وقت هم بهترین راه قبولاندن آن به مردم، بهبود واقعی شرایط زندگی آنهاست. در حال حاضر تنها چیزی که مردم می فهمند این است که تورم مشکل فلج کننده‌ای است و وضع خدمات عمومی اسفناک است...

آنوقت شاه پرسید که آیا با حمله به گرایش مردم به تنبلی سبب رنجش شده است؟ پاسخ دادم که مردم خیلی خوب می دانند که هرچه گفته درست است. او گفت، "آدمی که متکی به آراء مردم نباشد، آزاد است که مستقیماً به صلاح مملکت اقدام کند." من اذعان کردم که ممکن است این دورباز حقیقت نباشد، و خاطر نشان کردم که یکی از اعضای مجلس اعیان انگلیس اخیراً اعلام داشته که برای نجات کشورش از وضع وخیم فعلی به یک شخصیت خودکامه نیاز است. لیکن [روزنامه] تایمز پیشنهاد او را به باد استهزاء گرفته بود. خودکامگی برای کشوری که تجربه دموکراسی را داشته دیگر قابل قبول نیست. شاه پاسخ داد، "به عبارت دیگر، آنها هرج و مرج را به اصلاحات ترجیح می دهند." من گفتم، "کاملاً درست است. برای آنها حتی تیره بختی مفرط یا هرج و مرج تا وقتی که آزادی شان دست نخورده باقی بماند ارزش تحمل کردن را دارد. ما در ایران خوشحالیم که اعلیحضرت دیکتاتوری خیرخواه هستند و کاملاً خود را وقف سعادت مردم کرده اند. لیکن ممکن است همیشه هم این قدر در مورد رهبرانمان شانس نیاوریم..."

جمعه، ۱۸ مرداد

... نیکسون دیشب استعفا داد. جرالند فورد جای او را گرفت... ما مجبور بودیم که به رئیس جمهور جدید تلگراف کنیم و چندین پیش نویس پیام را پای تلفن برای شاه خواندم. جرو بحث زیادی شد که آیا ما باید صفاتی چون "کوشا" یا

"برجسته" را در مورد سلفش، "که چنین در راه حفظ صلح جهانی کوشیده بود،" بکار ببریم. دست آخر موافقت کردیم که بطور کلی از هیچ صفتی استفاده نکنیم. اکثریت وسیعی از آمریکاییها از دولت نیکسون متزجر شده‌اند، لیکن شکی وجود ندارد که او صاحب قدرت و تجربه زیادی در امور خارجی بود. موفقیت‌های او در ارتباط با چین، روسها و خاورمیانه را نمی‌توان نادیده گرفت.

بیش از سه ساعت از سوگند خوردن فورد نگذشته بود که ساعت ۱۰/۲۰ دقیقه امشب سفیر آمریکا به من تلفن کرد، تا پرسد که آیا می‌تواند پیامی شخصی را از طرف رئیس جمهور جدیدش برای شاه بیاورد... روحیه سفیر خوب بود و بر سرعت عمل فورد در ایجاد تماس تأکید زیادی داشت. من گفتم که به نظر من این داستان بوی یکی از تمهیدات معروف کیسینجر را می‌دهد. خندید، و گفت که به هر صورت جای هیچگونه تردیدی در مورد اهمیتی که واشینگتن برای شاه و ایران قائل است باقی نمی‌گذارد... من یک بطری شامپانی باز کردم و به سلامتی شاه و پرزیدنت فورد نوشیدیم. تا نیمه شب به گفتگو پرداختیم.

نیکسون برخلاف آنچه شاه فکر می‌کند نه بوسیله یک توطئه بزرگ بلکه به دلیل وجود یک سلسله اصول بنیادی به زیر آورده شده، یعنی همان اصولی که خمیر مایه دموکراسی است...

[علم سه هفته آینده را در اروپا گذرانند]

شنبه، ۹ شهریور

سحرگاه امروز وارد شدم... مدت کوتاهی به حضور شاه رفتم که بسیار لطف کردند...

امروز بعد از ظهر کاردار شوروی پیام مهمی را آورد. ظاهراً سفیرش، پیش از رفتن به مرخصی از شاه دعوت کرده یک دیدار غیر رسمی از مسکو به عمل آورد. آنها تاریخ ۲۷ آبان را پیشنهاد کرده‌اند...

یکشنبه، ۱۰ شهریور

شاه سر صبحانه مرا به حضور پذیرفت... و با تاریخ پیشنهادی شوروی‌ها موافقت کرد... گزارشی را از سفیرمان در رباط خطاب به خودم تقدیم کردم.

[سفیر گفتگوهایش با ژنرال مولائی حفیض را بازگو می‌کند. ژنرال حفیض به دستور ملک حسن از علم دعوت کرده بود که از مراکش دیدن کند. لیکن هنوز جوابی دریافت نکرده بود. پادشاه چندین بار موضوع را پیگیری کرده بود. ژنرال در کمال شرمندگی بهانه پشت بهانه آورده بود. سفیر در این فکر بود که آیا تهران عمداً به مراکش کم محلی می‌کند. این احساس به او دست داده بود که شاه از ملک حسن دلخور است. به هر صورت ممنون می‌شد که این سوء ظن‌ها یا تأیید شود یا تکذیب که او بتواند بر اساس سیاست‌های اتخاذ شده توسط شاه عمل کند.]

شاه اظهار داشت، "خوشحالم که مرا کشی‌ها احساس ناراحتی می‌کنند.

ملک حسن نامش را زیر بیانیۀ مشترکی با شیخ ابوظبی گذاشته که در آن به "خلیج عربی" اشاره می‌کنند. تعجبی ندارد که ما دلخور باشیم."

برای افتتاح هفتمین دورۀ بازیهای بین المللی آسیائی در استادیوم المپیک تهران حاضر شدم. بعداً در التزام رکاب شاه به رامسر رفتم...

دوشنبه، ۱۱ شهریور

به شاه در ویلایش ملحق شدم و برای شرکت در کنفرانس سالانۀ آموزشی با هم به کاخ رامسر رفتیم. در حین حرکت اتومبیل ما جمعیت زیادی کنار جاده ابراز احساسات می‌کرد، صحنه‌ای واقعی و دلنشین. گفتم، "ببینید مردم وقتی شما را رودر رو می‌بینند چه عکس العملی نشان می‌دهند." او پاسخ داد که احساساتشان آنها را وا می‌دارد که چنین چهره‌ای از خود نشان دهند. بعد به بلاهت آمریکاییها اشاره کرده، گفت، "آن کندی ابله یک بار به من گفت که دکتر امینی تنها امید برای ایران است همانطور که کارامانلیس برای یونان بود... آن وقت فکرش را بکنید که امینی چه ها کرد. اگر به او اجازه داده بودم ادامه دهد، این مملکت را به زانو در می‌آورد. همین طور هم در یونان، آمریکاییها آن قدر احمق بودند که آشکارا از نظامیان حمایت کردند. در نتیجه کارامانلیس چاره‌ای نداشت به جز اینکه موضع ضدآمریکایی اتخاذ کند. بارها و بارها به آنها هشدار دادم که نظامیان یونان محکوم به شکست هستند. ولی توجهی به حرفهای من نکردند. کماکان به حمایت از یک بازندۀ حتمی ادامه دادند..."

بعد از ناهار میهمانان متعددی را به حضور پذیرفت. کمال ادهم،^۱ رئیس سازمان امنیت سعودی، والا حضرت سعود الفیصل،^۲ به احتمال زیاد جانشین انتخابی ملک فیصل به جای زکی یمانی، و فرستادۀ مخصوص مصر، محمد اشرف مروان، با نامه‌ای از پرزیدنت سادات. هر سه معتقد بودند که عراق سعی دارد خود را از سلطۀ روسها آزاد کند. تشخیصی که مورد تأیید آمریکاییها هم هست.

چهارشنبه، ۱۳ شهریور

شاه در جلسۀ اختتامیۀ کنفرانس آموزشی حضور داشت... یکی از عجایب این گردهمایی این است که درهایش روی استادان دانشگاه و دبیران دبیرستانها که هیچگونه مقام رسمی ندارند باز است. حتی به آنها اجازه داده می‌شود تا درباره‌ی مطالب مختلف مورد بحث ابراز عقیده کنند. به عنوان مثال، امروز جسارت به خرج دادند و در نظریۀ شاه راجع به رابطۀ بین حقوق معلمین و احساس وظیفه‌شان ابراز تردید کردند. بحث بسیار مؤدبانه‌ای بود، و ملاحظه آن برای من لذت بخش...

دیشب نخست وزیر و وزیرای آموزش و پرورش و رؤسای دانشگاهها چیزی را که قطعنامۀ کنفرانس توصیف می‌کردند به شاه تقدیم و موافقت او را کسب کردند. طبیعتاً وقتی امروز از اعضای کنفرانس پرسید که آیا نظری

۱. شوهر خواهر ملک فیصل و دوست نزدیکش، گره‌گشای مشکلات پادشاه در سیاست خارجی.

۲. پسر ملک فیصل، معاون وزیرنفت آن زمان، که بعدها به پست وزارت امور خارجه منصوب شد.

درباره آن دارند یا نه و فهمید که هیچکس سند مورد بحث را ندیده است جا خورد. با این تذکر که شاید آنها گرفتارتر از آن بوده‌اند که در این باره بحث کنند خود را از مخمصه نجات داد. اما مطمئناً پیش خود نمی‌تواند بپذیرد که بین ساعت هشت دیشب و ده امروز صبح شرکت کنندگان نمی‌توانسته‌اند حتی نیم ساعت وقت صرف آن کنند. دولت حتی در برخوردش با نخبگان مملکت هم چیزی جز تحقیر نثارشان نمی‌کند. آنوقت از مردم انتظار دارند که به امور مملکتی علاقه نشان دهند و خودشان را گول بزنند که سهمی در تصمیم‌گیری دارند...

بعد از ناهار به تهران بازگشتم. با سفیر آمریکا ملاقات کردم... که از شاه به عنوان "هماهنگ‌کننده" اصلی امور خاورمیانه نام برد. یک بار کسی از او پرسید منظورش از این واژه چه بود و او توضیح داد که غرض او از هماهنگ‌کننده یک شعبده باز سیاسی است، مردی که دائماً منافع خود و دیگران را به رخ می‌کشد، به عبارت دیگر به گفته سفیر، یک "آدم با قدرت".

پنجشنبه، ۱۴ شهریور

شرفیابی... روز اول مهر شاه نخواهد توانست در مراسم شروع سال تحصیلی در دانشگاه تهران شرکت کند چون در سفر رسمی در استرالیا خواهد بود. از او پرسیدم که مایل است چه کسی به نمایندگی از طرف ایشان برود. او اظهار داشت، "ولیعهد که هنوز خیلی جوان است." من پاسخ دادم که منظورم ولیعهد نبود، بلکه یکی از برادران یا خواهران شاه. او گفت، "خیر، هیچکدامشان. بگذارید شهنواز برود." از اینکه می‌بینم روابطشان این قدر بهبود یافته است هم متعجبم و هم خوشحال.

آخر شب باخبر شدم که آیت الله شاهرودی در نجف درگذشته است. اخیراً با رژیم بعثی عراق درگیر شده بود. بلافاصله به شاه اطلاع دادم، و تلگرافهای تسلیت برای پسرش و همچنین آیت الله خوانساری فرستادم. همه این کارها تا سپیده صبح مرا پشت میزم نگه داشت، پیش نویس تلگرافها و آماده کردن نسخه‌هایی برای جراید... کاری بود که شایستگی خوب انجام شدن را داشت. این مملکت بر سه بنیاد اصلی متکی است: مذهب شیعه، زبان فارسی، و سلطنت. با هر یک از آنها باید با احترام در خورشان رفتار کرد...

یکشنبه، ۱۷ شهریور

شرفیابی... گزارش دادم که والا حضرت شهنواز نمی‌تواند به جای ایشان در دانشگاه حاضر شود چون قرار دندان پزشکی در اروپا دارد. شاه پاسخ داد، "خودش به من گفته." با اکراه پیشنهاد کرد که از والا حضرت شمس بخوایم به نمایندگی از طرف او برود.

دوشنبه، ۱۸ شهریور

شرفیابی، طولانی تر از معمول...، گفتگو بیشتر درباره سلامت شاه دور می‌زد. او از طحالش شکایت داشت که هنوز متورم است، و همین طور هم از حساسیت پوستی مکرر، و پیشنهاد کرد که پروفیسور ژان برنار برای یک مشورت دیگر به تهران بیاید. اصلاً نمی‌توانم بفهمم چه‌شان شده... منتهای سعی‌ام را کرده‌ام که نگرانی‌ام را پنهان کنم، و به او اطمینان دادم که حتماً چیز مهمی نیست. گفتم، "اما باید یک نکته را به اعلیحضرت تأکید کنم. خرداد گذشته که برای چک - آپ خودم به پاریس رفته بودم، ژان برنار به طور

خصوصی به من گفت که در مورد وضعیت جسمانی اعلیحضرت ندانم کاری می‌شود. دکتر ایادی، پزشک مخصوص شما چاقوی جراحی را از بیلچه باغبانی تشخیص نمی‌دهد." به او گفتم که مدتهاست منتظر فرصتی هستم تا در این باره با ایشان صحبت کنم، و پیشنهاد کردم که پروفیسور ژان برنار و پروفیسور میلی یز را احضار کنیم، و به آنها بگوئیم که من به مداوا نیاز دارم نه شاه. او موافقت کرد...

سه شنبه، ۱۹ شهریور

شرفیابی... از شاه جوئیای حالش شدم. او صرفاً به تورم مداوم صورتش اشاره کرد. برای اینکه او را خوشحال کنم، گفتم که، این طوری که پشت به پنجره نشسته و صورتش در سایه است، مشکل می‌توانم چیزی غیر عادی را ببینم.

اردشیر زاهدی پیشنهاد کرده که پرزیدنت فورد سر راه به ژاپن در تهران توقف کند. شاه گفت، "به اردشیر گفتم دارد وقتش را تلف می‌کند. فورد می‌تواند هرکاری دلش می‌خواهد بکند، برای من کوچکترین تفاوتی ندارد که بیاید یا نیاید..."

امروز بعد از ظهر با سفیر انگلیس ملاقات کردم، و از جمله، درباره سفر قریب الوقوع ملکه الیزابت، ملکه مادر، به ایران گفتگو کردیم. او خاطرنشان کرد که ارتش عراق در کردستان پیشروی کرده. گزارش کامل این امر قبلاً به من داده شده بود، اما ترجیح دادم اظهار بی‌اطلاعی کنم...

پنجشنبه، ۲۱ شهریور

شرفیابی. بحث در باره انتخابات عمومی انگلستان بود که به نظر می‌آید هیچیک از احزاب با اکثریت قاطع از آن بیرون نیایند... شاه اظهار داشت، "وضعشان وخیم است، در حالیکه، به رغم همه غرولندهایی که می‌شود، در این کشور این منم که حرف آخر را می‌زنم، واقعیتی که فکر می‌کنم بیشتر مردم با خوشحالی می‌پذیرند... اگر وزیرایم دستوراتشان را بی‌درنگ و بدون تأخیر انجام می‌دهند، فقط بدین علت است که متقاعد شده‌اند هرچه من می‌گویم درست است." من پاسخ دادم که این در بیشتر موارد حقیقت دارد، اما هرگز نباید این موضوع را نادیده بگیرند که مردم از ترس ایشان موبر اندامشان راست می‌شود. ظاهراً از این مطلب خیلی کیف کرد...

جمعه، ۲۲ شهریور

پیش از صرف ناهار شاه و من به بازدید اثاث بی‌نظیری که برای کاخ شهوند سفارش داده شده، پرداختیم. در اول کار سعی کرد دستور دهد هر تکه از اثاث کجا باید قرار داده شود، اما بعد از چهل و پنج دقیقه بی‌حاصل دریافت که این کار، کار او نیست و این که ما به یک طراح داخلی نیاز داریم که تصمیم بگیرد کدام اقلام را نگه داریم و کدام را به سایر کاخها بفرستیم. ممکن است اعلیحضرت پادشاه بزرگی باشد اما یقیناً تزئین داخلی کار او نیست. خوشبختانه آن قدر عقل دارد که این واقعیت را درک کند و گذاشت و در رفت.

...به او گفتم که خانم دیبا هنوز هم دلش می‌خواهد نشان خورشید، که مخصوص اعضای خاندان سلطنت است به ایشان اعطاء شود. هیچ وقت

مستقیماً از آن نام نمی برد، بلکه مرتباً دربارهٔ "آن نشان دیگر" حرف می زند. شاه اظهار داشت، "خیلی عجیب است. به ایشان بگوئید شایستهٔ مقام به اصطلاح درویشی شان نیست که آرزوی چنین چیزهای بی ارزشی را داشته باشند." من گفتم، "با وجود این بهتر است بگذارید به آرزویش برسد." او پاسخ داد، "شوخی می کنید!"

امپراتور اتیوپی بوسیلهٔ یک کودتای نظامی سرنگون شده... بیچاره هایله سلاسی. در چند سال گذشته کنترل کشورش را از دست داده بود و از چیزی که اتفاق افتاده گریزی نبود. به یاد حضورش در جشنهای شاهنشاهی افتادم، و اینکه چگونه وقتی خواستم هنگام خروج از اتومبیلش به او کمک کنم، دستش را عقب کشید، و به من گفت خیلی ممنون، احتیاجی به کمک ندارد. همینطور هم هنگام خشکسالی اخیر که هزاران نفر از مردمش از گرسنگی می مردند او کلیهٔ پیشنهادهای کمک شاه را رد کرد، و به کلی منکر شد که کسی از گرسنگی رنج می برد یا اینکه حتی خشکسالی در کار بوده است.

او خود را به عنوان فرمانروایی قدرتمند می دید اما حالا حقیقت سر وقتش آمده است. امروز در کاخ شهوند به هیچ چیز غیر از هایله سلاسی فکر نمی کردم. انسان ناگزیر به مقایسه می پردازد... که خیلی هم اطمینان برانگیز نیست...

یکشنبه، ۲۴ شهریور

تقدیم استوارنامهٔ سفرای غنا و عربستان سعودی، که دومی انگلیسی را با تسلط کامل صحبت می کرد. به نظر می رسد که او نمایندهٔ نسل جوانتر

هموطنانش است...
مأموران گمرک انگلستان والا گهر بهزاد، پسر حمیدرضا، را که می خواست با مقدار کمی حشیش در جیبش از فرودگاه هیث رو بگذرد، گرفته اند. پسرک را ۵۰ لیره جریمه کردند اما سفیر ما توانست از درز کردن خبر به مطبوعات جلوگیری کند. شاه به شدت عصبانی شده است. چقدر باید از حماقت خویشاوندانش عذاب بکشد. به عقیدهٔ من یک پادشاه هر قدر قوم و خویش کمتری داشته باشد، بهتر است...

دوشنبه، ۲۵ شهریور

امروز مصادف با سی و سومین سالگرد سلطنت شاه است اما به جای اینکه تبریکاتم را به عرض برسانم، ساعت ۸ صبح پزشکان فرانسوی میلی یز و ژان برنار را به اتاق خوابش بردم. کم و بیش سالم به نظر می رسید به استثنای حساسیت پوستی کلافه کننده اش... همه چیز را به آرامی تحمل کرد، حتی وقتی پزشکان از مغز استخوانش نمونه برداری می کردند، که کار بسیار دردآوری است لیکن چنانچه قرار باشد آزمایش صحیح آزمایشگاهی انجام شود این کار ضرورت دارد. هنگامی که آنها مشغول کارشان بودند با آنها صحبت می کرد، و توصیه کرد نگاهی به بیمارستان جدید قلب ما بیندازند. اما من یادآوری کردم که بهتر است آنها در تهران خود را نشان ندهند. بخصوص اگر در بیمارستانی دیده شوند به شایعات دامن می زند. تأیید کرد که حق با من است... دست آخر آنها را از طریق یک در عقبی خصوصی به بیرون هدایت کردم.

بازیهای آسیایی خاتمه یافت و ما بعد از ژاپنیا، دوم شدیم. شاه از این

حسن تصادف خوشحال شد چون عقیده دارد که از میان کشورهای پیشرفته‌تر قاره آسیا، ژاپن باید رهبری شرق و ما رهبری غرب را در دست بگیریم.

سه شنبه، ۲۶ شهریور

شرفیابی... شاه به نظر ناراحت و پریشان حواس می‌آمد، و به گزارش من توجهی نداشت... بالأخره گفتگو به پزشکانش کشید، که دیروز با من ناهار خوردند و سه ساعت تمام به بحث درباره علائم بیماری او پرداختند. ناگهان به این فکر افتادم که علت نگرانی‌اش دقیقاً همین است، چون می‌داند که طحالش باز هم بزرگ شده است. به او اطمینان دادم اگر مسئله جدی بود فوراً به او می‌گفتم. در واقع پزشکان کلیه آزمایشهایی را که می‌توانستند انجام دادند، و هیچ چیز خاصی را نیافتند. چنان با اعتقاد صحبت کردم که ظاهراً فکرش را راحت کرد. دروغ هم نمی‌گفتم، چنانچه مشکلی در کار بود پزشکان حتماً مرا مطلع می‌ساختند...

جمعه، ۱۲ مهر

در پی بیش از دو هفته سفر در خاور دور، اعلیحضرتین به تهران بازگشتند... برداشتم این بود که از لحاظ اقتصادی شاه خیلی کمتر از آنچه انتظار داشت توفیق به دست آورده است. استرالیاییها نتوانسته بودند با شرایط استخراج اورانیوم و بوکسیت موافقت کنند، و به گمان من انگلیسیها در این عدم موفقیت دست دارند. با وجود این شاه سعی خود را کرد. حتی پیشنهادهای جدیدی برای پیمان اقیانوس هند ارائه داد، که همکاری بیشتر را میان دولتهای منطقه تشویق کرده و به دخالت قدرتهای بزرگ خاتمه می‌دهد.

به قول معروف، هر چه پیش آید خوش آید.

شنبه، ۱۳ مهر

افتتاح رسمی مجلسین، که بعد از آن همراه شاه با [هلیکوپتر] به کاخ پرواز کردم. درباره سفرش و مصاحبه‌ای که با مطبوعات به عمل آورده بود صحبت کرد؛ و جواب سختی که به اعلامیه پرزیدنت فورد داده در خصوص این اظهار او که او پیک در خطر عمل تلافی جویانه مصرف کنندگان نفت دنیا قرار دارد. شاه گفت، "فورد یک احمق به تمام معنی است. او کاری غیر از این ندارد که مهملات ابلهانه‌ای را که سایمون به خوردش می‌دهد، تکرار کند." به عرض رساندم که کیسینجر قدرت واقعی در پس حکومت است. او تأیید کرد که ممکن است این طور باشد...

آن وقت پرسید که آیا از پزشکانش خبری شده است؟ من متتهای سعی‌ام را کردم که خودم رابی تفاوت نشان دهم، و پاسخ دادم که عجله‌ای در کار نیست و آنها دیر یا زود جواب خواهند داد. متأسفانه از زمانی که طحالش بزرگ شده نگران است. دلیلی برای نگرانی ندارد، اما خوب طبیعتاً در فکر است...

یکشنبه، ۱۴ مهر

شرفیابی... مجدداً مسئله طحالش را مورد بحث قرار دادیم... به او اطمینان دادم که پزشکان به من گفته بودند که جای نگرانی نیست. گفتم، "شما که بچه نیستید که من بخواهم حقیقت را از شما پنهان کنم. واقعاً اگر موضوع جدی‌ای در کار بود حتماً به شما می‌گفتم." قرار است گزارش پزشکان و

داروهای تجویز شده به عنوان من اینجا فرستاده شود. بعد واقعه‌ای را تعریف کردم که به قولی در زمان کریم خان زند اتفاق افتاده بود. یک روز پزشک دربار به او گفت که احتیاج به اماله دارد. کریم خان خیلی عصبانی شد، و گفت شرم آور است، چطور جرأت کرده است چنین توهینی را در حق فرمانروایش روا دارد. به پزشک گفت، "پیش از اینکه جواب دهی، خوب فکر کن، و بعد به من بگو چه کسی احتیاج به اماله دارد؟" پزشک فلکزده فقط یک راه داشت. پاسخ داد البته من، قربان. من اماله خواهم شد و اعلیحضرت نفعش را خواهند برد. "شاه خیلی از این داستان خوشش آمد. ضمناً پیام را هم گرفت. اگر من به طور جدی نگران سلامتی او بودم، هرگز موضوع را به شوخی برگزار نمی‌کردم..."

دوشنبه، ۱۵ مهر - سه شنبه، ۱۶ مهر
ملاقات صبح زود با سفیر آمریکا، و در پی آن شرفیابی. پیش نویس پیشنهادهایی برای سفر کیسینجر را تقدیم کردم. من یکساعت و نیم به گفتگوهایش با شاه تخصیص داده بودم، اما شاه دستور داد یکساعت دیگر به آن اضافه شود...

چندی پیش ارتشبد خاتمی، فرمانده نیروی هوایی، بطور خصوصی به من گفت که ما بیش از حد نیاز هواپیما سفارش می‌دهیم. نه به اندازه کافی خلبان داریم، نه تسهیلاتی برای آموزش خلبانان بیشتر. با وجود این، به رغم اینکه او شوهر خواهر شاه است، جرأت این را ندارد که شاه را متوجه مطلب کند. در عوض از من خواست در فرصت مناسب این موضوع را مطرح کنم، و مواظب باشم که منبع اطلاعاتم را فاش نکنم. این موضوع مرا در وضع

دشواری گذاشت؛ از یک طرف شاه حتماً از هرگونه اظهارنظری که من بکنم دلخور خواهد شد، بخصوص که موضوع کاملاً خارج از حیطة کاری من است. اما در عین حال، وظیفه حکم می‌کند، بدون توجه به عواقبش آن را بگویم. چند روز بعد در ملاقاتی با سفیر آمریکا راهی به نظرم رسید. قرار است وزیر هواپیمایی آمریکا به حضور شاه شرفیاب شود. به سفیر گفتم، اگر شاه بدون توجه به اینکه ممکن است هواپیماها در آشیانه‌هایشان بمانند و بیوسند باز هم خواهان دریافت هواپیماهای بیشتری شود، اعتراض وزیر احمقانه خواهد بود، مرد بیچاره یک راست افتاد توی دام من، و اظهار داشت که وزیر هواپیمایی با احتیاط قدم خواهد برداشت. "و البته حقیقت این است، که نیروی هوایی شما ظرفیت نگهداری این همه هواپیماهای جدید را ندارد." امروز صبح توانستم این مطالب را کلمه به کلمه برای شاه نقل کنم. شاه پاسخ داد، "به او بگوید باید مرا باهوشتر از اینها فرض کند. من مسئله را کاملاً می‌فهمم، اما او باز هم باید به ما هواپیما بدهد. حداقل از این راه ما نگرانی‌ای در باره ماشین آلات اصلی نخواهیم داشت. و اما در مورد نیروی کار، من مصمم‌ام که دانشکده نیروی هوایی مان باید خلبانان بیشتری را آموزش دهد، حتی اگر معنایش کار کردن بیست و چهار ساعته باشد..."

پنجشنبه، ۱۸ مهر
شرفیابی. درباره شکست چریکها در کردستان عراق صحبت کردیم. شاه امیدوار است که موقعیت کردها با دریافت تجهیزات توپخانه دوربرد و موشکهای ضد تانک ما بهتر شود.
ستاره اقبال کیسینجر ظاهراً رو به افول است. در مطبوعات آمریکا

اظهار نظرهای نامساعدی درباره او می شود. شاه گفت، "کاملاً صحیح است. غرور پیش از سقوط می آید - با اینکه در مورد او بیشتر نخوت بود تا غرور..." تعجب می کنم که چرا شاه هنوز هم نگران سلامتی اش است. استدعا کردم اجازه دهند به شهبانو بگویم روزهای آخر هفته هایشان باید در استراحت مطلق دور از همه بگذرد. شاید از کوره در بروند که در آن صورت سرم به باد خواهد رفت. از سوی دیگر، شاید چاره ساز باشد. با وجود این، شاه پیشنهاد را رد کرد... و گفت که باید تسلیم راه و رسم زندگی فعلی اش شود...

یکشنبه، ۲۱ مهر

شرفیابی... گزارشی از یک منبع بسیار موثق تقدیم کردم. ظاهراً رئیس جمهور آمریکا اخیراً جلسه ای را با حضور کیسینجر، ناظری از سوی دولت فرانسه و وزرای امور خارجه انگلیس، آلمان و ژاپن در کمپ دیوید برگزار کرده است. ما به چیزی دسترسی پیدا کرده ایم که می شود گفت یادداشتهای جلسه است. این یادداشتهای راجع به اوضاع بین المللی در ارتباط با نفت است و نشان می دهد که امکانات مختلف مورد بحث قرار گرفته است، از جمله اشغال مسلحانه لیبی و الجزایر، با اینکه بعضی از حضار احساس می کردند که هنوز می شود با الجزایری ها وارد مذاکره شد. وزیر خارجه ژاپن خواست که بر کلیه تولید کنندگان نفت از جمله ایران فشار وارد آید. طرف مقابل انگلیسی او مخالفت کرد و گفت که شاه، چنانچه به حال خود گذاشته شود راه حلی می یابد که مورد قبول همه باشد. در این موقع ناظر فرانسوی وارد بحث شد و خدمات دولت متبوع خود را به عنوان میانجی بین مصرف کنندگان و تولید کنندگان نفت در صورت بروز رویارویی ارائه داد. وزیر خارجه آلمان اظهار داشت

که اقدامات حاد چیزی را حل نمی کند و تنها امید در کاهش مصرف نفت است. همه اینها برای آماده کردن شاه برای ملاقات قریب الوقوعش با کیسینجر بسیار مفید بود...^۱

دوشنبه، ۲۲ مهر

شرفیابی. گزارش پزشکان واصل شده، که سلامتی کامل شاه را تأیید کرده اند، با اینکه، طبق قرار قبلی به نحوی نوشته شده بود که گویا من بیمار بوده ام. شاه به نظر خوشحال آمد، با اینکه مصمم بود از هر گونه ابراز احساسات آشکار خودداری کند.

موشکهای ضد هواپیمای ساخت انگلیس را خریداری کرده ایم. سر شام گزارش دادم که انگلیسیها موافقت کرده اند که افسران بازنشسته از نیروهای مسلح خودشان آنها را در مرز عراق به کار اندازند. شاه خیلی خوشحال شد، ظاهراً به دلیل پی آمدهای سیاسی این کار...

یکشنبه، ۲۸ مهر

شرفیابی... برنامه سفر کیسینجر را تقدیم کردم. قرار است ضیافتی به افتخار او برپا کنیم و رئیس کل تشریفات فهرستی از میهمانان تهیه کرده که شامل تعداد زیادی اشخاص مهم مانند نخست وزیر و اعضای مختلف کابینه اش می شود. شاه گفت، "به رئیس تشریفات بگوئید این قدر نوکر ماب

۱. با توجه به خاطرات ۲۹ مهر، ظاهراً انگلیسیها بودند که ملاقات کمپ دیوید را به مقامات ایرانی گزارش دادند.

نباشد. "وقتی دید که منظورش را نفهمیده‌ام، ادامه داد، "چرا باید بین کیسینجر و سایر وزرای امور خارجه میهمان تفاوت بگذاریم؟ رسم معمول این است که ضیافتی داده شود که فقط شما و وزیر امور خارجه‌مان به آن دعوت می‌شوید."

دوشنبه، ۲۹ مهر

شرفیابی: اطلاعات بیشتری از یک منبع انگلیسی مستقل از سفارتشان دریافت کرده‌ام، حاکی از اینکه انگلیسیها تمایل دارند هرگونه مصالحه‌ای بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت را به عهده شاه بگذارند. تصور می‌کنم چاره دیگری ندارند.

والاحضرت سعودالفیصل امروز بعد از ظهر شرفیاب شد. معلوم می‌شود که سعودیها دارند یک کاهش بهای جزئی را پیشنهاد می‌کنند، که آن را با افزایش عظیم مالیات شرکتها و بهره مالکانه جبران خواهند کرد. در واقع، قیمت بازار، به جای این که پایین برود، بالا خواهد رفت. نمایش همدردی‌شان برای مصرف‌کنندگان چیزی جز یک بازی تبلیغاتی نیست...

چهارشنبه، اول آبان

شرفیابی: در مورد پیشنهاد شاه برای تثبیت بهای نفت بحث کردیم. ظاهراً او به سعودیها گفته که ما فقط در صورتی می‌توانیم از تثبیت بهای نفت حمایت کنیم که ارزش کالاهای صنعتی هم ثابت بماند...

یکی از وزرای ما مأموریت یافته که درباره یک قرارداد همکاری با کیسینجر به توافق برسد. مردک آمده نزد من تا به دعوت کردن یکی از

همکاران ارشدش به ضیافت ما اعتراض کند. می‌ترسد که آبرویش جلوی کیسینجر برود، چون تشریفات حکم می‌کند که او سر میز شام پایین دست همکارش بنشیند. شاه و من خیلی از این بابت تفریح کردیم، شاه اظهار داشت، "این آدمها به اندازه یک گله گوسفند شعور ندارند."

دوشنبه، ۶ آبان

شهبانو عازم سفری به شمال شرقی ایران شد، و از شهرهای حاشیه کویر دیدن خواهد کرد...

بعد رفتم میهمانی را که قرار است شاه امروز بعد از ظهر ملاقات کند. به نظر آمد که دخترک یا خل وضع است یا درست و حسابی مایه دردسر، شاید هم هردو. به شاه هشدار دادم که مواظب باشد. سر شام مرا به کناری کشید و به من اطمینان داد که خیلی با احتیاط رفتار کرده...

سه شنبه، ۷ آبان

شرفیابی... شاه را در جریان ملاقات دیروزم با سفیر انگلیس گذاشتم. ظاهراً دولت انگلیس قصد دارد اعلام کند که هارولد لیور، یکی از وزرای کابینه، به دعوت شاه به ایران خواهد آمد. صراحتاً گفتم که به هیچ وجه با چنین اعلامیه‌هایی موافق نیستم، و به سفیر فهماندم که باید اعلام شود دعوت از طرف دولت ایران است، نه از طرف شخص شاه. در پاسخ او کوشید هرگونه رنجشی را که ممکن است برای ما حاصل شود از اینکه همزمان با دیدار لیور از تهران، قرار است دنیس هیلی، وزیر دارائی انگلیس، از عربستان سعودی دیدن کند، برطرف کند. خواست به ما بفهماند که هیلی و لیور در یک رده قرار

دارند، و ما نباید فکر کنیم به سعودیها اهمیت خاصی داده شده است. وقتی به او گفتم از نظر ما هیچیک از اعضای دولتش اهمیت چندانی ندارند، خیلی جا خورد.

برای تغییر ذائقه، به شاه گفتم دختری که دیروز دیده بود، یعنی همانی که به نظر من خل وضع آمده بود، علناً مرا به جای شاه گرفت چون تعظیم غرابی کرد و بعد هم خودش را انداخت توی بغل من. من هم کاملاً دست و پایم را گم کرده بودم و نمی دانستم به چه زبانی او را از اشتباه در آورم. با وجود این، به گفته یک آشنای مشترک که بعداً او را ملاقات کرد، دخترک خیلی ساده است و ضرری ندارد که شاه رضایت دهد با او شام بخورد. شاه پاسخ داد که خودش هم به این نتیجه رسیده است...

چهارشنبه، ۸ آبان

شرفیابی... شاه از مقاله‌ای در مجله تایم دلخور شده. عکسش را پشت جلد چاپ کرده‌اند. که معمولاً نشانه منت بزرگی است. اما او از مطالبی که راجع به ایران نوشته شده است رضایت ندارد... به عنوان مثال آنها ادعا می‌کنند که ۴۰ درصد ثروت کشور متعلق به تنها ده درصد جمعیت است... و آن وقت میزان سهم شدن کارگران را در صنایع نادیده می‌گیرند. در گذشته این حرامزاده‌های مطبوعات بین‌المللی داستانهای زننده‌ای درباره "هزارفامیل ایران" بهم می‌یافتند. حالا داستان دیگری در باره "بورژوازی جدید" ایران اختراع کرده‌اند...

نخست وزیر سریلانکا ناهار میهمان ما بود اما شاه اصلاً حوصله میهمان‌نوازی نداشت، و زکام و مقاله تایم خلشش را تنگ کرده بود. شهبانو

متهای سعی‌اش را به کار برد که او را به حرف وادارد، اما به جایی نرسید. آن وقت از انگلیسی به فارسی چرخید، و گفت، "این همه کار خسته‌تان می‌کند. من جداً نگرانم. چرا به اصرارم درباره استراحتتان در آخر هفته توجه نمی‌کنید؟" شاه پرخاش کنان گفت، "تنها یک راه برای استراحت کردن من وجود دارد، و آنهم این است که از دعوت کردن این بچه خوشگلهایی که دوروبرتان ول می‌گردند دست بردارید. وقتی این جور آدمها دور و برم را گرفته‌اند چطور انتظار دارید که استراحت کنیم؟" شهبانو به قدری جا خورد که نتوانست جواب دهد و غذا در جو عبوسانه‌ای تمام شد...

جمعه، ۱۰ آبان

...به دستور شاه با سفیر انگلیس ملاقات کردم و از پوشش خبری نامساعد شبکه تلویزیونی مستقل انگلستان درباره کردهای بیچاره عراقی شکایت کردم...

کیسینجر امروز بعد از ظهر همراه همسرش وارد شد. بین ساعات شش تا هشت و نیم به حضور شاه شرفیاب شد. سر میز شام کیسینجر را طرف راست شهبانو نشاندند و من طرف چپ ایشان. تمام مدت در ستایش از شاه داد سخن داده بود و گفت آرزو داشت پرزیدنت فورد از الگوی او پیروی کند... بعداً او و شاه مذاکرات خصوصی‌شان را از سر گرفتند، که تا نیمه شب به درازا کشید. در این ضمن شهبانو و خانمها فیلمی تماشا کردند، و بعد از آن چون خانم کیسینجر بعد از پروازش خسته بود، مجلس را ترک کردند. او ملکه و جاهت نیست اما گفته می‌شود بسیار ثروتمند است. کیسینجر را این بار خیلی مؤدب‌تر از بار آخر یافتیم... فقط سفیر آمریکا در مذاکرات او با شاه حضور

داشت. دلم خیلی برای وزیر خارجه خودمان سوخت، مردک بیچاره... در آن روزها که من در آنجا بودم، شاه به من گفت: «من می‌دانم که تو در این باره خیلی ناراحتی، اما من نمی‌توانم کاری کنم. این یک تصمیم است. ما باید با این شرایط کنار بیاییم و به تجدید خاطرات پرداختیم...» شاه خیلی بی مقدمه اظهار داشت که مجازات قاچاق مواد مخدر از اعدام به حبس ابد کاهش یافته است. گفت، «مطبوعات خارجی، احمقهای بی شعور، ما را متهم به اعدام ۲۰۰ قاچاقچی کرده‌اند. نه این که فکر کنید این موضوع در تصمیم‌گیری من کوچکترین تأثیری داشته باشد. اقدامات شدید ما کاملاً موجه است. اما وقتی ظاهراً این امر مانع مردم نمی‌شود ادامه‌اش موردی ندارد...»

یکشنبه، ۱۲ آبان

صبح را به استراحت پرداختیم. بعد از ناهار به نخست‌وزیر و دریا سالار جیمز هالووی، فرمانده ناوگان آمریکا، در ناوشکن ایرانی پلنگ ملحق شدیم. این کشتی مجهز به آخرین تکنولوژی است، از موشک گرفته تا کامپیوتر و سیستم‌های مخابراتی... هالووی هم در جنگ جهانی دوم و هم در جنگ ویتنام شرکت کرده، مردی فهمیده و با تجربه است... در آن روزها که من در آنجا بودم، شاه به من گفت: «من می‌دانم که تو در این باره خیلی ناراحتی، اما من نمی‌توانم کاری کنم. این یک تصمیم است. ما باید با این شرایط کنار بیاییم و به تجدید خاطرات پرداختیم...»

دوشنبه، ۱۳ آبان

در مانورهای دریایی امروز بیست و یک ناو جنگی، علاوه بر هواپیماها، هلی‌کوپترها و هاورکرافتهای بی‌شمار شرکت داشتند. مانور تا ساعت نه شب طول کشید، و رویهم رفته نمایشی عالی بود. ولیعهد، با حضور به

عنوان یک ناظر رسمی در ناوشکن ایرانی ببر، برای اولین بار مزه مانورهای نظامی را چشید. رزمناو آرتمیس برای والاحضرت غلامرضا و عموی سلطان عمان در نظر گرفته شده بود. در آن روزها که من در آنجا بودم، شاه به من گفت: «من می‌دانم که تو در این باره خیلی ناراحتی، اما من نمی‌توانم کاری کنم. این یک تصمیم است. ما باید با این شرایط کنار بیاییم و به تجدید خاطرات پرداختیم...» شاه خیلی خوشحال بود، و اظهار داشت هدف‌گیری به قدری خوب بود که وقتی یکی دو بمب به هدف نخورد حصار تعجب کردند. شاید جالب‌ترین قسمت نمایش بمباران با موشکهای هدایت شونده توسط فانتومهای ما بود. در برابر خوشحالی همگان کلیه هدفهای خود را در اولین حمله بمباران کردند. در آن روزها که من در آنجا بودم، شاه به من گفت: «من می‌دانم که تو در این باره خیلی ناراحتی، اما من نمی‌توانم کاری کنم. این یک تصمیم است. ما باید با این شرایط کنار بیاییم و به تجدید خاطرات پرداختیم...»

آن افسر نیروی دریایی که دو سال پیش بخاطر سوء اداره نظیر چنین مانوری مورد توبیخ شدید قرار گرفت، امروز بخاطر برگزاری عالی این مانور به درجه دریاداری ارتقاء یافت. شاه از کل ستاد نیروی دریایی تقدیر کرد. در آن روزها که من در آنجا بودم، شاه به من گفت: «من می‌دانم که تو در این باره خیلی ناراحتی، اما من نمی‌توانم کاری کنم. این یک تصمیم است. ما باید با این شرایط کنار بیاییم و به تجدید خاطرات پرداختیم...»

سه شنبه، ۱۴ آبان

شاه به مناسبت پایان مانورهای دریایی از ناوگان سان دید... در آن روزها که من در آنجا بودم، شاه به من گفت: «من می‌دانم که تو در این باره خیلی ناراحتی، اما من نمی‌توانم کاری کنم. این یک تصمیم است. ما باید با این شرایط کنار بیاییم و به تجدید خاطرات پرداختیم...» امروز بعد از ظهر به کیش بازگشتیم... معشوقه ام اینجا به من ملحق شد و ساعات بسیار دلچسبی را گذراندم. متأسفانه در مورد شاه که کشته ران و آلت تناسلی اش در اثر کبیر ملتهب شده نمی‌توان این را گفت... به همین علت هم ناچار شد بازدید فردا از بوشهر را لغو کند...

[شاه و علم روز ۱۸ آبان به تهران بازگشتند.]

یکشنبه، ۱۹ آبان

شرفیابی. وضعیت جسمانی و سیاست نفتی عربستان سعودی شاه را نگران کرده است. به عرض رساندم که هیچ جای نگرانی نیست. کهر کشاله‌های رانسان بزودی برطرف خواهد شد، در عین حال باید به طوری جدی مرخص کردن شارلاتانهای داخلی و همینطور هم آن مردک اروپایی را که او را مداوا می‌کنند، مورد ملاحظه قرار دهد... سلامتی شاه نباید بازیچه این و آن شود، فقط باید مجرب‌ترین متخصصین دنیا به آن رسیدگی کنند. پیشنهاد کردم که پروفیسور عباس صفویان که شخصی قابل اعتماد است به پاریس فرستاده شود تا با پروفیسور میلی یز و پروفیسور ژان برنار مشورت کند. آنها باید به اتفاق همدیگر یک برنامه کلی برای تحت نظر گرفتن وضعیت او و تسریع مداوایش تنظیم کنند. با این فکر موافقت کرد.

شاه تعجب می‌کند که می‌بیند سعودی‌ها کاهش بهای نفت را پیشنهاد می‌کنند. اظهار داشت، "چه کاسه‌ای زیر نیم کاسه‌شان هست؟ یا این که خیلی ساده‌اند یا نقشه‌ای شیطانی در سر دارند که ما هنوز از آن سر در نیاورده‌ایم." ...
برنامه سفر قریب الوقوعش به روسیه شوروی را تقدیم کردم. پرسیدم مایلند چه کسانی در التزامشان باشند. پاسخ داد، "هیچ کس غیر از وزیر دارایی. این مسافرت غیر رسمی است بنابراین احتیاجی به کمک وزیر امور خارجه ندارم." ...

چهارشنبه، ۲۲ آبان

شرفیابی... نیوزویک قصد دارد با سران دول مصاحبه کند و عقیده آنها

را درباره مشکلاتی که احتمال دارد در سال ۱۹۷۵ آنها را به خود مشغول دارد، پرسید. شاه اعلام کرد، "من با آنها مصاحبه نخواهم کرد. بهشان بگوئید یک مشت آدمهای رذل هستند که فقط بلدند حرفهای مرا تحریف کنند." ...
سفیر انگلیس امروز بعد از ظهر به دیدنم آمد... وزارت خارجه‌اش نگران تکنیسینهای انگلیسی است که قرار است موشکهای راپیر را در مرزهای غربی ما نصب کنند. آنها نباید به هیچ وجه از مرز عراق بگذرند وگرنه ممکن است این امر به یک رویداد بین‌المللی منجر شود...

دوشنبه، ۲۷ آبان

امروز صبح شاه عازم مسکو شد... همین که داشت سوار هواپیما می‌شد رو به من کرد و گفت، "درست است که دعوتشان را پذیرفته‌ام، اما خدا می‌داند روسها امیدوارند از من چه در بیاورند." ...

چهارشنبه، ۲۹ آبان

... شاه امروز بعد از ظهر با روحیه عالی بازگشت.
به ملاقات سفیر آمریکا رفتم که مایل بود بداند آیا شاه پیامی برای رئیس جمهور آمریکا که قرار است بزودی برژنف را در ولادی وستک ملاقات کند آورده است؟
سر شام این را گزارش دادم. شاه گفت، "به او بگوئید در مورد مسائل سیاسی مربوط به روسها محکم ایستادم اما موافقت کردم که همکاریهای اقتصادی را در حیطه بسیار وسیعتری توسعه دهیم." اشخاص دیگری دور میز بودند و او صلاح ندید جزئیات بیشتری را برای من بازگو کند.

پنجشنبه، ۳۰ آبان

شرفیابی... در باره مذاکرات شاه در مسکو پرسیدم. پاسخ داد، "همه چیز بخوبی پیش رفت. در شروع کار سعی کردند با من عتاب و خطاب کنند و از تجمع تجهیزات نظامی ما شکایت کردند. چرا احساس می‌کنیم لازم است این همه اسلحه بخریم؟ قصد داریم آنها را علیه چه کسی به کار بریم؟ چه هدفی از تجدید حیات ستو داریم؟ گفتند که نگرانی‌شان موجه است. به آنها گفتم هر فکری که دلشان می‌خواهد بکنند، اما اینکه من هیچ‌گونه انتقادی را از بهبود بخشیدن به وضع دفاع کشورمان تحمل نخواهم کرد و هیچ‌گونه تعهدی ندارم که خودم را در برابر خارجی‌ها توجیه کنم. بهشان یادآوری کردم که دوبار در درگیریهای اعراب و اسرائیل و مجدداً هم در قبرس، دیده‌ایم که سازمانهای حافظ صلح بین‌المللی هیچ‌کاری از دستشان ساخته نیست. هیچ‌کس در این اوضاع برای ضدیت با متجاوز انگشتش را بلند نکرد و هیچ‌کاری هم برای کمک به قربانیان نشد. تا جایی که به من مربوط می‌شود اجازه نخواهم داد خودم و هیچ‌یک از منابع این کشور آلت دست زورگویان خارجی، هر قدر قدرتمند، قرار گیرند - اشاره آشکاری به خود روسها. وقتی این طوری جلویشان ایستادم لحن مذاکرات را بکلی تغییر دادند. روسها متهای کوششان را کردند که اظهارات قبلی‌شان را زیر سیلی در کنم، مثل اینکه آنها را به قصد شوخی گفته باشند. در زمینه اقتصادی حتی پیشنهاد مقداری سرمایه‌گذاری ایرانی را در صنایع شوروی دارند. در مورد عراق، البته خیلی مؤدبانه، پیشنهاد کردند که لازم است ما به یک تفاهم دائمی برسیم...."

جمعه، اول آذر

نتوانستم به سواری بروم. شاه دستور داد که به کاخ بروم، و آماده باشم بمحض خاتمه ملاقاتش با رئیس جمهور بلغارستان، به حضور پذیرفته شوم. قرار بود این ملاقات یکساعت طول بکشد اما در واقع سه ساعت و نیم منتظر ماندم.

شاه خسته به نظر می‌آمد و من عرض کردم بهتر است بجای کار در دفترشان در باغ کاخ قدم بزنیم. با اینکه اصرار داشت مرا در جریان مذاکرات امروز صبح بگذارد، از مطرح کردن مطالبی که ممکن بود او را ناراحت کند خودداری کردم. گفتم، "در باره موارد زیادی توافق کردیم. حتی تعهد کردم با بهره ۱۱ درصد یعنی ۱ درصد کمتر از نرخ جاری بهره، به آنها برای جاده سازی پول قرض دهم. ضرری در آن نمی‌بینم. باید سعی کنیم تا جای ممکن برای خودمان در بلوک شرق حمایت دست و پا کنیم..."

شنبه، ۲ آذر

شرفیابی... شاه مجدداً به مذاکراتش در مسکو اشاره کرد. گفتم، "روز اول برژنف به من هشدار داد که مسائل موجود در خلیج فارس می‌تواند به آسانی به صورت جنگ جهانی درآید. خدا می‌داند منظورش چه بود." عرض کردم شاید اشاره‌ای بود به توافق اخیر مسکو با بغداد که خطر درگیری روسها را در یک رویارویی مسلحانه بین ایران و عراق به میان می‌آورد. شاه گفت، "شاید همین باشد. به هر حال، برژنف وقتی این را گفت مشت روی میز می‌کوبید، و در باره تجدید حیات ستو یاوه‌سرایی می‌کرد و اظهار داشت که اختلافات فعلی در خاورمیانه صلح جهانی را به مخاطره می‌اندازد."

یکشنبه، ۳ آذر

شرفیابی... شاه هنوز فکرش متوجه سفرش به مسکو بود. گفت، "آنها از حمایت ما از چریکهای کرد شکایت کردند. من هم از شان پرسیدم انسان باید چگونه بین کمک ایران به کردها و کمکهای خودشان به ویتنام شمالی تمایز قائل شود. در کردستان مردم دارند بوسیله مخرب ترین سلاحهای جنگهای امروزی، یعنی هواپیما و موشک نابود می شوند. اما در هند و چین، روسها در واقع از یک متجاوز اصلی، یعنی ویتنام شمالی حمایت می کنند. بعد سعی کردند به تأیید ما از دخالت آمریکا در اقیانوس هند اعتراض کنند. به آنها گفتم که ما عقب نشینی کامل ابرقدرتها را ترجیح می دادیم، اما حالا آمریکاییها، با توجه به اینکه روسها پایشان به منطقه کشیده شده، مجبورند دخالت کنند. و اما در مورد پایگاه دریایی دیگوگارسیا که به وضوح آنها را نگران کرده است، تذکر دادم که آخرین پیشرفتهای در کشتیهای جنگی بدین معناست که چنین پایگاههایی آنقدرها هم که مردم فکر می کنند مهم نیستند. بهر حال، چنانچه شکایتی دارند باید مستقیماً به واشینگتن رجوع کنند..."

هنوز پا از دفترش بیرون نگذاشته بودم که تلفنم به صدا درآمد و شاه به من اطلاع داد که در اتیوپی گروهی از افسران جوان رئیس به اصطلاح شورای انقلاب را همراه با گروهی دیگر اعدام کرده اند، حداقل دو نخست وزیر اسبق و نوه امپراتور، که قبلاً فرمانده نیروی دریایی بوده در میان اعدام شدگان هستند. شاه مصرانه خواست که به سفیر آمریکا بگویم کمونیستها مسؤول این جنایت هستند. سفیر باید متوجه باشد که وزیر دفاع روسیه در حال حاضر در عراق است، و قرار است خود برژنف هم بزودی آنجا برود. در چنین شرایطی خوشبینی آمریکا، مصر و عربستان سعودی بکلی بی اساس است. آنها همگی

اوضاع را در رابطه با عراق و خاورمیانه رو به بهبودی می بینند، لیکن اینها مهملات مفتضحانه است، بویژه با توجه به طرز تفکر برژنف نسبت به خلیج [فارس]، گفت، "به سفیر بگوئید، مایلم بدانم که آیا دولت متبوعش قصد دارد جلوی این تهدیدات بایستد. در عین حال، به او بگوئید، میل ندارم پیشگویی هایم را به عنوان تیتراصفحه اول روزنامه های آمریکایی ببینم. به احتیاطی که می کند اعتماد دارم، اما می دانم که از وزارت خارجه آمریکا بعید نیست که هر چه را من بطور خصوصی می گویم مستقیماً کف دست روزنامه ها بگذارد." در خاتمه درباره اخبار ملاقات سران در ولادی وستک سوال کرد.

شنبه، ۹ آذر

شرفیابی... درباره عراق و میزان حمایت روسیه از آن صحبت کردیم. شاه گفت، "مسکو کاری بیش از دفاع از منابع خود نمی کند. اما ما هم باید جلوشان درآئیم. ما با توپخانه دوربردمان چنان پدیری از عراقی ها در آورده ایم که شک دارم برای تجدید حملاتشان علیه کردها عجله داشته باشند. با همه موشکها و این جور چیزهایشان، عراقیها از ساکت کردن این به اصطلاح توپهای "کردی" عاجز بودند. آموزش و انضباطشان اسفناک است..."

در ضیافت ناهار به افتخار کنت کائوندا رئیس جمهور زامبیا شرکت کردم. شاه در میان گفتگو از هر دری، از نحوه دیپلماسی چین ابراز رضایت کرد... گفت، "با وجود این، پذیرفتن دعوت به پکن را مشروط بر این کرده ام که آنها نخست مقامات برجسته خود را در عوض دیدار شهبانو از چین به دیدن ما بفرستند. اما حالا در مخمصه افتاده ام. من علاقه دارم قواعد تشریفاتی را رعایت کنم، اما ظاهراً آنها از مد افتاده اند. رؤسای جمهور آمریکا،

نیکسون، فورد، یکی پس از دیگری به چین سفر می‌کنند بدون اینکه کوچکترین اهمیتی به ظرافتهای دیپلماتیک بدهند."

یکشنبه، ۱۰ آذر

پروفسور صفویان را با خودم به شرفیابی امروز صبح آوردم تا او بتواند برنامه مراقبت جسمانی را که پروفسور میلی یز و ژان برنار تنظیم کرده‌اند شرح دهد. شاه برنامه را تأیید کرد، که به نظر بسیار رضایت بخش می‌آید...

بعداً از منبعی موثق خبر گرفتم که در اجلاس ولادی وستک روسها از تراکم تجهیزات نظامی ما شکایت کرده، آن را در برابر نمایندگان آمریکا خطری برای صلح جهانی توصیف کرده‌اند. اعلام کرده‌اند که هنگام بازدید شاه از مسکو نتوانسته بودند او را از برنامه تجدید سلاح دیوانه‌وارش باز دارند و بنابراین می‌خواستند که آمریکاییها سعی کنند او را وادار به تغییر عقیده بنمایند. آمریکاییها در جواب از سیاست شاه دفاع کرده و تأکید کرده‌اند که ایران آزاد است به صلاح خود عمل کند. فوراً این را به اطلاع شاه رساندم...

دوشنبه، ۱۱ آذر

شرفیابی... شاه به من دستور داد که به والا حضرت اشرف بنویسم و از او بپرسم به چه علت ۲ میلیون دلار از پول ایران را به کمیسیون حقوق زنان سازمان ملل متحد تعهد کرده است. پرسید، "آیا فکر می‌کند که او این مملکت را اداره می‌کند؟ همین یک بار تعهدی را که به گردن ما گذاشته قبول می‌کنیم، اما بهتر است در آینده از این اشتباهات نکند."

مقاله‌ای را در مجله نیویورکر به او نشان دادم. تصویری خیالی از شاه، خیلی بامزه است، اما ارتباطی با واقعیت ندارد. آن را با لبخند کنایه آمیزی خواند...

چهارشنبه، ۱۳ آذر

شرفیابی... از ناآرامیهای دانشجویی به خشم آمده، می‌گوید دو دلیل برای عصبانیتش دارد، اولاً، بچه‌ها ظاهراً هیچگونه حس میهن پرستی ندارند، و ثانیاً، چرا مقامات دانشگاهی در شناسایی آشوبگران اصلی این قدر مسامحه می‌کنند؟ بعد به من دستور داد با ساواک و سایر دستگاههای امنیتی مشورت کنم و به رئیس ستاد بزرگ ارتشاران اطلاع دهم که چنانچه چریکهای کرد قادر به مقاومت در برابر ضد حمله عراقیها نیستند، ما باید توپهای دوربرد خود را از خط اول جبهه بیرون ببریم تا از افتادن آنها به دست دشمن جلوگیری کنیم...

جمعه، ۱۵ آذر

...قرار بود امروز صبح شاه اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، را به حضور بپذیرد. من کلیه ترتیبات لازم را دادم، و ارتشبد نصیری را به استقبال او به فرودگاه فرستادم، و به گارد دستور دادم چطور او را بدون ایجاد سوء ظن به کاخ بیاورد، و حتی خدمتکاری را که برای خدمتش انتخاب کردم آدمی بود که حماقتش حد و حصری نداشت و محال بود که بتواند رابین را بشناسد. حتی احمقها هم گاهی به درد می‌خورند!...

به رغم ابراز علاقه قبلی رابین به دیدن من، خودم را نشان ندادم. اگر

شاه می خواست که من آنجا باشم خودش به من می گفت....

شنبه، ۱۶ آذر

شرفیابی... به گفته شاه، رایین قول داد هرکاری از دستش برمی آید بکند تا به تفاهمی با مصر دست یابد، و از شاه خیر است از هرگونه ابتکار پی آمد آن حمایت کند.

شاه پس از اینکه نامه‌ای از دکتر اقبال را خواند، به نوشتن نظریاتش در حاشیه آن پرداخت. ناگهان درنگ کرد، و از من املاء یک کلمه بسیار ساده را پرسید... خیلی جا خوردم و فقط می توانم فکر کنم که خسته است...

اردشیر زاهدی بعداً تلفن کرد، تا بگوید که پرزیدنت فوراً هم اکنون سفارت ما را در واشینگتن ترک کرده است - ساعت سه صبح - و اینکه دختر و سایر اقوامش هنوز هم آنجا بودند و داشتند خودشان را با خوردن ماهی آزاد و خاویار خفه می کردند. کار کشور ما به کجا کشیده! از خدا خواستم شاه را، که ما را به چنین عظمتی رسانده، حفظ کند. خبر اردشیر را به عرض رساندم.

سه شنبه، ۱۹ آذر

شرفیابی. نامه‌ای را از والا حضرت اشرف تقدیم کردم. شاه به وضوح خیلی از آن عصبانی شد، چون شروع کرد به پاره پاره کردنش. اما بعد زد زیر خنده، و گفت، "به خواهرم بنویسید. تا به حال این قدر جنجال براه انداخته که می خواهد ثروتش را به خیریه ببخشد. از او پرسید در این صورت چرا اینقدر اصرار دارد وارد معاملات تجاری شود... لازم به گفتن نیست که کلیه درخواستهای تجاری او را رد کرد... شکست پادشاه یونان در همه پرسه

دیروز مورد بحث قرار گرفت کمتر از ۴۰ درصد رای دهندگان به نفع برقراری نظام پادشاهی رای داده بودند شاه گفت، "برای آنکه او را اندکی خوشحال کنید، بهتر است یک خورده از آن چیزها برایش بفرستید."

...بعد از ناهار با سفیر افغانستان ملاقات کردم... او هرج و مرجی که کشورش را به حال انفجار در آورده تشریح کرد. به عنوان مثال، فرمانداری در شمال کشورش هست که خیلی راحت مقامها را در دولت ایالتی به بالاترین خریدار می فروشد. آنها شبکه تلویزیون داخلی ندارند، لیکن کسانی که نزدیک مرز شوروی زندگی می کنند شبکه‌های روسی را تماشا می کنند. از او درباره برنامه‌های آینده داوود سؤال کردم. قصد دارد چگونه با ارتشش که اکثریت افسران در روسیه آموزش دیده‌اند طرف شود؟ چگونه می تواند از بروز کودتا جلوگیری کند؟ و تکلیف روحانیون و رؤسای عشایر چه می شود؟ آیا داوود از هیچ نوع پایگاه قدرت مردمی برخوردار است؟ پاسخهای سفیر به کلیه این پرسشها انسان را افسرده می ساخت. او تقصیر همه چیز را تقریباً به گردن کمبودهای مالی انداخت. از او پرسیدم، در این صورت، چرا داوود از شاه تقاضای کمک نمی کند؟ ظاهراً او تا مسافرت قریب الوقوعش به تهران این پا و آن پا می کند. به او گفتم که ما آنچنان علاقه‌ای هم به داوود نداریم، بویژه وقتی انسان به یاد کاری که با بقیه خانواده سلطنتی کرد می افتد. ما از او صرفاً بدین خاطر حمایت می کنیم که جایگزین دیگری در کار نیست. خدا می داند روزی که او برود بر سر افغانستان چه می آید. بعد محتاطانه درباره وضع مالی خود سفیر سؤالاتی کردم که آیا پدرزنش، داوود، او را به حد کفایت تأمین می کند؟ او پاسخ داد هزینه مأموریت ناچیزی برای او در نظر گرفته شده است... ظاهراً از علاقه من خیلی خوشحال شد.

چهارشنبه، ۲۰ آذر

شرفیابی... در ارتباط با ملاقاتم با سفیر افغانستان، شاه از قرار و مدارهایی که گذاشته بودیم ابراز رضایت کامل کرد. گفت، "درست همانطوری است که امیدوار بودم. این آدمها باید بفهمند که افسارشان دست ماست."

یکشنبه، ۲۴ آذر

...جووانی لئونه رئیس جمهور ایتالیا امروز بعد از ظهر برای دیدار رسمی وارد شد... سر شام از خجالت آب شدم وقتی فهمیدم که زیردستان احمدق من فراموش کرده بودند شراب سفید تدارک ببینند. خوشبختانه شاه متوجه این خرابکاری نشد. لئونه آدم خوش قیافه و خوش برخوردی است... همسرش یک زن زیبای به تمام معنی است...

شاه به من دستور داد که از حساب شخصی اش طلا بخرم. انتظار دارد که بهای آن شدیداً بالا برود.

چهارشنبه، ۲۷ آذر

امروز صبح سفرای الجزایر و پاکستان استوارنامه‌های خود را تقدیم کردند. چندین سال است که روابط ما با الجزایر معلق بوده است، اما حالا که سیاست مشترکی در قبال نفت اتخاذ کرده‌ایم، زمانش رسیده که یک بار دیگر سفیر مبادله کنیم. سفیر پاکستان در سخنرانی اش به ما یادآوری کرد که فارسی زبان مادری اش است اما بخاطر عدم استفاده تسلطش را از دست داده است و

مجبور بود به انگلیسی ما را مورد خطاب قرار دهد. از این کوتاهی عذرخواهی کرد، که ژست دلنشینی بود.

در شرفیابی امروز بعد از ظهر... شاه در باره تعدادی از رهبران جناح مخالف داخلی ابراز بدگمانی کرد. عقیده دارد که آنها حقوق بگیر قدرتهای خارجی هستند. واقعیتی است تکان دهنده، البته اگر حقیقت داشته باشد.

ملاقات دیروزم را با سفیر انگلیس گزارش دادم. مردک از موفقیت به دست آمده توسط موشکهای انگلیسی راپیر سر از پانمی شناخت. آنها دو هواپیمای عراقی را در عرض دوروز سرنگون کرده‌اند... من غیر مستقیم مایل بود عکس العمل ما را در قبال فروش احتمالی هلی کوپترهای انگلیسی به بغداد بداند. شاه گفت، "بگذارید بروند و بفروشند. نمی‌توانند از چنین معامله سودآوری صرف نظر کنند، و به هر صورت عراق هم یقیناً هلی کوپترها را از کس دیگری می‌خرد. بهتر است که آنها را از متفق ما بخرد تا از روسها..."

یکشنبه، اول دی

شرفیابی... بعد از آن شاه ژاک شیراک نخست وزیر فرانسه را به حضور پذیرفت، که خواسته بود با او خصوصی، بدون حضور نخست وزیر خودمان، گفتگو کند. شاه با کمال رغبت با این درخواست موافقت کرد... روابط ما با فرانسه بخاطر بهای طلا تیره شده است. رئیسکارستن و پرزیدنت فورد در ملاقاتشان در مارتینیک بر سر کنترل مشترک بهای شمش طلا، که به شدت در بازارهای بین المللی بالا می‌رود، توافق کردند. ظاهراً این افزایش بها به قدرتهای اروپایی در کاهش کسری موازنه پرداختهایشان کمک می‌کند. لیکن از دیدگاه ما، این وضعیت کلاً نامطلوب است. در اصل ما موافقت کردیم

که بهای نفت را در نه ماه آینده تثبیت کنیم، اما ممکن است ناچار شویم این تصمیم را کنار بگذاریم...
شیراک نامه‌ای را از ژیسکار دستن که خواهان ملاقاتی در آینده نزدیک است به شاه تقدیم کرد.

دوشنبه، ۲ دی

شرفیابی. شاه به من دستور داد که به نامه رئیس جمهور فرانسه پاسخ دهم، و پیشنهاد کنم که آنها یا در ۱۸-۱۹ ژانویه در زوریخ ملاقات کنند، یا در فوریه در سن موریتس. در غیر این صورت، شاه می‌توانست در ماه مه آینده سر راه به آمریکا در پاریس توقف کند. عرض کردم که این پیشنهاد آخر بیش از حد خاضعانه بود، با توجه به این که در واقع ژیسکار باید برای عرض احترام به حضور شاه بیاید نه برعکس. شاه پاسخ داد، "مهم‌نگوئید، من دیگر حاضر نیستم به این خاله زنک بازیها گوش دهم."

...خودم هم شیراک را بعد از ناهار پذیرفتم. قرار بود یک دیدار تشریفاتی پانزده دقیقه‌ای باشد اما تقریباً یکساعت طول کشید... در مورد روابط ایران با همسایگانش گفتگو کردیم، موضوعی که مردک فرانسوی کم و بیش از آن بی‌اطلاع بود. حتی علت اختلاف ما را با عراق نمی‌دانست^۱. من مختصراً وضعیت را برای او تشریح کردم، ضمن اینکه به او یادآوری کردم که

۱. با توجه به آنکه در طول جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، شیراک یکی از اصلی‌ترین حامیان عراق در فرانسه بود و امکانات وسیع نظامی و از آن جمله تکنولوژی هسته‌ای را در اختیار این کشور قرار داد، اظهار عدم اطلاع او از ماهیت اختلاف ایران و عراق، بسیار عجیب به نظر می‌رسد.

روابط فرانسه و ایران، بجز چند استثنای موقتی نظیر دوران سلطنت ناپلئون، همیشه نزدیک بوده است^۱. در اینجا هم واضح بود که اصلاً نمی‌داند من در باره چه موضوعی دارم صحبت می‌کنم. حداقل انتظارم این است که نخست وزیری که از یک کشور خارجی دیدار می‌کند مختصری در جریان روابط گذشته با کشور میزبانش قرار گرفته باشد، و حداقل زمینه فکری کلی درباره اوضاع فعلی کشور میزبان داشته باشد. شیراک به نظرم کم تجربه‌تر از آن آمد که عهده‌دار چنین مقام مهمی باشد. دهانش بوی شیر می‌دهد. شاید می‌توانست یک وزیر کابینه باشد، ولی نه در رأس دولت. تجارت و امور اقتصادی ظاهراً تنها موضوع‌های مورد علاقه او بودند...

سه شنبه، ۳ دی

شرفیابی... دکتر اقبال امروز به دیدنم آمد تا به عنوان هدیه تولد هلی‌کوپتری از طرف شرکت ملی نفت ایران تقدیم کند، پیشنهادی که شاه رد کرد، و تذکر داد که چون همه هلی‌کوپترهای ما ساخت امریکاست قطعاً مشکلاتی در ارتباط با قطعات یدکی و نگهداری این هلی‌کوپتر پیش خواهد آمد. با وجود این اقبال اصرار کرد که به شاه بگویم سازندگان، سرویس و تعمیرات هلی‌کوپتر را تضمین کرده‌اند. شاه گفت، "چیزی که اقبال نمی‌فهمد این است که انگلیسیها یا نمایندگانشان دارند از وجود او سوء استفاده می‌کنند."

۱. در ماه مه ۱۸۰۷ ناپلئون یک پیمان نظامی با ایران، که مانند فرانسه با روسیه در جنگ بود، منعقد کرد. کمتر از دو ماه بعد، او در تیسلیت با تزار آلکساندر اول صلح کرد، و وعده‌هایش را به ایران بکلی نادیده گرفت.

ابتدا امیدوارند که ببینند من از هلیکوپتر لعتتی شان استفاده می‌کنم، بعد هم تدریجاً نظامیان را مجاب می‌کنند که پیروی کنند.

سرشام شهبانو یک کاریکاتور بامزه فرانسوی را که دیده بود تعریف کرد. از تعدادی سیاستمدار فرانسوی پرسیده می‌شود که آیا به بابانوئل اعتقاد دارند. ژیسکار پاسخ می‌دهد خیر؛ میتران هم همین طور. لیکن وقتی همین سؤال از شیراک می‌شود، که به تازگی از سفرش به ایران بازگشته، کاریکاتور است او را در حال درنگ نشان می‌دهد در حالیکه بالای سرش تصویری از شاه در لباس بابانوئل است. واقعیت این است که شیراک توانست یک موافقتنامه تجاری به ارزش ۶ میلیارد دلار کسب کند. رئیس جمهور فرانسه نشان لیاقت درجه یک، را به او اعطاء کرده است.

شنبه، ۷ دی

... سرشام بحث درباره زندگی حرفه‌ای سیاستمداران مختلف ایرانی بود. من گفتم، "حقاً باید بگویم، هر وقت امینی را می‌بینم او همیشه سراپا تحسین برای اعلیحضرت است. می‌گوید که همیشه شما را دعا می‌کند. شاه پاسخ داد، "چنین آدمهایی درست مثل بیدهایی هستند که با باد واشینگتن می‌لرزند. هنگامی که زمانش برسد امینی و بسیاری دیگر مثل او، همانند کرم سر از خاک درمی‌آورند."

یکشنبه، ۸ دی

... اخیراً شاه پیشنهاد کرده است که بجای اینکه فقط درخت کاج کاشته شود هر کجا ممکن است درخت چنار و سایر انواع درختان زیباتر جایگزین شود. در

نتیجه مقامات در نقاط مختلف خراسان اینک در این فکرند که کاجهای کهن را از ریشه درآورند، که حاصل آن باقی گذاشتن بیابان برهوت است. این موضوع را در شرفیابی صبحگاهی گزارش دادم. شاه خیلی ناراحت شد، و گفت باید از وزیر کشاورزی پرسیم آیا کارمندان وزارتخانه‌اش بکلی از مرحله پرت هستند؟

والاحضرت اشرف تقاضای شرفیابی کرده است. از جمله چیزهایی که قصد دارد از شاه بخواهد اینست که ۴۰ میلیون دلار برای برنامه حمایت از خانواده سازمان ملل متحد تخصیص دهد. او عقیده دارد که رستهایی مانند این وجهه ما را در خارج بالا می‌برد. در حال حاضر به ما به دیده یک رژیم ستیزه جو و خودکامه می‌نگرند. شاه در حالیکه می‌خندید، گفت، "آیا مطمئنید این تنها چیزیست که می‌خواهد؟ فراموش نکنید، که قبلاً ما را وادار کرد ۲ میلیون دلار هم به کمیسیون حقوق زن سازمان ملل پردازیم." من خاطر نشان کردم که والاحضرت مایل است زمینه را برای مقامی که امیدوار است دبیرکلی سازمان ملل باشد، آماده سازد. علاوه بر آن وقتی شاه ماه آینده کنفرانس حقوق زن را افتتاح می‌نماید، والاحضرت قصد دارد فرصت را مغتنم شمارد و خواهان حقوق مساوی در ارث شود. ممکن است هدف مطلوبی باشد، لیکن در ایران به هیچ وجه عملی نیست، چون بکلی خلاف شرع اسلام است... شاه پیش از آنکه پاسخ دهد، لحظه‌ای تعمق کرد. بعد گفت، "به او بگوئید که من هر کسی را که خواهان چنین تغییری در قانون شود مجازات خواهم کرد، حتی اگر معنایش تحت تعقیب قراردادن خواهر خودم باشد." من نفسی به راحتی کشیدم...

www.adabestanekave.com

۱۹۷۵

دی ۱۳۵۳ - دی ۱۳۵۴

شاه، با این پندار که شخصیت خود او و اصلاحات اجتماعی اش از پشتیبانی مردم برخوردار است، تصمیم گرفت سیستم به اصطلاح چند حزبی را منحل کند و اعلام کرد که سیستم قدیم بی مصرف و مانع از فعالیت سیاسی اقلیت می شود. از این پس تنها یک حزب وجود خواهد داشت: رستاخیز. جهت برانگیختن مناظرات سیاسی در داخل این سیستم تک حزبی، دو جناح تشکیل شد، که در رأس هر کدام یک وزیر کابینه به انتصاب شاه قرار داشت. پس از تنها چند ماه هر گونه امید به این که این حزب جدید فرصتی واقعی برای مناظرات سیاسی را فراهم آورد، واهی از آب درآمد. طبق گزارش علم به شاه، تنها دستاورد ملموس رستاخیز این بود که "عکس همه را در روزنامه ها چاپ کنند و عرصه جدیدی برای شعبده بازیهای مسخره هویدا بوجود آورد" (خاطرات، ۸ آذر).

فشار تورم اقتصادی بیشتر شد. قانون جدیدی به دادگاههای نظامی اختیار داد که به اتهامات احتکار و سودجویی رسیدگی کند - مفسدی که از حزب جدید خواسته شد علیه آن به مبارزه بپردازد. شاه، در سخنرانی اش در مهر ماه خطاب به مجلسین، با افتخار اعلام کرد که قیمتها از آغاز سال ۲ درصد کاهش یافته اند. با اینکه حتی شاخص رسمی ۱۳ درصد افزایش را نشان می داد.

در کنفرانس سران اوپک در الجزایر، عراق موافقت کرد که به اختلافات مرزی اش با ایران پایان دهد، و به خواستهای ایران در مورد آبراه شط العرب تن در دهد. این امر به منزله یک پیروزی برای شاه محسوب می شد، و مقام ایران را به عنوان مهمترین قدرت در خلیج فارس تثبیت کرد. وخامت روابط با رژیم انقلابی جدید ایران منجر به لغو

یکطرفه این موافقتنامه توسط عراق در ۱۹۸۰ شد. اخیراً، در اوت ۱۹۹۰، عراق در پی حمله به کویت و به خاطر انتقال سربازانش از مرزهای ایران به جنوب، اعلام آمادگی کرد که مذاکرات درباره شط العرب بر اساس موافقتنامه الجزیره از سر گرفته شود. در ۱۹۷۵ این اقدام منجر به عواقب دهشتناکی برای نیروهای کرد خواستار خودمختاری از بغداد شد. نیروهای کرد که از حمایت نظامی ایران محروم شدند، دیگر در برابر ارتش بسیار بزرگتر عراق یارای مقاومت نداشتند. در حدود ۶۰۰،۰۰۰ چریک کرد یا وابستگانشان پیشنهاد شاه را برای پناهندگی به ایران پذیرفتند، و تابعیت ایران را قبول کردند. با آنها در کمال بزرگ منشی رفتار شد و بسیاری به استخدام سازمانهای دولتی درآمدند. فرماندهانشان حقوقی معادل افسران ارتش دریافت کردند. چهارصد واحد مسکونی در حومه تهران در اختیار مصطفی بارزانی، رهبر کردها، و خویشاوندان نزدیکش گذاشته شد. به رغم اینها کردها به شدت احساس سرخوردگی کردند. علم به توطئه‌ای برای قتل شاه توسط ملی‌گرایان کرد اشاره می‌کند. (خاطرات، اول فروردین - ۱۴ فروردین).

www.adabestanekave.com

پنجشنبه، ۱۲ دی

شرفیابی. تعدادی از روحانیونی که در کارهای سیاسی ضد دولتی دخالت کرده‌اند به زندانهای درازمدت محکوم شده‌اند. اما آیت‌الله خوانساری تقاضا کرده است که آنها شامل عفو ملوکانه شوند و در عوض تعهد کنند که در آینده از اعمال خلاف پرهیزند. شاه گفت، "فکر بدی هم نیست. عیبی ندارد، آزادشان می‌کنیم، به شرط اینکه فقط به خاطر خرابکاری زندانی شده باشند. اگر جرمشان جدی‌تر باشد، مثل قتل، باید در زندان بمانند."

برژنرف سفر به مصر را به خاطر بیماری لغو کرده است. اشاره کردم که شاید خود را به بیماری می‌زند. شاه گفت، "نه، کاملاً مطمئنم که راست می‌گوید. وقتی من هم او را در مسکو ملاقات کردم حالش اصلاً خوب نبود. بیشتر اوقات پرت و پلا می‌گفت. حتی نمی‌توانست جمله‌هایش را تمام کند."

جمعه، ۱۳ دی

...شرفیابی. پیش از آن شاه والاحضرت اشرف را به حضور پذیرفته بود. معمولاً در چنین اوقاتی انتظار دارم او را بدخلق ببینم. امروز برعکس وقتی مرا وارد کردند گشاده رو بود... گفت، "عراقی‌ها شکست سختی خورده‌اند. سربازان ما مثل شیر می‌جنگند. چیزی نمانده بود چریکهای بارزانی دمشان را روی کولشان بگذارند و دربروند، اما تجدید قوا کرده‌اند و شجاعانه از خود مقاومت نشان داده‌اند." ...

گزارش دادم که دیروز با سفیر شوروی ملاقات کرده‌ام. شکایت

می کرد که دولت ما قصد دارد قراردادهای ساختمانی چندین نیروگاه مهم را به مناقصه بین المللی بگذارد، به رغم اینکه شاه در مسکو موافقت کرده بود که آنها منحصرأً به پیمانکاران روسی داده شوند. شاه گفت، "بی ربط می گوید. نمی شود از ما انتظار داشت که قراردادها را به آنها بدهیم بدون توجه به اینکه آنها می توانند با دیگران رقابت کنند یا نه."

سفیر مصر تقاضا کرده که به مناسبت سفر قریب الوقوع شاه به مصر، به دولتش در مورد ۶۰۰،۰۰۰ تن نفت تخفیف بدهیم. شاه به من دستور داد موضوع را با شرکت ملی نفت ایران مطرح کنم...

شنبه، ۱۴ دی

شرفیابی... پیش نویس سخنرانی هایی را که باید در عمان و قاهره ایراد کند به شاه نشان دادم. گفت، "سخنرانی قاهره خیلی روی همبستگی اسلامی تأکید می کند. مگر تا به حال چه نفعی از این به اصطلاح "همبستگی" عاید ما شده است؟ دلم نمی خواهد خودم را خیلی قاطی عربها کنم." تذکر دادم که لحن سخنرانی طوری است که با لحن سخنرانی خوش آمدگویی سادات هماهنگ باشد. شاه گفت، "خوش به حال سادات. اما چیزی که به نفع اوست. الزاماً به نفع ما نیست. اشارات مربوطه را حذف کنید، یا حداقل ملایم تر کنید." ... گزارش دادم که شرکت نفت موافقت کرده ۶۰۰،۰۰۰ تن نفت با تخفیف به مصریها بفروشد. اما در مورد روسها، دولتشان موافقت کرده برای تعدادی از شهرها و شهرستانها ژنراتورهای روسی بخرد مشروط بر اینکه قیمتشان قابل رقابت باشد. شاه اظهار داشت، "منصفانه است، اما به سفیر یادآوری کنید که آنها دیگر طبق وعده به ما اسلحه و قطعات یدکی نمی دهند.

بدتر از همه اینکه هیچ توضیحی هم نداده اند. به او بگوئید این کار بر خلاف کلیه موازین بین المللی است..."

یکشنبه، ۱۵ دی

شرفیابی. مجدداً موضوع امنیت سفرهای شاه را به خارج پیش کشیدم. از بحث درباره این موضوع منزجر است اما من مجبورم که توجه اش را به آنها جلب کنم، بخصوص که درباره این سفر خاص خیلی نگرانم. "اگر اعلیحضرت پیشنهادات مرا تأیید نمی کنند، حداقل می توانند مدت زمان سفر را کاهش دهند. به عنوان مثال، هیچ ضرری ندارد که شهبانو را در اروپا بگذارید و خودتان برگردید." هیچ جوابی نداد، صرفاً موضوع را عوض کرد، که به زبان بی زبانی به من می گفت فضولی نکنم...

[شاه و ملکه در ۱۶ دی عازم مسافرت رسمی به اردن و مصر شدند، و از آنجا به سوئیس رفتند و فرزندان شان هم به ایشان ملحق شدند. علم هم در اروپا به شاه پیوست ولی فقط برای چند روز، و در ۱۹ بهمن به تهران مراجعت کرد.]

جمعه، ۲ اسفند

...شاه و ژیسکارد ستن در سن موریتس ملاقات کرده اند. این نخستین بار در هفتاد و شش سال گذشته است که یک رئیس جمهور فرانسه از سوئیس دیدن کرده، و تازه حالا هم به دیدن سوئیسها نرفته بلکه با شاه ایران ملاقات کرده است.

کیسینجر در راه بازگشت از خاورمیانه در زوریخ توقف کرده فقط

بدین خاطر که به دیدن شاه برود. نمایندهٔ سیا در تهران محرمانه به من گفت که مذاکرات اخیر شاه با پرزیدنت سادات چارچوبی برای طرحی ابتکاری توسط کیسینجر بوجود آورده... بومدین رئیس جمهور الجزایر فرستادهٔ مخصوصی نزد شاه فرستاده تا از او دعوت کند در اجلاس سران اوپک در الجزایر حضور یابد...

با ویلیام راجرز، وزیر امور خارجه پیشین آمریکا، که اینک مشاور حقوقی بنیاد پهلوی در آمریکا است، ناهار خوردم. او داستان جالبی را در ارتباط با مذاکرات ما دربارهٔ جزایر تنب و ابوموسی با انگلیسیها تعریف کرد. سرالک داگلاس - هیوم، وزیر خارجهٔ محافظه کار، که ما فکر می کردیم دوست ایران است، در فرصتهای مختلف از آمریکاییها خواسته بود که به ما فشار بیاورند دست از ادعای خود نسبت به جزایر برداریم. به همین ترتیب، آمریکاییها هم که دوست ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی هستند و بنابراین ظاهراً باید مخالف ادعای ما باشند، از درگیر شدن در این موضوع خودداری کردند...

عالم دیپلماسی دوست و دشمن نمی شناسد...

شنبه، ۳ اسفند

...شاه امروز از اروپا مراجعت کرد، ظاهراً خیلی سرحال...

مسافرت اعلیحضرتین را به پاکستان که قرار بود در ۶ اسفند انجام شود، لغو کرده ایم. با هرج و مرج فعلی آنجا نمی شود امنیت را تضمین کرد. طبیعتاً بوتو خیلی ناراحت شده؛ برنامه چیده بود که میهمانانش را به دیدارهای کوتاهی از سرتاسر کشور ببرد. اما خطراتش خیلی زیاد بود. شاه خیلی دلخور

است که بوتو را در لحظهٔ آخر مایوس کرده است. پرسید، "چرا به دیدن او در زادگاهش نروم؟" من تأیید کردم که این خطر کمتری در بر داشت. تصمیم گرفت امشب به او تلفن کند. بعداً به من زنگ زد و گفت که سه شنبه آینده به لارکانا، شهر زادگاه بوتو، سفر خواهد کرد...

سر شام اظهار داشت که دیگر نمی توان پذیرفت که حزب مخالف ما این قدر کم آزادی برای ابراز عقیده داشته باشد. او مدتهاست به این موضوع فکر می کند، و قصد دارد بزودی خبرهایی به ملت بدهد. چیز دیگری نگفت، با اینکه می توانستم بینم اظهاراتش چقدر نخست وزیر را نگران کرده بود...

یکشنبه، ۴ اسفند

شرفیابی. وقتی وارد شدم دیدم شاه انگلستان ششش را دور هم می چرخاند، و پاهایش را روی میز گذاشته - که علامت این است که غرق در تفکر است. در گذشته عادت داشت وقتی در فکر بود با موهایش ور ببرد، اما با افزایش قدرتش علائم ظاهری تفکر را هم تغییر داده است. مدتی گذشت تا متوجه حضور من شد.

پیشنهاد کردم که در مسافرت به الجزایر یک گروه بلند پایه، شامل وزیر دارائی، وزیر کشور که ضمناً نمایندهٔ اصلی ما در اوپک هم هست، رئیس بانک مرکزی و تعدادی از کارشناسان مختلف، از جمله دکتر فلاح، در التزام رکاب باشند. پرسید، "آخر این الاغها به چه دردی می خورند؟" من پاسخ دادم هر اسمی که دلشان می خواهد روی آنها بگذارند، اما به هر صورت وجودشان لازم است. اذعان کرد که شاید حق با من باشد...

ضمناً از دست رئیس کل تشریفات دربارهٔ پیشنهاد کرده بود ولیعهد

از پرنس چارلز، ولیعهد انگلستان، هنگام ورود به فرودگاه تهران استقبال کند، خیلی عصبانی بود. پرسید، "مگر وقتی ولیعهد به لندن رفت پرنس چارلز به استقبال او به [فرودگاه] هیث رو رفت؟" - که سؤال بسیار معقولی بود...

دوشنبه، ۵ اسفند

شرفیابی. امروز هم مثل دیروز، شاه را که با انگشتانش روی میز ضرب گرفته بود، غرق در تفکر دیدم. کاملاً مطمئن بودم که هرچه بگویم توجه نخواهد کرد اما با وجود این سعی کردم توجهش را جلب کنم، و گزارش دادم که پاری ماچ می خواهد تصویر او را پشت جلدش چاپ کند و خواسته است که به خبرنگارش وقت مصاحبه داده شود. "علاقه‌ای ندارم"، تنها چیزی بود که گفت.

تحقیقاتمان را درباره ناآرامی‌های دانشجویی گزارش دادم... کاملاً بی تفاوت ماند. بعد، مذاکراتم با سناتور چارلز پرسی، از حامیان کیسینجر، را شرح دادم. باز هم کوچکترین علاقه‌ای نشان نداد...

بعد از اینکه او را ترک کردم به من تلفن کرد و دستور داد که یکشنبه آینده جلسه‌ای را با حضور نخست وزیر، رؤسای مجلسین، رئیس دفتر مخصوصش، نمایندگان مطبوعات و خودم برگزار کنم. فقط گفت که می خواهد درباره بعضی مطالبی که به فکرش رسیده صحبت کند. با وجود این، حالا می فهمم که چرا چند روز گذشته غرق در تفکر بوده است...

چهارشنبه، ۷ اسفند

لرد مونت باتن را در دفترم پذیرفتم... او زمانی مردی خوش قیافه و

بذله گو بود، اما حالا سن و سالش او را از دل و دماغ انداخته است. همراه با پرنس چارلز اینجاست. هر دو در مراسم تاجگذاری پادشاه نپال شرکت کرده بودند. چون میهمانان غیررسمی ما هستند، شخصاً برای استقبال از آنها به فرودگاه نرفتم بلکه امیر خسرو افشار، سفیر پیشینمان در لندن را فرستادم. مونت باتن توضیح داد که از نابودی و جنگ خسته شده و مایل است از طریق تأسیس کالجهایی در نقاط مختلف دنیا تفاهم ایجاد کند. هم اکنون سه کالج در ویلز، کانادا و سنگاپور تأسیس شده‌اند، و امیدوار است که شاه رضایت دهد تهران هم میزبان کالج چهارمی باشد. به اتفاق سفیر انگلیس، وزیر آموزشمان و معاونم همایون بهادری، یکساعت و نیم را صرف بحث درباره پیشنهاد و تدوین گزارش برای تقدیم به شاه کردیم.

امشب شهبانو از مونت باتن، پرنس چارلز و همراهانشان پذیرایی کرد. ولیعهد خودمان و منم برای شام به آنها ملحق شدیم. شب خوبی بود...

پنجشنبه، ۸ اسفند

هوشنگ نهاوندی، رئیس دانشگاه تهران، با نگرانی از وضعیت خودش، سراسیمه به دیدنم آمد. نمی توانستم از احساس دلسوزی نسبت به او خودداری کنم. او با از خود گذشتگی خدمت کرده است، اما با تمهیدات بی پایان از سوی نخست وزیر و همدستانش در ساواک روبه روست. آنها می ترسند که گروه اندیشمندان و روشنفکران نهاوندی روزی رقیبی برای نخست وزیر محسوب شوند. نخست وزیر متقاعد شده که نهاوندی باید برود، اما طبق معمول، مزورتر از آنست که علناً عقیده‌اش را بگوید. همین سه شنبه پیش که او را در فرودگاه دیدیم اظهار داشت که شاه هر تصمیمی که راجع به

نهادندی بگیرد، او از رفتنش متأسف خواهد شد. در این ضمن شاه به من دستور داده که با همکاری ساواک درباره وضعیت مردم بیچاره تحقیق کنم. من جرأت نکردم اشاره کنم که قبل از اینکه سراغ نهادندی برویم باید اول بفهمیم که در ساواک سرنخ به دست کیست.

شاه امروز بعد از ظهر از پاکستان مراجعت کرد...

یکشنبه، ۱۱ اسفند

شرفیابی. قرار بود بعد از ناهار شاه در جلسه‌ای که خواسته بود برگزار شود سخنرانی کند اما به نظر می‌رسید که از قبل تصمیم گرفته چه بگوید چون به طور یقین نگاه تفکر آمیز چند روز گذشته محو شده است. درباره آن جنبه‌های سفر قریب الوقوعش به الجزایر که مربوط به من می‌شود، صحبت کردیم... گزارش دادم که قرار نیست قذافی شخصاً شرکت کند بلکه معاونش که در واقع مقام نخست وزیر را دارد نماینده لیبی خواهد بود. شایعات حاکی از این است که الجزایری‌ها چندان رغبتی به پذیرفتن قذافی نداشتند. شاه گفت، "با وجود این، حتی اگر قذافی هم می‌آمد من میدان را خالی نمی‌کردم. خیال ندارم آینده این مملکت را به خاطر هوی و هوسهای یک دیوانه لیبیایی به خطر اندازم."^۱

امروز بعد از ظهر شاه جلسه مخصوص را مورد خطاب قرار داد، و نظریاتش را درباره نظام سیاسی کشور اعلان کرد. اظهار داشت که فکر حزب

مخالف دیگری معنی شده؛ در آینده فقط یک حزب وجود خواهد داشت، که در طیفی گسترده از چپ به راست شامل دولت و مخالفین خواهد بود. مناظرات سیاسی در چارچوب همین یک حزب صورت خواهد گرفت، که استیضاح و در صورت لزوم تعویض رئیس حزب را آسانتر خواهد کرد... ناراضیان در محدوده حزب حاکم آزادی بیشتری را برای ابراز عقیده، بدون خطر متهم شدن به ارتداد، خواهند داشت...^۱

دوشنبه، ۱۲ اسفند

شرفیابی. شاه خیلی سرحال به نظر می‌رسید، و عقیده مرا درباره بیانات دیروزش پرسید. پاسخ دادم که با استقبال زیاد مواجه شده بود... و همه به دست و پا افتاده‌اند. که از عضویت در حزب جدید شاه عقب‌نمانند... اذعان کرد که چهار پنج ماه بود که درباره این موضوع تعمق کرده و دست آخر راه حل بهتری نیافته بود...

گزارش دادم که اسپرو اگنیو، معاون سابق رئیس جمهور آمریکا، در حال حاضر در تهران است و دنبال تماسهای تجاری می‌گردد. من وقت نکرده بودم او را ببینم اما ترتیبی دادم که با معاونم همایون بهادری ملاقات کند. درخواستهای گوناگون اگنیو را به عرض رساندم. شاه گفت آنها را به دستگاههای مربوطه دولتی ارجاع دهم. کلاً به نظر می‌رسید برایش جالب بود ببیند مردک تا چه حد سقوط کرده است.

اضافه کرد، "راستی، شهبانو به همسران گفته که دست از نق زدن

۱. شاه از قبل بوسیله بومدین - که نقش میانجی را به عهده داشت - مطلع شده بود که صدام حسین از کنفرانس الجزایر استفاده خواهد کرد تا با ایران به توافق برسد.

۱. در این جلسه بود که حزب رستاخیز متولد شد.

دائمی به شما بردارد؛ یا باید یاد بگیرد با اوضاع کنار بیاید یا این که جامه دانش را بپندد و برود." من جواب دادم که خیلی تعجب کرده‌ام شهبانو طرف مرا گرفته‌اند. معمولاً زنان ترجیح می‌دهند بر ضد ما مردان جبهه بگیرند... ساعت ۲ بعد از ظهر شاه عازم الجزایر شد...

سه شنبه، ۱۳ اسفند

زیر بغلم غده‌ای کشف کرده‌ام که شبیه غده‌ای است که خواهر مرحومم راکشت. اگر معنایش این است که زندگی‌ام به پایان رسیده، اعتراف می‌کنم که بیشتر احساس آرامش می‌کنم تا تأسف. اگر غده بدخیم باشد خودم را خواهم کشت در غیر این صورت تحمل عذابی طولانی را که در انتظارم است ندارم. احساس می‌کنم، حتی بدون این خطر آخری، زندگی بی‌معنی است...

اجلاس سران اوپک آغاز شده است. بومدین رئیس جمهور الجزایر در سخنرانی خوش آمدگویی‌اش اعلام آمادگی کرد که بهای نفت برای دهه آینده تثبیت شود، مشروط بر اینکه غرب موافقت کند بهای کالاهای صنعتی را کنترل کند و تورم را پایان دهد... او از حمایت کامل شاه برخوردار است. در واقع تقاضا کرد ورود شاه طوری ترتیب داده شود که اجازه دهد در فرودگاه مراسم استقبال شخصی به عمل آید و در پی آن دو ساعت مذاکره خصوصی انجام شود. صدام حسین^۱، معاون رئیس جمهور عراق، هم در جلسه سران حضور دارد و به حضور شاه پذیرفته شده است...

۱. بخاطر بیماری طولانی پرزیدنت حسن البکر، صدام حسین در واقع عملاً رهبر عراق بود.

چهارشنبه، ۱۴ اسفند

پزشک غده زیر بغلم را معاینه کرد و آن را خوش خیم تشخیص داد. نمی‌دانم این خبر خوب است یا بد؟ تنها احساس وظیفه است که مرا وامی‌دارد شکر خدا را به خاطر سلامتی‌ام بجا بیاورم!...

پنجشنبه، ۱۵ اسفند

بومدین رئیس جمهور الجزایر اعلام کرده که اختلافات ایران و عراق حل و فصل شده است. شاه و صدام حسین یکدیگر را در ملاء عام در آغوش گرفتند، و از رئیس جمهور الجزایر تشکر کردند...

جمعه، ۱۶ اسفند

شاه ساعت ۲ بعد از نیمه شب وارد شد، ظاهراً سالم و پر از خوش بینی است. با توجه به پیروزی‌ای که کسب کرده، سزاوارش هم هست... شرفیابی سر ظهر... به شاه گفتم که به عقیده من این موفق‌ترین مسافرتی است که او تا به حال انجام داده است. پاسخ داد، "درست است. با اینکه خیلی خسته‌ام کرده. شبی دو ساعت بیشتر نخوابیده‌ام. امروز صبح روی ترازوی حمام دیدم که سه کیلو وزن کم کرده‌ام. مذاکرات اوپک به همان خوبی حل اختلافاتمان با عراق، برگزار شد. باید دو مسئله حادی را که از پدرم به ارث رسیده بود حل می‌کردم: یکی تمدید کردن قرارداد نفت توسط او و دیگری معاهده‌ای که بر سر شط

۱. پزشکان علم موافقت کرده بودند که ماهیت واقعی بیماری‌اش را از او پنهان دارند.

العرب امضا کرده بود. ^۱ نمی توانم او را واقعاً سرزنش کنم. احتمالاً چاره دیگری نداشت. با وجود این خدا را شکر می کنم که در مورد مسئله نفت به یک راه حل اساسی رسیده ام. حالا هم سرانجام توانسته ام معاهده شط العرب را پاره پاره کنم. ...

پرسیدم بر سر چریکهای کرد چه خواهد آمد. ظاهراً او به ارتشبد نصیری دستور داده به آنها پیشنهاد پناهندگی در ایران را بدهد. پس کردستان خود مختار چه می شود؟ شاه گفت، "از اولش هم جزء مهملات بود. آنها پشت سر هم شکست خورده اند. بدون حمایت ما ده روز هم در برابر عراقی ها دوام نمی آورند. چهار ساعت و نیم با صدام حسین وقت صرف کردم، و او اعتراف کرد حضور سربازان و توپخانه ما، تنها عواملی بودند که ما بین عراقی ها و پیروزی کامل ایستاده بودند..." عرض کردم، "با وجود این ممکن است ادعای کردها روزی به درد بخورد." او گفت، "شاید این طور باشد. اما من تعجب نخواهم کرد اگر موافقتنامه ما با صدام حسین دائمی باشد. امکان زیادی وجود دارد که بغداد خواهان روابط نزدیکتر با ما باشد و خود را از شرفوذ خارجی، بخصوص روسها، خلاص کند." پاسخ دادم، "اما سال گذشته چیزی نمانده بود عراقی ها خواستهای کردها را بپذیرند. در واقع فقط به تشویق اعلیحضرت بود

۱. در ۱۹۳۳ ایران موافقتنامه جدیدی با شرکت نفت انگلیس و ایران منعقد کرد، که امتیاز آن را برای شصت سال دیگر - یعنی تا ۱۹۹۳ - تمدید می کرد. مفاد قرارداد برای ایران بسیار نامطلوب تلقی می شد. قرارداد جدیدی بر سر شط العرب در ۱۹۳۷ امضاء شد، که تا حدود زیادی معاهده ۱۹۱۳ قسطنطنیه را تجدید می کرد، که از نظر ایرانیان امتیازات زیادی را به عراق که در آن زمان بخشی از امپراتوری عثمانی بود، در یک آبراه به اصطلاح بین المللی اعطاء می کرد.

که کردها پیشنهاد را رد کردند." او بتندی گفت، "هر دو طرف می دانستند که عراق قصد نداشت جداً به وعده هایش وفا کند. بیشتر یک بازی مبتذل بود تا یک وعده..."

چهارشنبه، ۲۱ اسفند

شرفیابی. شاه را در حالت روحی خیلی بهتری از دیروز یافتیم. دلیلش ساده بود. دیروز بعد از ظهر از پذیرفتن مصطفی بارزانی، رهبر کردها، ناراحت بود. طبیعتاً از ملاقات رودرروی با او اندکی شرمسار است، با این که اگر به خاطر حمایت ما نبود کردها مدت ها پیش نابود شده بودند. چیزی بیش از ۱۰۰ نوع توپخانه صحرائی، علاوه بر تعداد بی شمار عوشکهای ضد تانک و سام تحت فرمان ایران در کردستان وجود دارد. همه اینها باید در اسرع وقت از بین برده شود چون هیچ شانسی وجود ندارد که آنها را در فرصت باقی مانده بازیابیم... جامعه بین المللی ما را به خیانت متهم می کند. این فکر را نمی کنند که اگر به خاطر حمایت ما نبود، کردها امروز کجا بودند. به هر صورت یک کردستان مستقل هیچ گاه به حال ما فایده نداشته است...

شاه معاون رئیس جمهور کره شمالی را به حضور پذیرفت که بعداً ناهار مهمان او بود... مردک خیلی دلش می خواهد که وامی به دست آورد؛ که به گفته او "فقط" یک میلیارد دلار است، و درباره بازپرداختش بعداً صحبت می شود. شاه لبخند معنی داری به من زد...

پنجشنبه، ۲۲ اسفند

در ناهار به افتخار وزیر خارجه ترکیه، بعد از شرفیابی سر ظهرش،

شرکت کردم. هنگام بحث درباره مسائل مختلف منطقه‌ای شاه اظهار داشت که او به پاکستانیها علیه هرگونه درگیری با هند هشدار داده بود؛ آنها حتماً بازنده بیرون می‌آمدند که به نفع هیچ کس نبود، به ویژه خود ما. در این ضمن او به هندی‌ها هم اطلاع داده که در صورت حمله آنها علیه پاکستان ما نخواهیم توانست بی طرف بمانیم... شاه ادامه داد، "موقعیت افغانستان از اینهم مسخره‌تر است. علاوه بر جاه طلبی‌های درازمدتشان در پشتوستان اینک ادعاهایی هم در مورد بلوچستان و پاکستان دارند. هندی‌ها و اتحاد شوروی آنها را تحریک کرده‌اند. احمقها نمی‌فهمند که حتی اگر بتوانند بلوچستان را به دست آورند و راهی به دریا پیدا کنند، روسها یک راست وارد می‌شوند و خواهان غنائم می‌شوند." ... در مورد تراکم تجهیزاتی خود ما و خرید ۸۰ فروند هواپیمای اف-۱۴ - آمریکاییها فقط ۳۰۰ فروند از آنها را دارند - شاه اظهار داشت، "اگر قرار است ما به مسوولیت‌های خود در خلیج فارس و اقیانوس هند عمل کنیم باید قوی باشیم." میهمان ترک ما از جسارت این اظهارات کاملاً جا خورد. خود من هم حسابی تعجب کردم...

پنجشنبه، ۲۹ اسفند

شرفیابی... گزارش دادم که کردهای عراق خواهان فرصت بیشتری برای آوردن خانواده‌هایشان از آن سوی مرز به داخل ایران هستند. بارزانی برای دوستان و خویشان بجا مانده‌اش نگران است. با وجود این شاه اصرار دارد که فقط باید به چریکها پناه داده شود، چون عراق به زنان و کودکان صدمه‌ای نخواهد رساند. پاسخ دادم حتی اگر این درست باشد، نمی‌توانیم از کردها انتظار داشته باشیم که آن را باور کنند یا خانواده‌هایشان را به حال خود

رها کنند. شاه پیشنهاد کرد که آنها را تحت حمایت صلیب سرخ بین‌المللی قرار دهیم، در واقع قول داد که ترتیب آن را بدهد... اگر قرار باشد موافقتنامه خود را با عراق محترم داریم، او چاره دیگری نمی‌بیند...

جمعه، ۱ فروردین - پنجشنبه، ۱۴ فروردین

سال تحویل شد. صبح روز بعد در معیت اعلیحضرتین و بیشتر اعضای خانواده سلطنتی به کیش پرواز کردیم. چند روز آینده را به قایق سواری یا شنا پرداختیم، و بیشتر بعد از ظهرها سواری کردیم... پادشاه و ملکه سابق یونان میهمان شاه هستند... در نتیجه شهبانو مرا به دردسر زیادی انداخت که ترتیبی بدهم تا خوانندگان یونانی برای سرگرمی میهمانان آورده شوند. شاه و من یک روز را صرف پرواز به ابوموسی کردیم و روز دیگری را به بازدید از چاه بهار پرداختیم که در آنجا صدها میلیون دلار صرف توسعه بندر کرده‌ایم که دروازه ایران به اقیانوس هند است.

سفیر شوروی و همسرش چند روزی میهمان من بودند. فرصت خیلی خوبی به من داد تا آنها را بشناسم. برداشت شخصی‌ام این است که سفیر آنقدرها هم کمونیست دو آتشه‌ای نیست. یک اظهار نظر به ویژه مضحک کرد حاکی از این که ایران هرگز نمی‌تواند با چین دوست شود، وقتی دید چقدر می‌توانم او را دست بیندازم حرفش را پس گرفت.

سفیرمان از عمان همراه با نامه‌ای از ملک حسین وارد شد، که اسامی تعدادی از ملی‌گرایان کرد را که علیه جان شاه توطئه می‌کردند فاش ساخته است. فوراً نامه را به ساواک دادم...

روز اول فروردین ملک فیصل به دست یکی از برادرزاده‌های خودش

ناجوانمردانه به قتل رسید - گفته می شود که جوانک عقل درست و حسابی ندارد... نمی توانم ادعا کنم که ما هیچ وقت رابطه خیلی خوبی با فیصل داشتیم، به ویژه این اواخر که سر پیری زیاد و راجی می کرد، و همه فکر و ذکرش آزادی بیت المقدس بود. با وجود این، تضمینی وجود ندارد که جانشینش از او خیلی بدتر نباشد...

پنجشنبه، ۱۴ فروردین به تهران مراجعت کردم.

شنبه، ۲۳ فروردین

شرفیابی... برنامه سفر شاه را به ونزوئلا، مکزیک و آمریکا تقدیم کردم... خاطر نشان کردم که در ده روز آینده باید هر طور شده ضیافتهایی برای ملکه مادر انگلیس، پرنس برنارد از هلند، صدام حسین از عراق و رئیس جمهور افغانستان علاوه بر آن خدا می داند چندین وزیر خارجه میهمان در برنامه بگنجانیم. و تازه چهل و هشت ساعت اقامت شاه را در عربستان سعودی نادیده گرفته ایم. واقعاً که او زندگی را برای همه خیلی دشوار ساخته، و همین طور هم برای خودش...

دوشنبه، ۲۵ فروردین

شرفیابی... روزنامه اطلاعات نامه ای از یکی از خوانندگان چاپ کرده که می پرسد چرا اساسنامه حزب جدید چنین تأکید کمی بر انتصاب و نحوه عمل دولت می گذارد. شاه خودش به جوش آمد، و به من دستور داد که به سردبیر روزنامه بگویم احمق است که چنین چرندیاتی را چاپ می کند. گفت: "خوب به او بفهمانید که انتصاب و برکناری وزراء از امتیازات ویژه سلطنت

است. من و جانشینانم به عنوان قدرت فائقه ورای قوه مجریه باقی خواهیم ماند. به او بگوئید که روزنامه اش نه با دامن زدن به جهل خوانندگانش بلکه با تشریح این گونه واقعیتهای قانون اساسی به خوانندگانش خدمت بیشتری خواهد کرد."۱...

پنجشنبه، ۲۸ فروردین

شرفیابی... شاه می خواهد در بازگشت از آمریکا از آذربایجان دیدن کند تعجب کردم که یک مرتبه چنین چیزی از من بخواهد اما بعد فهمیدم که دلش می خواهد روی دست سفر موفقیت آمیز شهبانو در کرمانشاه بزند...

جمعه، ۲۹ فروردین

ضیافت شاهانه به افتخار ملکه مادر انگلیس. اولین باری است که او را می بینم. خیلی تحت تأثیر رفتار غیر متظاهرانه و خوب و بی تکلفی اش قرار گرفتم.

همین طور هم ملتزمینش از تعدادی افراد خوش برخورد و بسیار با فرهنگ تشکیل می شدند. قرار است سه روز آینده میهمان ما باشد...

شنبه، ۶ اردیبهشت

سفیر انگلیس را ملاقات کردم. اظهار داشت که به رغم عدم موفقیت ظاهری گفتگوهای پاریس درباره بهای انرژی و کالاهای مصرفی بین تولید

۱. واضح است که شاه تفسیر ویژه خود را از قانون اساسی در سر داشت.

کنندگان و مصرف کنندگان، این گفتگوها باید به خودی خود موفقیتی محسوب شوند، چون نخستین نشانه گفت و شنود بین طرفهای مخالف است. او مرا از جانب دولت خود مطمئن ساخت که انگلستان مخالف هر نوع رویارویی بین تولید کنندگان نفت و کشورهای صنعتی است. گفت: "ما برخورد انعطاف پذیری را اتخاذ خواهیم کرد، و چه در گفتگوهای پاریس باشد چه در چارچوب مذاکرات مستقیم با ایران، شاه می تواند مطمئن باشد که نظریات او مورد توجه کامل قرار خواهد گرفت. من گفتم که این حرکت عاقلانه‌ای است، اما آیا او می تواند رفتار عموزاده‌هایش در واشینگتن را هم تضمین کند؟ پاسخ داد که او فقط می تواند از جانب دولت انگلیس حرف بزند...

مجدداً درباره رویدادهای اخیر عذرخواهی کرد، و گفت که نگرانی درباره آن سبب شده بود که یک شب تمام خواب به چشمانش نیاید. ۱ به او گفتم که ابتدا حقایق را به عرض شاه رسانده بودم و به من اختیار داده شده بود که عذرخواهی را بپذیرم. شاه پروژه مورد بحث را دارای اهمیت فراوانی تلقی می کند و گفته است که هر قدر هم یک فرد خاص ممکن است بدرفتار کرده باشد، نباید اجازه داد که در فعالیت مشروع سایر شرکتهای انگلیسی

۱. رویداد مورد اشاره درباره مذاکرات یک شرکت انگلیسی جهت به دست آوردن قراردادی مهم برای ساختمان و تجهیزات بیمارستانها در ایران بود. نماینده اصلی آنها یک اشرافزاده معروف انگلیسی بود که حرفه سیاسی اش در اثر درگیری در یک ماجرای جنسی خدشه دار شده بود. او به غلط تصور کرده بود که شریک محلی ایرانی اش به علم رشوه داده است. وقتی این اتهامات برملا شد، علم به شدت خشمگین شده و از کل ماجرا اظهار بی اطلاعی کرد. متعاقباً نامه معذرت خواهی از سر آنتونی پارسونز دریافت کرد که "در مقام سفیر بریتانیا (و) حافظ شرف انگلستان" نوشته شده بود.

دخالت داده شود...

داوود خان رئیس جمهور افغانستان امروز بعد از ظهر وارد شد. به نظر خیلی پیرتر می آید و زنده دلی سابقش را از دست داده است. سخنرانی اش در سر میز شام خیلی طولانی بود...

سه شنبه، ۹ اردیبهشت

دیروز شاه به ریاض رفت تا بیست و چهار ساعت را با ملک خالد، پادشاه جدید عربستان سعودی بگذراند.

صدام حسین امروز بعد از ظهر در یک شرفیابی دو ساعته به حضور پذیرفته شد و بعداً در ضیافت شام به افتخارش شرکت کرد. عکسهایش در روزنامه‌ها حق مطلب را در باره او ادا نمی کند. او جوانی است بلند قامت، باریک اندام و خوش قیافه، و بسیار باهوش. سر شام صحبت روی بیانیه مشترکمان درباره امنیت خلیج فارس، و نیاز به بیرون نگاه داشتن نفوذ خارجی می چرخید... پاسخ صدام به همه اینها بسیار تحسین آمیز بود...

چهارشنبه، ۱۰ اردیبهشت

به دستور شاه در نخستین کنگره حزب جدید به نام رستاخیز، حضور یافتیم. در حدود ۴۴۰۰ نماینده از سرتاسر کشور شرکت کرده و آماده بحث درباره اساسنامه موقت حزب بودند. همه مراسم خیلی خوب کارگردانی شده بود، اما تو خالی بود؛ بکلی تو خالی و ساختگی..

قرار بود داوودخان پیش از بازگشت به کابل بطور خصوصی با شاه ناهار بخورد. یادداشتی برای یادآوری شاه فرستادم که به داوود فشار بیاورد

عبدالولی خان را آزاد سازد. حالا که داریم به داوود این قدر کمک می‌کنیم، این حداقل چیزی است که باید در عوض انتظار داشته باشیم...

پنجشنبه، ۱۱ اردیبهشت

شرفیابی... شاه اظهار داشت که ملک خالد را خوش طینت و بیش از صرفاً آلت دستی که می‌گویند هست، یافته است. گفت، "با وجود این، همه کارهای مهم به عهده من و عهد گذاشته شد."

از ولیعهد دعوت شده که در مراسم افتتاح مجدد کانال سوئز شرکت کند. شاه اصرار ورزید که من از او مردانه بپرسم که آیا مایل است در این مراسم شرکت کند. تأکید روی "مردانه" به منظور پرهیز از هرگونه تماسی از طریق زنان دوروبر او بود، شهبانو یا خانم دیبا.

وزیر خارجه امارات متحد عربی در ضیافت ناهار شرکت کرد. مجدداً درباره امنیت خلیج فارس صحبت کردیم. او چاره‌ای جز این نداشت که بر قطعنامه توافق شده بین شاه و عراقی‌ها صحه گذارد.

شنبه، ۱۳ اردیبهشت

شرفیابی پیش از عزیمت شاه به ونزوئلا، مکزیک و آمریکا... درباره ملاقاتی بین افشار و سفیر انگلیس و گفتگوی آنها درباره رویدادهای سیاسی عمان گزارش دادم. انگلیسها به شدت از اطرافیان سلطان و رواج فساد انتقاد می‌کنند. در واقع، ناراحتی آنها ناشی از این است که قابل اعتمادترین مشاور سلطان مردی است به نام لندن، یک کانادایی که در سند هرست هم کلاس او بوده است. شاه گفت، "چقدر مسخره است. انگلیسیها حتی نمی‌توانند خود را

از شریک چنین موی دماغ بی مقداری خلاص کنند..."

چهارشنبه، ۱۳ اردیبهشت

اعلی‌حضرتین از آمریکا مراجعت کرده‌اند... شام در حضورشان بودم و از دیدن مجدد شاه خیلی خوشحال شدم... نخست وزیر هم آنجا بود، و از سخنرانی شهبانو در دانشگاه جورج تاون به شدت تعریف می‌کرد. در واقع سخنرانی خیلی خوبی بود، اما منظور نخست وزیر در واقع این بود که یاد آوری کند متن سخنرانی را برادرش، فریدون هویدا، تهیه کرده بود.

شنبه، ۳ خرداد

ولیعهد مرا بعد از ناهار پذیرفت. برنامه سفرش را به مصر تأیید کرد و اصرار ورزید که من او را همراهی کنم. آنقدر پسر جذابی است، و من بقدری به او علاقه دارم که چاره‌ای نداشتم جز اینکه بپذیرم...

یکشنبه، ۴ خرداد

شرفیابی... خاطرنشان کردم که چقدر تحت تأثیر زیرکی و ذکاوت ولیعهد قرار گرفته‌ام. به عنوان مثال، وقتی درباره ملتزمینش صحبت می‌کردیم، او تأکید کرد که چقدر ضرورت داشت که من حتماً همراهشان باشم تا چنانچه مسئله‌ای پیش آید که خارج از توان او و دستیارانش باشد، آن را حل کنم. شاه گفت، "کاملاً درست است. او پسر بسیار باهوشی است، اما ضمناً استعداد خوبی هم برای فرار از مسؤلیت دارد..."

دوشنبه، ۵ خرداد

شرفیابی. درباره اقامت سناتور ادوارد کندی صحبت کردیم. قرار است با من ناهار بخورد و به همین جهت از شاه پرسیدم چه موضوعاتی را باید حین گفتگو مطرح کنم. به من گفت که بر اهمیت خلیج فارس، جریان آزاد نفت، رویدادهای اقیانوس هند، نقشه‌های شوروی و مصر برای تجزیه پاکستان، و احتمال حمله روسها به افغانستان تأکید کنم... سیاست خود ما در کلیه این زمینه‌ها این است که محکم بایستیم، و قاطعانه با چنین تغییراتی مخالفت کنیم...

اشاره کردم که مسافرت خاورمیانه‌ای کندی به این بهانه که او عضو کمیته انرژی سنا است توجیه شده است، اما این که در واقع او سعی دارد نامزد ریاست جمهوری آمریکا شود و امیدوار است که این مسافرت برای او نتیجه تبلیغاتی خوبی داشته باشد. شاه تأیید کرد، و گفت که شایعاتی حاکی از این موضوع هنگام اقامتش در آمریکا شنیده بود. خاطر نشان کردم که کندی در عراق به نشانه احترام ویژه مورد استقبال وزیر کشور قرار گرفته بود. شاه بقدری از این خبر تعجب کرد که مجبور شدم خبر رویترا به او نشان دهم تا متقاعد شود که درست است. آنوقت از من پرسید که خود ما چه نوع استقبالی را ترتیب داده‌ایم و من توضیح دادم که در آبادان مورد استقبال شهردار قرار خواهد گرفت اما در تهران هیچ نوع مراسم رسمی تدارک دیده نشده است و صرفاً از فرودگاه به منزل شخصی من آورده می‌شود. عرض کردم که هنوز هم دیر نشده است که یکی از اعضای جزء اداره کل تشریفات وزارت امور خارجه را به فرودگاه بفرستیم، اما شاه گفت که این کار لزومی ندارد...

کندی طبق برنامه ساعت یک و نیم بعد از ظهر، همراه تعدادی از

خویشان، دوستانش و عکاسان وارد شد. فرصت کمی برای بحث سیاسی داشتیم چون قرار بود ساعت سه و نیم در جلسه‌ای با حضور وزیر امور خارجه شرکت کند و بعد به دیدن نخست وزیر و وزیر دارائی برود. سر ناهار همسرش کنار من نشسته بود و گفتگوی بسیار لذت بخشی داشتیم... هنوز هم خیلی زیباست... موافقت کرد که چند روزی بیشتر از سناتور در تهران بماند...

سه شنبه، ۱۳ خرداد

امروز بعد از ظهر در معیت ولیعهد به قاهره پرواز کردم. معاون نخست وزیر مصر با تشریفات کامل نظامی از او استقبال کرد. رفتار پسرک معرکه بود، با وقاری که به سن او نمی‌آید. خیلی به او افتخار کردم.

پنجشنبه، ۱۵ خرداد

همراه پرزیدنت سادات سوار یک رزمناو مصری از پورت سعید به اسماعیلیه رفتیم. سادات همه راه، به استثنای یک وقفه نیم ساعته برای ناهار، به گفتگو با تعدادی روزنامه نگار مصری و خارجی پرداخت. با زیرکی و حوصله زیاد به خوبی از عهده آن برآمد. تصور می‌کنم که بعضی از خبرنگاران خارجی از قبل آماده شده بودند چون یکی دو تا از سؤالیهای آنها، و حتی خشم ساختگی سادات در مقاطع مختلف، به نظر از پیش ترتیب یافته می‌آمد. به عنوان مثال وقتی نماینده ای بی سی پرسید چرا به کشتی‌های اسرائیلی اجازه داده شده بود از کانال سوئز استفاده کنند، سادات ظاهراً از کوره در رفت، و به او پرسید که، "چرا از گاه کوه می‌سازید؟ من طبق عهد نامه ۱۸۸۳ متعهدم. [عهدنامه] تصریح می‌کند که کانال فقط به روی کشورهای بسته می‌شود که با

مصر در جنگند." ... بعد در ادامه گفت که فکر می‌کند تصمیم اسرائیل به کاهش نیروهای زمینی‌اش در ازای عبور رایگان از کانال نشانه حسن نیتش در قبال مصر است. علاوه بر آن، به عنوان نشان دادن به بقیه دنیا که قصد دارد صلح را حفظ کند، اعلام آمادگی کرد که برای باز نگهداشتن کانال حاضر است بجنگد...

سر ناهار راجع به رضاشاه فقید صحبت کردیم، و این که چطور وقتی شاه فعلی نخستین بار به مصر آمد، او و سادات هر دو درجه ستوانی داشتند. سادات گفت که چقدر رضاشاه را که در همان وقتی که سادات در یک زندان محلی انگلیسی رنج می‌برد توسط انگلیسی‌ها تبعید شده بود، ستایش می‌کرد. ضمناً ابراز اشتیاق کرد که فرزندانش از ایران دیدن کنند. من قول دادم که در اولین فرصت ترتیب آن را خواهم داد. در تمام مدت او به ولیعهد با عنوان "پسر" اشاره می‌کرد...

پس از خداحافظی با سادات از اسماعیلیه عازم قاهره شدیم. دو دقیقه تمام دست مرا می‌فشرد، و از تصمیم شاه که اجازه داده بود امتحانات ولیعهد به تعویق بیفتد تا بتواند این سفر را انجام دهد اظهار امتنان می‌کرد... گفت، "به ایشان بگوئید که به شدت به درایت و کمکشان نیاز دارم." به نظرم آمد که کاملاً صمیمیت داشت، صنعتی که همه مصریهایی که ملاقات کردم از آن بهره داشتند. مثلاً دیشب، خدمتکارانم برای خرید به پورت سعید رفته بودند، چون پول محلی نداشتند خواستند که خریدهایشان را با پول ایرانی انجام دهند. به محض اینکه صاحب مغازه فهمید که از تهران آمده بودند تعارف کرد که هر چه می‌خواهند، کاملاً به رایگان، در اختیارشان بگذارد...

امشب شام میهمان خانم سادات بودیم. ولیعهد با تسلط فراوان به

انگلیسی گفتگو می‌کرد، زبانی که به خوبی فرانسه نمی‌داند. فکر می‌کردم که خسته خواهد شد، اما بر عکس تا بعد از نیمه شب ماند. بدون شک دختران زیبای سادات انگیزه‌ای برای ماندنش بودند... پرزیدنت چهار فرزند دارد: پسر نوزده ساله، دو دختر شوهر کرده و دختری سیزده ساله که خیلی خوشگل است، اما ظاهراً کمی لوس... ما به عنوان هدیه برای خانواده قالیچه و زینت آلات طلای ساخت ایران آورده بودیم. در عوض به ما تفنگهای قدیمی مصری و یک اسب اصیل عربی هدیه داده شد. خانم سادات نه مشروب می‌نوشد و نه سیگار می‌کشد، مجموعاً میزبانی بسیار جذاب و متشخص است. مشغول تحصیل ادبیات عرب در دانشگاه است و به حدی راجع به امتحاناتش نگران است که خواب و خوراک ندارد...

جمعه، ۱۶ خرداد

امروز صبح به بازدید از اهرام و موزه اشیاء باستانی مصر پرداختیم. ساعت ۲ بعد از ظهر، با همان تشریفات هنگام ورود، بدرقه و عازم وطن شدیم.

شنبه، ۲۴ خرداد

شرفیابی. درباره انتخابات آینده صحبت کردیم. به نظر من حرکت شاه به سمت انتخابات نسبتاً آزاد قدم بسیار مهمی است، با اینکه در کوتاه مدت در دسرهای زیادی برای ما ایجاد خواهد کرد.

شاه از طمع اطرافیانش شکایت کرد. "چقدر می‌خواهند از من بیرون بکشند؟ با این کارهایشان آبروی مرا برده‌اند." از این موضوع متأسف شدم، به

این فکر افتادم خودم می توانستم برای محافظت از شاه سعی بیشتری انجام دهم. اما خوب، با توجه به اوضاع این مملکت، از دست من کار زیادی هم ساخته نیست...

دوشنبه، ۲۶ خرداد

شرفیابی. مجدداً درباره انتخابات و اینکه چطور جو سیاسی رو به تغییر سبب شده که مردم تشویق شوند خود را نامزد نمایندگی مجلس نمایند صحبت کردیم. بعد موضوع صحبت به آزادی زنان و از آنجا به مسئله زنان به طور کلی کشانده شد. شاه گفت هیچ زنی بی عیب و نقص نیست. عرض کردم هیچ موجودی، چه مرد چه زن، کامل نیست و اگر جسارت مرا می بخشند، انتقاد از جنس لطیف بطور کلی نشانه پیر شدن است... به این حرف خندید و گفت پیری هم مزایای خودش را دارد. حداقلش این است که او را از دلبسته شدن به یک دختر عوضی باز می دارد، و بنابراین دردسر ما را هم کم می کند...

چهارشنبه، ۲۸ خرداد

شرفیابی. تا بحال ۱۱ میلیون نفر برای رأی دادن ثبت نام کرده اند و کارتهای شرکت در انتخابات به نامشان صادر شده است... ظاهراً اشتیاق زیادی برای این تغییر ابراز می شود، و صفهای طویل بیرون مراکز ثبت نام تشکیل می شود... شاه گفت، "با وجود این هیچ کس نمی داند به که می خواهد رأی بدهد." من تأیید کردم. درست است که هیچگونه پیش بینی قابل اطمینانی درباره نتیجه نشده است، با وجود این به من گفته شده است که به ویژه دانشجویان، استادان دانشگاه، طبقه کارگر و تجار کوچک به ثبت نام علاقه

نشان داده اند. این خبر ظاهراً او را نگران کرد، اما بعد از مکشی کوتاه، چهره اش باز تر شد و اظهار داشت که ذره ای اهمیت ندارد چه کسانی انتخاب می شوند، حداقل تا جایی که به ما مربوط می شود...

شنبه، ۳۱ خرداد

شرفیابی. شاه هم از نحوه برگزاری انتخابات و هم از عکس العمل مردم نسبت به آن ابراز خرسندی کرد... سر شام به من دستور داد که فوراً بروم و به وزیر کشور تلفن کنم. "از او پرسید این یاوه سرائیهایی که ما نمی دانیم وکلای تازه انتخاب شده چطور عمل می کنند چیست؟ مگر نمی فهمند که همه آنها اعضای یک حزب سیاسی هستند، و بنابراین از خط مشی حزب پیروی می کنند. به او بگوئید فوراً اصلاحیه ای صادر کند."... طبق دستور عمل کردم و به جمشید آموزگار بیچاره تلفن کردم. انتخابات او را به حد کافی خسته کرده بود و از مطلبی که مجبور بودم به او بگویم به شدت جا خورد... نهایت سعی ام را کردم که او را آرام کنم...

سه شنبه، ۳ تیر

شرفیابی. ملاقاتی را با نماینده اسرائیل در تهران گزارش کردم... دولتش مایل است پیشنهاد پروژه های مشترکی را به ما بدهد اما می ترسد که ما آنها را رد کنیم... شاه گفت، "معلوم است که رد می کنیم. آنها هم بخوبی بقیه می دانند که مطبوعات یهودی در آمریکا به تنهایی مسؤول تبلیغات سوء برای ما هستند..."

پنجشنبه، ۵ تیر

شرفیابی... نامه‌ای را از کیسینجر تقدیم کردم که تمایل دولتش را به انعقاد قرارداد دراز مدت با ما برای فروش اضافی نفت، در ازای خرید کالاهای آمریکائی توسط ایران، تصریح می‌کرد. تقاضا می‌کرد که شاه معاونش رایینسون را برای مذاکره مفصل درباره این موضوع به حضور بپذیرد. در پاسخ شاه گفت که تذکر دهم رایینسون از قبل هم با وزیر دارائی ما در تماس بوده، و چنانچه اکیداً لازم باشد به حضور پذیرفته خواهد شد. من اظهار عقیده کردم که لحن این پاسخ چقدر سرد است. اما شاه گفت که قصدش درست همین بود. گفت، "اینها چندان هم در معامله آدمهای صاف و ساده‌ای نیستند."

بعد درباره سخنانی شب گذشته پرزیدنت فورد، که واکنش آمریکا را در قبال افزایش بیشتر قیمت نفت توسط اوپک مشخص می‌کرد، سؤال کرد. فورد امکان این که آمریکا طالب منابع غیر نفتی انرژی شود را مطرح کرده بود. شاه خنده تمسخر آمیزی کرد، و گفت: "اما این دقیقاً چیزی است که مدتهاست ما به آنها می‌گوئیم. این آدمها عجب یابوهایی هستند. آنها سیاست دیگران را چنان عنوان می‌کنند مثل اینکه خودشان آن را اختراع کرده باشند." سپس نامه بسیار دوستانه و تشکر آمیزی را از جانب سناتور کندی تقدیم کردم. شاه گفت: "اگر این مرد که این قدر به ما علاقه دارد، چرا در یک مصاحبه تلویزیونی از تراکم [تجهیزات] نظامی ما انتقاد کرده؟"

بعد با نماینده اسرائیل ملاقات کردم... به وی اطلاع دادم که شاه با پیشنهاد او برای پروژه‌های مشترک ایران و اسرائیل مخالف است. توضیح دادم که برخورد خصمانه مطبوعات آمریکا مسبب این مخالفت است، البته او

منکر این شد که برخورد آنها آن قدرها هم که ما ادعا می‌کردیم منفی باشد، و پیشنهاد کرد رئیس اتحادیه روزنامه‌نگاران یهودی آمریکا را به تهران دعوت کند تا ما دقیقاً به او بگوئیم چه می‌خواهیم... پیش از اینکه برود چند کتاب درباره فلسفه سیاسی شاه و یک قالیچه به او هدیه دادم. قرار است آنها را به اسحق رابین، نخست وزیر اسرائیل، به عنوان تشکر از مجسمه کوچکی که او در آخرین سفرش به تهران به من هدیه داد، بدهد. سفیر خیلی خوشحال شد، چون می‌دانست که من باید اجازه شاه را برای این کار کسب کرده باشم...

شنبه، ۷ تیر

شرفیابی... گفتگویم با نماینده اسرائیل را گزارش دادم. شاه خیلی تردید دارد که اتحادیه یهودیهای مورد بحث شامل روزنامه‌نگاران مهمی چون آنهاست که به نیویورک تایمز و واشینگتن پست وابسته‌اند باشد...

سر شام شاهدخت شهناز و شاه بر سر خشونت‌های اخیر توسط متعصبین اسلامی (من آنها را دیوانگان محض می‌نامم)، که سر خود به قتل، یا به گفته آنها "اعدام" قربانیان بی‌گناه پرداخته‌اند بگو مگو کردند؛ به عنوان مثال دختر پروفیسور عدل^۱ و شوهرش که پیش از اینکه کشته شوند تعدادی کشاورز و

۱. کاترین عدل، که به دربار رفت و آمد داشت و دوست نزدیک فرزندان اشرف بود. او و شوهرش، که هر دو به مواد مخدر معتاد بودند، تحت نفوذ خسرو جهانبانی، شوهر شهناز، مسلمانان متعصبی از کار درآمدند. تعصبشان تدریجاً به تمایل به مرگ مبدل شد. با اینکه هیچ‌گونه ارتباطی با گروه‌های مخالف نداشتند، دون کیشوت وار دوبار مأموران امنیتی را به درگیری مسلحانه تحریک کردند و هر دو کشته شدند. پدر کاترین، که جراح معروفی است، از دوستان نزدیک شاه بود.

ژاندارم بیچاره را به قتل رساندند. من اظهار عقیده کردم که حرمت زندگی انسان اساس هر مذهبی است. آنهایی که منکر این اصل می شوند هیچ مجوزی برای این کار ندارند، مگر عقیده خودشان. حقشان این است که یا در آسایشگاه روانی بستری شوند، یا اینکه در یک زندان نظامی روزانه یکصد ضربه شلاق بخورند تا عقلشان سر جایش بیاید. اینکه دیگر جای بحث ندارد. این حرف والا حضرت را سر جایش نشاند و ترجیح داد موضوع را عوض کند و شاه هم نفس راحتی کشید...

پنجشنبه، ۱۲ تیر

شرفیابی... نیروی هوایی خواسته است که هواپیمای آموزشی ولیعهد هم رنگ سایر هواپیمای آموزشی شود. شاه متقابلاً جواب داد که بر عکس، کلیه هواپیمای دیگر باید به رنگ هواپیمای والا حضرت در آیند. ظاهراً پسرک هیچ راه حل دیگری را نمی پذیرد...

دوشنبه، ۱۶ تیر

شرفیابی. تذکر دادم که، در کسب تأیید برای تغییر رنگ، فرمانده نیروی هوایی صرفاً داشت عملی انجام شده را گزارش می داد. هواپیمای والا حضرت تغییر رنگ داده شده است. آیا حالا باید به رنگ سابقش برگردانده شود؟ شاه گفت، "خیر، بگذارید موضوع را فراموش کنیم..."

آقای کارلوس لاسردا، یک سیاستمدار برزیلی و میزبان چندی پیش شاه در ریودوژانیرو، در تهران است و همراه با هدیه ای برای شاه و تقاضای شرفیابی به دربار آمده است. شاه اظهار داشت، "لزومی ندارد که شما یا من او

را بپذیریم. او از مخالفان رژیم فعلی در برزیل است. هدیه ای برای او بفرستید که از هدیه اش تشکر کرده باشید." همانطور که قبلاً هم گفته ام، ناسپاسی خصلت بزرگان است.

اجازه خواستم که چند روزی به پاریس بروم تا بفهمم بالأخره سرطان دارم یا نه... شاه با لبخندی گفت، "شما طوری حرف می زنید مثل اینکه یک سرماخوردگی ساده است." احساس کردم که دست و پایش را گم کرده، بنابراین موضوع را تغییر دادم. درباره دوستان مؤنث مختلف گپ زدیم. گفت که چقدر تعجب می کند که می بیند زنانی که ملاقات می کند روز به روز از زیبایی شان کاسته می شود. من گفتم علتش اینست که هرچه مسن تر می شود ارضای سلیقه اش دشوارتر می شود. فوراً از جسارت خودم متأسف شدم اما شاه آن را به خنده برگزار کرد، و گفت شاید هم حق با من باشد... گفت، "با وجود همه اینها اگر این سرگرمی را هم نداشتم بکلی داغان می شدم." من در تأیید گفتم که، همه مردانی که مسوولیت های خطیر به عهده دارند نیاز به نوعی سرگرمی دارند، و به عقیده من مصاحبت جنس لطیف تنها چاره کارساز است. بدون چنین مشغولیت هایی مردان خشن می شوند یک اظهار عقیده جسورانه دیگر، و برای ماست مالی کردنش توضیح دادم که به همین علت است که خواهی چای چون هویدا می تواند این قدر خطرناک باشد. شاه گفت، "نه، از این مطمئن نیستم. هویدا سرش را با کار گرم می کند." من گفتم که این حتی خطرناکتر است، دسیسه بازی تنها جانشین او برای مصاحبت جنس لطیف است، و دسیسه بازی هم حتماً عواقب عملی خواهد داشت. شاه اظهار نظری نکرد...

پنجشنبه، ۱۹ تیر

شرفیابی. گروه پارلمانی جدید رستاخیز خود را به دو جناح تقسیم کرده است، جناحی که انصاری وزیر دارائی در رأس آنست، و دیگری که آموزگار وزیر کشور، رهبری آن را بر عهده دارد. در نتیجه گروه اندیشمندان و روشنفکران سعی دارند گروه دیگری تشکیل دهند، به نام "راسیونالیستها". اعتراض آنها این است که دو جناح فعلی صرفاً حاصل باندبازیهای وزارتی است که از بالا تحمیل شده، به جای این که برای برآوردن نیازهای سیاسی مردم در سطح جامعه بوجود آمده باشد. شاه گفت که قصد ندارد اجازه دهد این گروه راه خودش را برود. "آنها هم باید به گروههای دیگر بپیوندند، یا چنانچه بتوانند حمایت کافی بدست آورند، رهبری یکی از آنها را عهده دار شوند، لیکن به هیچ وجه نباید بنیان اصلی حکومت را به مبارزه بطلبند." گزارش دادم که همین گروه از انصاری و آموزگار هر دو انتقاد کرده که زیادی به آمریکاییها نزدیک هستند. شاه اظهار داشت، "فضولی اش به آنها نیامده. در چنین اموری من باید قضاوت کنم..."

جمعه، ۲۰ تیر - چهارشنبه، ۲۵ تیر

برای معاینه کامل توسط چهار متخصص فرانسوی: میلی یز، ژان برنار، یک متخصص بیماریهای معده و روده از بیمارستان کوشن، و یک متخصص معروف امراض پوستی به پاریس پرواز کردم... آنها هیچ اختلال جدی ای تشخیص ندادند؛ صرفاً خستگی حاصل از افراط در کار... ظاهراً غدههای روی سینه ام بدخیم نیستند. خدا را شکر، اما با وجود این احساس عجیب توخالی بودن می کنم، نامطمئن از اینکه آیا مرگ را به چند سال زندگی کسالت

آور بیشتر ترجیح می دهم یا نه...

شنبه، ۲۸ تیر

شرفیابی... بحث درباره اروپای غربی، تورم فزاینده و رکود اقتصادی بود... شاه اظهار داشت که در عوض ما به یک رشد ۳۰ درصدی دست یافته ایم، که در هیچ کجا سابقه ندارد. پاسخ دادم که درباره رقم دقیق شک دارم، اما حتی اگر فقط ۱۵ درصد باشد باز هم خارق العاده است. شاه در ادامه ادعا کرد که کنترل قیمت ها تضمین می کند که تورم زیر ۵ درصد باقی بماند. باز هم درباره این ارقام ابراز تردید کردم... اظهار داشتم که شاه هر کاری می خواهد بکند، اما نمی تواند منکر قوانین بنیادی اقتصاد شود. در صورت لزوم، جسارت به خرج داده، به او خواهم گفت چه ارقام گمراه کننده ای تحویلش داده اند...

وقتی احساس کردم که شاه داشت خسته می شد، موضوع زنان را پیش کشیدم، و واقعه ای را که بالأخره فیصله یافته بود، گزارش دادم. شاه از این موضوع دلخور شد اما وقتی پرونده ای را که روی این موضوع آماده کرده بودم نشان دادم، آرام گرفت.

www.adabestanekave.com

۱. چندین روزنامه انگلیسی و آلمانی عکسهایی از دخترانی چاپ کرده بودند که بوسیله آقای ق... نامی به ژنو دعوت شده و از آنجا با وعده دستمزدهای کلان به تهران فرستاده می شدند. آقای ق... در مصاحبه با پلیس ژنو تکذیب کرد که از طرف شاه ایران یا کسی در دربار او کار می کند، و ادعا کرد که دخترها صرفاً برای سرگرمی خودش استخدام شده بودند، توضیحی که پلیس را ظاهراً راضی کرد.

سه شنبه، ۳۱ تیر

شرفیابی... قطعنامه متفق الرأی کنفرانس وزرای خارجه اسلامی که به تأیید وزیر خودمان هم رسید خواهان اخراج اسرائیل از سازمان ملل متحد است. تذکر دادم که این برخلاف سیاست سنتی ماست، اما شاه این را تکذیب کرد، و گفت که ما در عین حال هرگونه قطعنامه کنفرانس را هم که برخلاف تعهدات فعلی ایران نسبت به سازمان ملل متحد است رد کرده بودیم؛ راه حل ترو تمیزی برای طفره رفتن از مسئله اسرائیل.

برنامه مسافرت خانم سادات را در سوم شهریور به تهران تقدیم کردم. شاه همیشه خیلی نسبت به ساداتها لطف داشته است. به من دستور داد که به خانم سادات بگویم باید بیشتر از پنج روز مقرر بماند...

چهارشنبه، اول مرداد

شرفیابی. نسخه‌ای از مجله آلمانی بوئنه را که ادعا می‌کند روابط بین شاه و شهبانو بحرانی است، تقدیم کردم. شاه اعلام کرد که این مهملات جنجال برانگیز ارزش توجه ندارد. هشدار دادم که با وجود اینکه ما توزیعش را در تهران ممنوع کرده‌ایم، یقیناً یکی دو تن از هواداران شهبانو نسخه‌ای برای ایشان خواهند فرستاد. شاه گفت، "با همه اینها، مطلب آنقدر مبتذل است، که شهبانو هم حتماً به آن خواهد خندید..."

ملک حسین امروز بعد از ظهر، همراه با ملکه‌اش، وارد شد... شاه و شهبانو همراه آنان به شمال رفتند...

شنبه، ۴ مرداد

بعد از ناهار با ملک حسین و ملتزمینش در فرودگاه تهران خداحافظی

کردم. بعد اعلیحضرتین و من به دیدن ملکه مادر رفتیم. شاه شکایت کرد که تقاضاهای مادرش نامعقول شده است، اما من یادآوری کردم که وظیفه همه ما است، که هر کاری از دستان بر می‌آید برای ایشان بکنیم. گفتم: "مادر فرمانروای مطلق همه ماست. هر قدر هم که دستوراتش غیرمنطقی باشد باید از آنها اطاعت کرد." شاه گفت، "کاملاً درست است. خواب مخالفت را هم نمی‌بینم..."

سه شنبه، ۷ مرداد

امروز صبح عازم نوشهر شدم، ساعت نه و نیم رسیدم و شاه را تنها سر میز صبحانه یافتیم. عرض کردم که مصاحبه تلویزیونی‌اش را بالرد چالغونت،^۱ به نمایندگی از طرف بی بی سی دیده بودم، و گفتم بقدری خوب بود که باید آن را در شبکه داخلی نشان دهیم. شاه موافقت کرد، با اینکه گفت هنگام تماشای فیلم فهمیده بود که چقدر اشتباهات دستوری در انگلیسی‌اش کرده. من اذعان کردم که بهیچ وجه متوجه چنین چیزی نشده بودم...

پیش از عزیمت، همراه شاه به اسکله مجاور کلبه‌اش رفتیم و آنجا ایستادیم و از این در و آن در صحبت کردیم. من اشاره کردم که کشتی‌های روسی که در آن سوی بندر لنگر انداخته‌اند کاملاً قادرند از ما عکس بگیرند، یا حتی گفتگوی ما را استراق سمع کنند. یقیناً این یک خطر امنیتی بود، اما او شانه‌اش را بالا انداخت، و گفت که در صورتی که لازم باشد گفتگوهای مهمی

۱. روزنامه‌نگار اسبق و وزیر مشاور در وزارت امور خارجه از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۰ در دولت کارگری.

انجام دهد یا مقامات خارجی را ملاقات کند به رامسر می رود نه کنار ساحل. من خاطر نشان کردم که با وجود این، نخست وزیر و خود من را همیشه در نوشهر می پذیرند. پاسخ داد، "هیچکدام از شما هرگز چیز مهمی ندارید که به من بگوئید" و صحبت را به همین جا ختم کرد...

شنبه، ۱۱ مرداد

به نوشهر پرواز کردم. باز هم شاه را سر میز صبحانه یافتیم. خبر مهمی نیاورده بودم. چهار سال پیش هنگام جشنهای شاهنشاهی ما به کلیه سران دول میهمان و عده یک قالیچه زیبا را که با تصویر آنها بافته شده بود داده بودیم. اتفاقاً پنج تا از میهمانان ما آن قدر دیر دعوت را پذیرفتند که قالیچه هایشان به موقع حاضر نشد. حالا به تازگی تمام شده اند. از شاه اجازه خواستم که آنها را تحویل دهم. با لبخندی گفت، "بہتر است قبلاً بررسی کنید و ببینید که چند تایشان مرده اند یا از کار برکنار شده اند." توصیه بسیار خوبی بود. معلوم شد که حداقل سه تا از پنج تا از صفحه روزگار محو شده اند...

مهمترین خبر داخلی حاکی از کنترل قیمتها و مبارزه دولت علیه دکاندارانی است که متهم به گران فروشی شده اند. چند مورد منجر به دستگیری هم شده است؛ اقداماتی کاملاً برخلاف قانون، چون هیچ مدیر عاملی نباید جوابگوی خلافاکاریهای کارمندان شود. اما خوب دیگر در ایران کارها بدین منوال است، که البته باید اذعان کنم مردم را هم راضی می کند. من که شخصاً فایده ای در این مبارزه نمی بینم. تنها راه حل گرانفروشی افزایش عرضه جهت برآوردن تقاضاست؛ کنترل قیمتهای فعلی فقط کار را خراب تر می کند...

یکشنبه، ۱۲ - پنجشنبه، ۳۰ مرداد

تعطیلات، و سه هفته استراحت در اروپا، که از کاپ دانتیب شروع شد که در آنجا ویلایی بزرگ و باغی حتی بزرگتر اجاره کرده ام. با همه خانواده، همسرم، فرزندان و نوه هایم آنجا بودیم. فکر می کنم که دارم پیر می شوم چون دیگر تحمل جوانان و راه و رسمشان را ندارم... دور تسلسل مهمانی دادن و مهمانی رفتن و بعد هم تجدید قوای بعد از آنها. یکی دوبار والا حضرت اشرف و چند تن از دوستانم را دیدم، خیلی خوش گذشت، شنا و اسکی روی آب از صبح زود تا غروب حالم را کمی بہتر کرده.

ویلا یک بہشت واقعی بود، ملک خانمی که عضو پارلمان فرانسه، و ضمناً یکی از تندروهای معروف است.^۱ من که به اصطلاح خانزاده ای هستم نمی توانم حتی خواب تملک چنین ویلایی را هم ببینم. اما خوب دیگر راه و رسم این دنیای ما همین است...

مخفیانه به سوئیس رفتم تا چند روز خوشی را با معشوقه ام بگذرانم. بعداً در زوریخ به همسرم که با دندانپزشک و عده ملاقات داشت ملحق شدم. از آنجا با هم به تهران برگشتیم.

شنبه، اول شهریور

شرفیابی. شاه مظهر مهربانی بود، و جویای سلامتی من شد و خواست که نسخه ای از گزارش پزشکانم برای او فرستاده شود، تا بفهمد ناراحتی من واقعاً چیست. پرسید، "هیچ وقت به این فکر افتاده اید که آیا آنها تمام حقیقت

۱. ویلا الریک، ملک خانم ژاکلین تومه پاتن اوتر.

را به شما می‌گویند؟ باید از خودتان بیشتر مواظبت کنید. اگر قرار باشد بفهمم که از دستم کمکی ساخته است یا نه، باید بدانم ناراحتیتان چیست." بحدی تحت تأثیر قرار گرفتم که چند لحظه همانجا ایستادم، و زبانم از فرط امتنان بند آمد...

پرسیدم که آیا حقیقت دارد که شهبانو امسال در کنفرانس آموزشی رامسر شرکت می‌کنند. شاه گفت، "کاملاً درست است. دلش می‌خواهد در زمره روشنفکران محسوب شود..."

گزارش دادم که سن موریتس دارد جای خطرناکی می‌شود. دو روز پیش در زوریخ رئیس پلیس سوئیس پرونده ضحیمی را به من نشان داد که پر از گزارشهایی از افرادی بود که به توطئه برای قتل شاه مظنون بودند. قرار است یک نسخه از این گزارش برای ما به تهران فرستاده شود. شاه خیلی جا خورد و گفت اگر واقعاً اوضاع این طوری است سفر سال آینده را لغو خواهد کرد... سر شام به عرض رساندم که چقدر خوشحال شده بودم که او چنان نامه صریح‌اللعنی برای پادشاه عربستان سعودی فرستاده بود، به عبارت دیگر به آمریکاییها از طریق او، که از موضع ما درباره بهای نفت دفاع می‌کرد.

ملک خالد در نامه‌ای به شاه به تاریخ ۲ اوت ۱۹۷۵ اظهار داشت که عربستان سعودی مخالف هرگونه افزایش بهای بیشتر نفت در اجلاس قریب الوقوع اوپک در ۲۴ سپتامبر در وین است. برای توجیه خود رکود جهانی و تقاضای روبه کاهش برای نفت را بهانه قرار داد. ادعا کرد که کشورهای صنعتی با از سر گرفتن گفتگوهایشان در پاریس تمایل خود را به دستیابی به نوعی تفاهم با اوپک نشان داده‌اند. در چنین شرایطی افزایش

بها از لحاظ سیاسی بی‌موقع است و احتمالاً باعث واکنش نامساعدی خواهد شد.

شاه در پاسخ اظهار داشت که بهای نفت باید با بهای منابع انرژی غیر نفتی تناسب داشته باشد؛ در واقع باید طوری تعیین شود که مصرف‌کنندگان را به اکتشاف و گسترش چنین منابعی تشویق کند تا مانع از تقلیل سریع منابع طبیعی نفت شود. به پادشاه یادآوری کرد که کشورهای صنعتی در طول ۱۹۷۴ بهای صادراتشان را تا ۲۵ درصد بالا برده بودند.

شاه گفت: "این آمریکاییهای لعنتی، خیال می‌کنند می‌توانند با استثمار سعودیها، و اتکاء به منابع نفتی عظیم آنها، حرف خود را به کرسی بنشانند."

یکشنبه، ۲ شهریور

شرفیابی... پیش‌نویس پاسخ شاه به پیام مورخ ۲۲ اوت کیسینجر را

[که مساعی خود را برای توافق موقت بین مصر و اسرائیل گزارش می‌داد] تقدیم کردم.

[شاه در پاسخش می‌افزاید]

... در ارتباط با روابط دو جانبه‌مان، باعث تأسف است که گفتگوهایمان درباره نفت موفق نبوده و حتی ممکن است بدون نتیجه باشد، با اینکه من به مساعی شخصی شما که هنگام ملاقات در زوریخ نخست مورد بحث قرار دادیم و قوف کامل دارم. ضمناً متأسفم که مقامات شما سفارشی برای ناوشکن‌های اسپروانس ما نداده‌اند چون این امر حضور ما را

در اقیانوس هند دو سال به تعویق می‌اندازد...

اظهار تردید کردم که چقدر می‌توانیم روی حسن نیت کیسینجر در تثبیت بهای نفت حساب کنیم. شاه اذعان کرد که خودش هم مطمئن نیست. گفت، "اما هنوز هم باید ظرافتهای دیپلماسی را مراعات کنیم."

گزارشی از قسمت اجتماعی وزارت دربار را در ارتباط با آموزش و مبارزه علیه بیسوادی تقدیم کردم... چیزی که خیلی قابل توجه است این است که هفت سال بعد از پروژه و به رغم این ادعا که بیسوادی ظرف کمتر از دهسال ریشه کن خواهد شد، در واقع تعداد بیسوادان از ۱۲ به ۱۴ میلیون نفر رسیده است. تردیدی نیست که این در نتیجه افزایش کلی جمعیت است، اما به هر صورت باعث کمال تأسف است...

دوشنبه، ۳ شهریور

والاحضرت عبدالرضا، برادر شاه، دیشب به من تلفن کرد که بگوید در مقام رئیس هیئت امنای دانشگاه ملی قصد دارد پروفیسور صفویان، رئیس دانشگاه، را اخراج کند. به من یادآوری کرد که او مقام افتخاری ریاست را به این شرط پذیرفته بود که آزادی عمل کامل داشته باشد وگرنه هرگز داوطلب این مقام نبوده است. اکنون پس از یک ماه مطالعه راه‌حلهای ممکن، مصمم است که تغییرات اساسی بدهد. او متقاعد شده که صفویان باید بروند. وقتی گفتگویم را گزارش دادم شاه بکلی مخالف چنین اقدامی بود و اظهار داشت هیچکس نباید بدون تحقیقات کامل و دلیل موجه اخراج شود. علاوه بر آن، گفت که رئیس هیئت امناء نمی‌باید کوچکترین دخالتی در استخدام یا اخراج رئیس دانشگاه داشته باشد. گفت، "این را به الاحضرت بگوئید." طبیعتاً

موافقت کردم، اما هشدار دادم که الاحضرت چقدر از این موضوع ناراحت خواهد شد. شاه پاسخ داد، "به جهنم."

...فوراً طبق دستور عمل کردم. الاحضرت خیلی دستپاچه شد و اظهار داشت که اگر اعلیحضرت قصد دارد با موضوع چنین برخوردی بکند، او ترجیح می‌دهد از مقامش به عنوان رئیس هیئت امناء برکنار شود. با اکراه به شاه تلفن کردم و موضوع را تشریح کردم. او از کوره در رفت که الاحضرت نباید چنین موضع خودخواهانه‌ای بگیرد، و گفت، "به او بگوئید به درک واصل شود، و یادتان باشد که درست همین کلمات را بکار ببرید." با وجود این وقتی می‌خواستم خبر را به برادر شاه بدهم مجبور بودم کلمات ملایم‌تری به کار ببرم. الاحضرت احمق نیست، با اینکه خیلی بددهان است. قبلاً به من گفته بود که صفویان را نور چشمی من تلقی می‌کند. معلوم شد که ناراحتی من کاملاً غیرموجه بوده چون به محض اینکه به او گفتم شاه از اخراج صفویان خودداری می‌کند، شروع کرد به تکرار همان حرفهای قبلی. مهملات او کفرم را در آورد و صریحاً به او گفتم که عقیده او برای من مهم نیست و بهتر است که او دستورات شاه را اجرا کند و خودش را هم جمع و جور کند، و در این موقع گوشی تلفن را بر زمین زدم.

یک ساعت دیگر تلفن کردم که موضوع مهم دیگری را به شاه گزارش دهم. طبیعتاً پرسید با الاحضرت چه کرده‌ام. عرض کردم که دستوراتشان را مو به مو اجراء کرده‌ام و در نتیجه احتمالاً الاحضرت دیگر با من حرف نخواهد زد، نه اینکه این موضوع مرا خیلی ناراحت کرده باشد. شاه گفت، "خوب کردید، مدتهاست که سرش برای چنین چیزی درد می‌کرد..."

شنبه، ۸ شهریور

اعلیحضرتین در مراسم افتتاح کنفرانس سالانه آموزشی رامسر شرکت کردند... چنانکه انتظار می رفت نخست وزیر کاری کرده بود تا گزارش حزب درباره دانشگاهها بسیار انتقاد آمیز باشد روابط بین نخست وزیر و هوشنگ نهاوندی، رئیس دانشگاه تهران، شکرآب است.^۱

شاه بیانات صریح و بجایی ایراد کرد اما به طور کلی طرف دانشگاهها را گرفت. شهبانو هم حرف خودش را زد... واقعاً که نفوذ متعادل کننده ای است، ضمن اینکه می تواند مطالبی را عنوان کند که هیچ کس دیگر جرأت ابراز آن را ندارد. به عنوان مثال، اظهار داشت که عدم وجود گفتگوی آزاد بین دانشجویان و استادان به خاطر این است که دانشجویان می ترسند متهم به اغتشاشات سیاسی شوند. حقیقت محض، اما چه کسی جرأت ابراز آن را دارد؟...

سه شنبه، ۱۱ شهریور

شرفیابی در نوشهر. پیامی از کیسینجر را تقدیم کردم که به شاه اطلاع می داد مذاکرات بین اسرائیل و مصر با موفقیت به پایان رسیده است شاه به من دستور داد که از سفیر اسرائیل بخواهم تبریکات ما را به اسحق رابین برساند... بعد بدون هیچ مقدمه ای از من پرسید چه وقت قرار است گزارش پزشکی مرا دریافت کند. او را مطمئن ساختم که از پزشکانم خواسته ام

۱. هویدا فعالیتهای نهاوندی در مقام رئیس گروه اندیشمندان و روشنفکران را خطری برای خود می دید.

مستقیماً برایشان بفرستند.

چهارشنبه، ۱۲ شهریور

کنفرانس آموزشی رامسر هنوز به پایان نرسیده است. ظاهراً مجیدی، مدیر عامل سازمان برنامه، نخست وزیر را مجاب ساخته که اختلافاتش را با نهاوندی فراموش کند، مشروط بر اینکه گروه اندیشمندان و روشنفکران که سازمانی تحت کنترل نهاوندی است در آینده از ارائه گزارشهای مستقیم به شاه خودداری کند. چون خود نهاوندی این شایعات را بر سر زبانها انداخته، نمی توانم صحت و سقم آنها را تضمین کنم. اگر آنچه می گوید حقیقت داشته باشد، آن وقت باید گفت که هم او و هم نخست وزیر قدم جسورانه ای برداشته اند...

پنجشنبه، ۱۳ شهریور

کنفرانس پایان یافت، اعلیحضرتین در مراسم اختتام حضور یافتند. برای شرکت در مراسمی که در خانه خودم به مناسبت ازدواج دختر راننده ام و یک همشهری بیرجندی بر پا بود به تهران برگشتم. همه خیلی سر حال بودند بجز من، و تازه من هم باید تظاهر به خوشحالی می کردم. دختر بیچاره سرطان دارد. سال گذشته او را برای معالجه به فرانسه فرستادم اما پزشکان به من هشدار دادند که فقط چند سالی به زندگی او مانده. قدرت این را نداشتم که به خودش یا به خانواده اش بگویم، و اجازه دادم ازدواج سر بگیرد. البته که جشن معرکه ای در خانه من داشتند، اما خودم ابداً حال و هوای تفریح را نداشتم.

یکشنبه، ۱۶ شهریور

شرفیابی کوتاه... اعلامیه یکی از گروههای مخالف زیرزمینی را به شاه نشان دادم. آن را زیر صندلی اش در کنفرانس رامسر پیدا کرده بودند. خیلی خشمگین شد و دستور تحقیقات فوری داد...

دوشنبه، ۱۷ شهریور

افتتاح رسمی مجلسین. بعد از آن شاه و من با هلی کوپتر به سعد آباد بازگشتیم. همیشه از تماشای شاه، با لباس تمام رسمی نظامی، پشت فرمان لذت می برم...

اظهار داشت که کتابهای زیادی درباره او نوشته شده و حالا وقتش رسیده که کسی کتابی در باره شهبانو بنویسد. عرض کردم قبلاً درباره این احتمال با ایشان صحبت کرده ام، اما خودشان فکر می کنند هنوز خیلی زود است. شاه پاسخ داد، "هر وقت چیزی می خواهد ولی مایل نیست آن را بر زبان بیاورد همیشه همین را می گوید. شما توجه نکنید، دنبال هر کاری را که می کردید بگیریید و شرط می بندم دست آخر [شهبانو] خیلی خوشحال می شود..."

سه شنبه، ۱۸ شهریور

شرفیابی... شاه پیشنهاد ما را دایر بر اینکه ناهاری برای سعود الفیصل، وزیر خارجه سعودی و پسر دوم ملک فیصل فقید ترتیب دهیم رد کرد. گفت، "باید ترتیب دیگری بدهید. چطور می توانم درست وسط ماه رمضان مردک را به صرف ناهار دعوت کنم؟"

چهارشنبه ۱۹ شهریور

باتب بستری شده ام. یادداشتی برای شاه نوشتم و توضیح دادم. به محض دریافت یادداشتم تلفن کرد و از حالم پرسید. از فرصت استفاده کرده و درباره مطالب مختلف گفتگو کردیم. بعداً نامه هایی از کیسینجر و فورد برای شاه به من داده شد که نگرانم کرد. متأسفانه حدسم درست بود. آمریکاییها از آخرین افزایش بهای نفت خیلی عصبانی هستند. حتی آماده هستند موافقتنامه دو جانبه ای را که ما امضاء کرده ایم با این خیال واهی که مسکن است دلشان را خنک کند زیر پا گذارند. تنش بین ما و واشینگتن به ویژه در چنین موقعیتی که همکاری مفرط با عربها شهرت ما را نزد وسایل ارتباط جمعی آمریکا تیره ساخته، قابل تأسف است.

...دیشب با وزیر دارائی ملاقات کردم که درباره اوضاع اسفبارمان شکوه داشت... چون از دوستان نزدیک است می توانم با او بی پرده صحبت کنم. به او گفتم که دارد مثل یک ناظر خارج از گود رفتار می کند، درست مثل این که وزیر دارائی کره مریخ باشد. بجای اینکه دستانش را بهم بمالد باید اقدام کند یا حداقل شجاعتش را داشته باشد که اوضاع را به شاه گزارش دهد. پاسخ داد که او و همکارانش صریحاً از گزارش چنین مطالبی برحذر شده اند، نخست وزیر به آنها گفته که فقط موجب از کوره در رفتن شاه می شود، به عبارت دیگر شاه از دست نخست وزیر عصبانی می شود. نقش دولت پرده پوشی واقعیتها تلخ است...

پنجشنبه، ۲۰ شهریور

دوباره پاسخ شاه را به پرزیدنت فورد خواندم خدا سایه شان را از سر